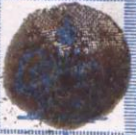
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی			
کتاب	شرح حال محمد طاهر کاشانی		شماره ثبت کتاب
مؤلف			۸۸۰۷۹
موضوع	شماره قفسه ۱۱۵۷۰۵		

خطی « فهرست شده »  
۱۹۶۴۵

پایان نامه دوره دکتری دانشکده ادبیات  
دانشگاه تهران

محمد طالب آملی

شرح حال و آثار او

پراهنمایی

تأليف: استاد ارجمند جناب آقای دکتر حسین خطیبی استاد دانشگاه تهران



محمد مرطین

## ( ۱ )

این عرصه و تریه میان واد مقدمه امالی هند طی بعد از تسلط انگلیسها بر آن کشور  
 در اواخر تاریخ ادبیات و زبان فارسی که در هندوستان قریب هزار سال سابقه دارد با تسلط مسلمین در آن  
 سزمین از اوایل قرن پنجم هجری آغاز میشود. بعد از آنکه در تاریخ مزبور غزنویان دامنه حکومت خود را  
 به هندوستان کشیدند لاهور مرکز بزرگ سیاسی آن زمان گردید و اوقیاطات مستقیم بین کشورهای شمالی و شمال  
 غربی هندوستان ایران و افغانستان و ماورالنهر برقرار شد. زبان فارسی زبان رسمی و ادبی هند  
 شناخته گشت. در ضمن همین لشکرکشی ها شعرا و اهل علم نیز با لشکریان وارد هندوستان شدند و بدین  
 ترتیبها لوده روابط فرهنگی ایران و هند که در زمان حکومت سلاطین مغولی هند بصورت پنهانی مجللی درآمد  
 نهاده شد. از آن زمان تا اواخر قرن سیزدهم بهمان اندازه که دانشمندان و ادیبان دوا ایران بوسیله این  
 زبان آثار فکری و ادبی خود را بهمان میگردند در هندوستان نیز زبان فارسی زبان علمی و ادبی و رسمی  
 بشمار می آمد و در سراسر آن کشور پهناور تحت حمایت و تشویق دستگاه های سلاطین و امرا کتب بیرون از  
 شماری در تمام رشته های ادبی بزبان فارسی نوشته شد. حتی در برخی از ادوار شماره نویسندگان و شاعران  
 فارسی زبان در هند چند برابر شماره آنها در خود ایران بوده است برای مثال میتوان دوره هماهنگ شاه  
 و اکبر شاه را نامبرد. از اوایل قرن هفتم سلطنت مرکزی اسلامی در هند قدرت خود را از دست داد و در  
 نواحی شرقی و غربی و جنوبی هند سلطنتهای مستقل اسلامی تشکیل گردید ولی زبان رسمی و زبان عمومی مردم  
 همچنان فارسی باقی ماند. این دستگاه ها بنویسه خود مرز بزرگ شعر و ادب فارسی بودند و تربیت و  
 تشویق بیدریغ آنها عده بسیاری از اهل علم و هنر را از کشور ایران بدر بار هند جلب نمود و ادبیات  
 فارسی بالنتیجه رواج و شیوع بیشتری پیدا کرد.

این علقه و توجه بزبان و ادبیات فارسی در میان اهالی هند حتی بعد از تسلط انگلیسها به آن کشور  
 در اواسط قرن سیزدهم هجری بقدرت خود باقی بوده و هفتی هم در آغاز سلطنت انگلیسها زبان فارسی موقعیت  
 خود را بعنوان زبان رسمی حفظ کرد ولی بزودی این موقعیت را از دست داد چون منافع حاکمین تازه هند  
 ایجاب میکرد که زبان انگلیسی نفوذ پیدا کند و بالاخره در آغاز قرن چهاردهم انگلیسی جا نشین فارسی شد.  
 محتمل است که اگر این اتفاق روی نداده بود امروز در مساحت وسیعی از سرزمینهای ایران تا سرزمینهای  
 شرقی هندوستان مردم بزبان فارسی حرف میزدند و از مزایای که از این اشتراک حاصل میشد برخوردار بودند.  
 با وجود روح و اجزای دانه دار زبان انگلیسی در هندوستان  
 تا چندی پیش تحصیل زبان و ادبیات فارسی از مراد اصلی دروس بود و کسیکه در این رشته تحصیل نمی کرد  
 دوره آموزشی او کامل تلقی نمیشد. در هند امروز هر چند آن تسلط و همه گیری فارسی در همین نیست ولی  
 وسایل تحصیل این زبان و ادبیات آن در سراسر کشور مهیا است و تعداد قابل توجهی از تحصیلین در این رشته  
 کار میکنند در مدارس متوسط آغاز میشود و دوره تخصص زبان و ادبیات فارسی در مدارس عالییه  
 هند تکمیل میشود و استقلال تحصیلی برقرار است و در اکثریت نزدیک با تفای دانگه های آن کشور کرسیهای زبان  
 و ادبیات فارسی وجود دارد.  
 همانطور که روابط ادبی بین ایران و هند با روی کار آمدن انگلیسها در هند نقصان پیدا کرد  
 روابط فرهنگی و سیاسی نیز صدماتی دید و تا مدتی رکود فاحشی در این زمینه نمودار بود. خوشبختانه  
 بعد از استقلال هند و انتقال حق حاکمیت از دست انگلیسها به اهالی آن سرزمین زمامداران ایران  
 و هندوستان وجود این نقیصه را دریافته و در حد رفع آن برآمدند. قراردادهای فرهنگی که در طی  
 آنها نه کم مسرف شده است شاعر پرما به ملک لیسراک لب املی است که همین مسرفیت کم او بیشتر

( ۵ )  
( ج )

بر او ادا میگرد که در جمهوری چگونگی زندگی و آرزوی اشعار و آرزوی او در پیش  
چند سال اخیر منعقد شده با پای تازه ای در روابط دوستانه بین این دو کشور باستانی و مترقی جهان گنوده  
است. اگر این موضوع را از نظر معنوی بررسی کنیم به این حقیقت می میرسیم که نظایر قرار داد  
تبادل استادان و دانشجویان بین این دو کشور در آشنا ساختن یک ملت با روحیات و نحوه فکر ملت دیگر  
تا بهر نوعی ماده مهمی داشته و نتایج مطلوبی از آن به دست می آید.  
نگارنده که طبع همین قرار داد به دعوت دانشگاه تهران وارد این کشور و مشغول تحصیل در  
دانشگاه تهران عدم وظیفه خود دانستم که موضوعی را برای رساله خود انتخاب کنم که کمکی به پیشرفت  
هدف اساسی یعنی استقرار و بهبود بیشتر مناسبات فرهنگی بین ایران و هند بنماید معقود من تجدید  
خاطرات دورانی هم آهنگی زیاد فرهنگی بین این دو کشور میتواند برای رسیدن به این هدف کمک شایانی  
بنماید. بنابراین نظر انتخاب خود را به دوران اکبرشاه و جهانگیرشاه معلوم کردم که در تاریخ  
روابط ایران و هند پس نظر است. در این دوران بود که صدای نغمه های سخن سنجان ایرانی در سزمین  
هند طنین انداز بود و اختلاط و آمیزش روز افزون دولت مانع و حد جغرافیائی نمیشناخت. عصری  
مهاجر ایرانی در این اوان و ناپایندگان صلح و دوستی و مبلغمین فرهنگ و تمدن ایران را انجام  
میدادند و با بومیان آنجا چون شیرو عکر بهم آمیخته ریشه های عمیق فرهنگ پرافتخار خود را در اعیان  
روح مردم هند جای میدادند.  
عده عصری ایرانی نژاد آن دوره که در هند معروفیت بدست آوردند زیاد است یکی از آنها که  
متاسفانه کم معروف شده است شاعر پرما به ملک الشعراء الباطنی است که همین معروفیت کم او بیشتر



است که اطلاعات ناکافی غیرموقتی و ضد نفیض با عبارات ساخته و پرداخته بهم پیوندند حتی در باره

زندگانی شما بسیار کم مینویسند چه رسد به محرکات و عواملی که در تخیل و فکر شاعر سبب داشته اند .

تازه اغلب این تذکره ها هم چون بصورت نسخهای خطی و کمیاب است مورد استفاده عموم نیست .

اینجا نپایا دلایل مذکور با استاد محترم دانشگاه تهران جناب آقای دکتر حسین خالهی در مورد

انتخاب موضوع شعرت کردم و ایشان به درنگ موافقت خود را اعلام و طرح رساله را تمهین و کمال

تعمین را فرمودند و در راهنمایی اینجا نپایا بذل هرگونه لطف و عنایت در پیخ نفرمودند . بنده خود را

موظف میدانم که مراتب تشکر و امتنان خود را به حضور ایشان و استادان ارجمند دانشگاه تهران

جناب آقای دکتر محمد مهین جناب آقای دکتر ذبیح اله صفا و جناب آقای دکتر پرویز ناطق خانلری

که برای تنظیم این رساله در موارد متعددی از راهنمایی های خردمندانه ایشان مستفید شده ام

تقدیم دارم .

---

(۱) استاد سعید نفیسی در خاطرات ادبی خود که در مجله هفتگی بصورت پاروئی منتشر میشود ضمن خاطرات

جوانی خود نوشته اند " بسیاری از ادبای جا افتاده شعرا شب و شاعران دیگر سبک معروف به هندی

را مسخره میکردند " سبک دو سیاه هفتگی شماره ۲۵ سال ششم صفحه ۲۰

## فہرست مطالب

- مقدمہ ..... ۱ - ۱
- فصل اول - عشر طالب ..... ۲ - ۱۴
- فصل دوم - شرح احوال ..... ۱۵ - ۷۲
- فصل سوم - ( قسمت اول ) آثار طالب ..... ۷۳ - ۱۰۲
- فصل سوم ( قسمت دوم ) سبک طالب ..... ۱۰۴ - ۱۴۶
- ضمیمہ ..... ۱۴۷ - ۱۴۸
- فہرست مآخذ ..... ۱۴۹ - ۱۵۴

مراکز یاد ( ۱۵۵ - ۱۵۷ ) و مراکز یاد ( ۱۵۸ - ۱۶۰ )

فہرست مآخذ مراکز یاد ( ۱۶۱ - ۱۶۳ )

مطبوعات و اشاعت مراکز یاد ( ۱۶۴ - ۱۶۶ )

مطبوعات و اشاعت مراکز یاد ( ۱۶۷ - ۱۶۹ )



### فصل اول

#### عصر طالب

برای منجز و بررسی آثار ادبی شاعری لازم است که محیط سیاسی و ادبی و هنری آن عصر را نیز مطالعه نمائیم زیرا بدون اطلاع و آگاهی از آن تضاد صحیح و اسرار عمیقده امکان ندارد. هر اثر ادبی در حقیقت انعکاسی از اوضاع و روحيات عصر مربوط بخود میباشد لذا شاعر یا نویسنده ای که ضمیمه قلب حساس تری دارد از آن متأثر شده و آن تاثیرات را در نوشته های خود آشکار میسازد چنانچه اگر به عنوان مثال هجوم اعراب ایران را مطلوب و احساسات ملی ایرانیها را تحریک نکرده بود مرکز شاهنامه فردوسی برپا نمیشد همچون ظهور و شعوبه شعر عرفانی در ادبیات ایران حاکی از انعکاس حلقه مفول است. ما بهمان این مقدمه طالع به اصل موضوع یعنی بیان و شرح اوضاع سیاسی و اجتماعی و ادبی آن عصر رجوع میکنیم. طالب فقط تا اواخر جوانی در ایران بوده و مقوله روزهای حیات را در هندوستان بسر برده. در آن روزگار آن ایران بهمت شاه عباس صفوی اداره میشد مدت اقامت شاعر در هند همزمان با دوران سلطنت جهانگیر شاه بوده و يك سال قبل از فوت جهانگیر شاه بدورود حیات گفته است.

عسراکبر شاه (۹۳۳ - ۱۰۱۴) و جهانگیر شاه (۱۰۱۴ - ۱۰۴۲) در هند

دوران سلطنت جهانگیر در تمام دوره حکومت مفول از لحاظ امنیت و آسایش داخلی و ترقیات علمی و ادبی و هنری و تجارتی و عمرانی و رفاه و سعادت مسردم کم ناهموار محسوب میشود. کشوری را که پسرش اکبر شاه برای او بجای گذاشته بود از نظر رفاه و آسایش و

جمله دینی شاعت - موقوفه کار موقوفه حکومت را بر اساس و بنیاد اصول دینی قرآن بر عهده  
 تفکیکات اداری در شمار بزرگترین کشورهای جهان بود . چهل و نه سال پیش از آن موقی  
 که اکبر شاه روی کار آمد هندوستان شمالی به امارت ها و سلطنت های کوچک تقسیم شده  
 حکومتی متفرقه با ملوک الطوائفی داشت و رعایت عدید و دائمی همین ایالات مختلف هر آن  
 خیرات و اغتشاشاتی موجود می آورد و بهین علت روی کار آمدن یک حکومت مطلقه و قوی ضروری  
 تشخیص داده شد و مردم هم لاین نیاز را احساس مینمودند و رضایت خود را به سختی در انجام  
 امور اداری و سلطنت داری دادند و در حقیقت همین سختگیری و عدت عمل زمامی امور بود  
 که کشور را از نستی و هاشمی بخشیده و ملت را از ظلم و فشار امرای نجات داد تا پایان دوره  
 زمامداری اکبر شاه تمام سالک ها یکدیگر متحد و تحت حکومت واحدی قرار گرفتند و تقریباً  
 کلیه نقاط از مرز شرقی ایران تا مرز غربی آسام و برمه کنونی و از کشمیر تا احمد نگر جزو قلمرو  
 آنها گردید و یک حکومت مقتدر شاهنشاهی تشکیل شد . البته این حکومت از یک طرف بساط  
 عیش و عشرت را گسترده ولی از طرف دیگر از تعدی و فشار اقتصادی به ملت کاست .  
 این نکته هم قابل ذکر است که اساس حکومت موقول در هند به هیچوجه بر ظلم و زور  
 استوار نبوده زیرا در آن صورت محال بود امکانی نداعت سلاطین موقول بتوانند «کشوری چون هند  
 که صاحب میلیونها جمعیت و اراضی وسیعی بوده برای سه قرن حکومت کنند . حتی برای  
 این کار اساس محکمتری در بین بوده و آن عبارت از عدالت و انصاف بود . حکومت موقول  
 سید که رهسوی با سلاطنت و احکامات مردم موافق بود .



در آن ایام هیچیک از حکومت های جهان دارای تشکیلات فرهنگی و تعلیماتی  
 نبردولی پادشاهان مغول با وجود آوردن کانونهای بزرگ علمی و ادبی در هند مشوق خوبی برای  
 دانشمندان و شعرا و نویسندگان شدند . تذکره های فارسی مملو از داستانهای توشیح آنها از  
 هنرمندان و ادباء و شعرا و اغنطای صلات گران باین گروه میباشد همین امر موجب توشیح شعرای  
 ایران به مسافرت هندوستان میشد چنانچه می بینیم که بسیاری از شعرا و نویسندگان در آن روزها  
 سوی هندوستان حرکت کردند . اما نهایتاً شتاب کرد که این گرایش و میل شعرا به مسافرت  
 هند صرفاً به امید دریافت انعامات و صلات زیاد بوده بلکه عامل موثر در این مورد  
 وجود شهریاران ننگه دان و سخن سنج بوده است که از دقایق و نکات شعری ناآشنایمی اطلاع  
 نبودند . اکبرشاه با وجود اینکه سواد نداشت طبع شاعرانه ای داشت و در چندین مورد استعداد  
 خود را بصورت انتقادهای وارد و برجسته بر اشعار شعرای بخت به نبوت رسانید و افشای که  
 حاکی از ذوق سرشار اوست چنین است که یک روز کسی این بیت را پیش او خواند :  
 مسیحا یارو خضرش همکام و هممنان عیسی فغانی آفتاب من بدین اعزاز میآید  
 اکبر مصراع دوم را فوراً اصلاح کرد :  
 فغانی شهسوار من بدین اعزاز میآید  
 همچنین در باره جهانگیر <sup>شاه</sup> مشهور است که شاعری فصیحی بود و او نمود که مصراع اول مطلع  
 " ای تاج دولت بر سرت از ابتدای انشا " بود . جهانگیر از او سؤال کرد از علم عروض  
 اطلاع داری؟ شاعر جواب داد نه . جهانگیر گفت خوب شد اگر بلد بودی حکم مرگ ترا صادر  
 میکردم . سپس آن مصراع را تفسیح کرد و عیب رکن دوم آن که " لت بر سرت " بود نشان داد .

باین ترتیب در محیطی که روسای مملکت در امور شعر و ادب با این اندازه دقتی  
 و فهم باشند و خطا بر پیشرفت کار شعرا نظارت داشته باشند و از حال آنها بازجوئی او  
 و فضل حاصل آرند تکلیف شعرا روشن است این روسا را وادار میگردیدند و توجه و علاقه  
 بیشتری بر انجام وظیفه خود شنیدند. هر شاعر برای تفریح به شاه کوشش فراوان مینمودند  
 و برای نهل بنامین منظور بوده بگران سبقت میجست. خلاصه دربار مقول یک مدرسه شاعری و  
 سخنوری در آمده بود بنابر اظهار ابوالفضل در آئین اکبری پشاه و یک شاعر ذیل در دربار  
 اکبری بودند: حکیم انشائی - اغزالی - عرفی - نزهتی نیشابوری - حزنی اصفهانی - قاسم کاهی  
 میلی هروی - جعفر بیگ هروی - خواجه حسین مروی - حیاتی گیلانی - شکیبی صفاهانی -  
 انیس شاطرو - صالحی هروی - محی همدانی - صافی ساوی - فراری گیلانی - عتابی نجفی -  
 ملا صوفی مازندرانی - جدایی مرندی - رفیعی نیشابوری - خسروی قاپی - وفائی ساهاانی -  
 شیخ باقی - رفیعی کاشانی - غیرتی شیرازی - طالتی - سنجو کاشی - جندی - شهبازی کاشی -  
 اشکی قلی - امیری رازی - فحی رازی - قیدی شیرازی - کوهروی ساوی - آگاهی سبزواری -  
 بیاضی - سید محمد هروی - قندی کربلایی - حیدری تبریزی - ساوری - قوهی شایر - فنونیان  
 شیرازی - نادری تبریزی - نوعی مشهدی - باها طالب اصفهانی - سرمدی اصفهانی - دخیل  
 اصفهانی - قاسم ارمغان مشهدی - غیوری طبری - قاسمی مازندرانی - رومی نیشابوری -  
 این نکته هم قابل توجه است که غیر از دربار کدها امیر و صاحب منصب دیگر نیز در وقت  
 بازار شعر و ادب و علم و دانش وظیفه مهمی داشتند. در این کده مهم خان - ابوالفتح گیلانی

عبدالرحیم خان نغان - علی دلیخان - خان زمان - خان اعظم کولکاش - ظفر خان و غازی  
خان را میتوان نام برد . نظیری معروفندی در دستگاه بهرام خان بود - ابوالفتح و عبدالرحیم  
خان نغان برای سرپرستی شعرا يك كانون بزرگ ادبی تأسیس کرده بودند و خواجه حسین ودناشی  
و میرزا علی مهلی و عرفی شیرازی و حیاتی گیلانی از تربیت یافتگان این كانون هستند بمشور  
کلمات الشعرا - سرخوش خان نغان عرفی را در ازای این قصیده :  
ای داشته در سایه تم تبخ و قلم را  
یکصد هزار در پیبه انعام داد . خان نغان در احمدآباد کتابخانه ای درست کرد که شعرا زیاد در آن  
مشغول خدمت بودند از خصوصیات این کتابخانه این بود که دیوانهای شعراي متعلق به دستگاه  
او بخط خودشان در آن وجود داشت . غزالی قبل از رسیدن به سمت ملك الشعراشی که آنها را برتکار  
اکبرشاه بود در خدمت خان زمان بزم میبرد و تا موقع مرگ خان منسور حاضر بترك وی نشد . وقتی  
غزالی مشغول نقی بدیع را بخدمت خان منسور تقدیم داشت در ازای هر بیت آن ملك اشرفی انعام  
گرفت . از میان عده زیاد شعرا که در دستگاه خان اعظم کولکاش تربیت یافتند جعفر هروی -  
سهمی - مدامی - بدخشی - مقیمی بزمزوری معروفند . میرزا صاحب و کلیم کاشانی از ظفر خان  
کسب فیض کردند . در مائرا الامرا نوشته شده که ظفر خان دفتری ترتیب داده بود که مشغول بر  
اشعار گزیده هر شاعر با تصویر و خط همان شاعر بود . همچون طالب آملی - ملا مرشد پروچردی  
میرنعمت اله واصلی - ففغوری گیلانی - و ملا اسد قصه خوان در خدمت غازی خان و هژگار مهنگرا نیدند .  
از اینها گذشته رواج مشاعره در تروچ و رونق شعر کمک شایانی نمود شعرا در منزل  
چون خوانده شد هر کسی که طبع نقی داشت در این زمینه بیعتی گفته گرا نید . علی احمد مهر



بد نگفته بود

ای محتسب ز گزیده پیرمغان به توش یک خم شکستن تو بعد خون بر ابراست<sup>۱</sup>

در موقع ترتیب یافتن فرهنگ جها نگیری نوشته است: «میرعبدالوله از آکره آمده و ملازمت نمود فرهنگ که در لغت ترتیب داده به نظر آورد الحق محدث بسیار گفته و خوب بهر وی ساخت و جمیع لغات را از اشعار علماء و قداماء مستفید آورده در این فن کتابی مثل این نمیباشد<sup>۲</sup>»

یکوقت خانقاران برای مشاعره ای این مصراع جامی را طرح کرد: «انجام داد این بود که

وحت ایران را بار دیگر با پیر یک گل زحت هر خار میباید کنید<sup>۳</sup>»

عمرای مختلف در این طرح غزلهایی ساختند جها نگیرم از این مصراع خویش آمده فی الهدیه این بیت را ساخت: «بهر تیره تمام مملکت دستگیر انداخت و آغوش بود»<sup>۴</sup>

که سراقب از ساعری بر روح گلزار میباید کنید این بسیار است می بسیار میباید کنید

پس تمام غزل جامی را مطالعه کرده و درباره آن چنین اظهار نظر میکند: «این مصراع ظاهر عد که از مولانا عبدالرحمن جامی است. غزل او تمام به نظر در آمد غیر از آن مصراع که بطریق مثل زبان زده روزگار عده دیگر کاری نتاخته بنفایت ساده و هموار گفته است<sup>۴</sup>»

عشای اخضر را آن عصر را بقول صاحب تذکره سفینه میشود در این یک جمله بیان نمود

«در عهد جها نگیری بهر خانه و کوچه هنگامه شعر و نغمه گرم بود و موزونی و رنگینی طبع پادشاه در خواص و عام سزایش کرده بود»<sup>۵</sup>

گردید بهرین هم که از حد سال به این طرف در صورت برضالها بود به ایران ساز گشته

۱ - تزویج جها نگیری چاپ علیکره صف ۱۱۸  
 ۲ - " " " " " ۲۵۹  
 ۳ - " " " " " ۳۳۳



با این ترتیب یکی بعد از دیگری تمام نقاط از دست رفته را مجدداً بخاک ایران ملحق کرد .  
 شاه عباس کبیر ( ۹۹۶ - ۱۰۳۸ )  
 به این هم اکتفا نکرده گرجستان و آرمستان و بغداد و قندهار را تصرف و قسیمه ایران نمود .  
 دوران سلطنت شاه عباس صفوی در تاریخ حکومت خاندان صفوی شایسته نام عسقلانی  
 است و پیشرفت های سیاسی و هنری که در این عهد نصیب ایران شد بعد از نفوذ اسلام در این  
 سرزمین بی نظیر بوده . در ابتدای چهل سال حکمرانی خود که در آن با تمام قدرت و اقتدار  
 حکومت کرد روح تازه ای در جسد ایران دمید بزرگترین عملی که او انجام داد این بود که  
 وحدت ایران را با دیگر بازگردانید و بهمین نسیب لقب کبیر باو دادند .  
 در سال ۹۹۶ که پدرویس سلطان محمد خدا بنده بفتح او از تخت کناره گیری کرد  
 جوان هجده ساله ای بهین نبود تمام مملکت دستخوش اغتشاشات و آشفتگی بود .  
 که مرابط این اوضاع متعصب داخلی کشور بودند برای استفاده از موقعیت و بهره برداری مشغول  
 فعالیت شدند . آذربایجان و شروان و فراباغ و قسمت غربی خاک ایران تا نیاوند به تصرف  
 عثمانیها درآمده بود و از یکجه از جانب خراسان خاک کشور ایران را مورد تهاجم قرار داده بودند .  
 شاه عباس که حساسیت موقع را احساس نموده بود مصلحت در آن دید که با دولت  
 عثمانی از در دوستی درآید و تبریز و شروان و گرجستان و لرستان را با آنها واگذار نمود تا با  
 فراخ بال از یکجه را مغلوب سازد . این کار را بروفی مراد انجام داد سپس دست به اقدامات  
 تازه ای زد . جنگهای متعددی با عثمانیها صورت گرفت که در پایان کار بهروزی نصیب ایران  
 گردید . بحرحین هم که از صد سال به اینطرف در تصرف پرتغالیها بود به ایران بازگشته  
 شاعر دیگر آن عصر علی قلی سلیم حاکم این صومعه را هم بیان کرده است :

باین ترتیب یکی بعد از دیگری تمام نفاط از دست رفته را مجدداً بمخاک ایران ملحق کرد .  
به این هم اکتفا نکرده گرجستان و ارمنستان و بغداد و دندهار را تصرف و ضمیمه ایران نمود .  
شاه عباس استحکام و ثبات حکومت را بمقیمت گزافی بدست آورد زیرا تا چاوشد تمام  
مدعیان حکومت را حتی پسران خود را بکشد یا کور کند . در کار اداره مملکت بهیچ کس رحم  
و نرمی نمیکرد و ملصین را بشدت و قساوت مجازات میکرد . وی حکومت مرکزی را بسیار قوی  
ساخت و بماستبداد و خود خواهی کاملی که متعمل دخالت غیره نبود تمام سراسر کشور را بمقت  
خود نگاه میداشت و همین نکته تا حدی موجب ضعف ملت و انحطاط اخلاقی حکام شد . بمشهور رفاه  
مردم کاروانسراهای بسیاری بنا کرد و از دزدی و راهزنی که همیشه جان و مال مردم این سر  
زمین را تهدید میکرد بشدت جلو گیری نمود و امنیت و آرامش کامل در سراسر مملکت برقرار کرد .  
از لحاظ ادبی و شعری دوره شاه عباس طرز اهمیت نیست و شعرای درجه یک اصولاً  
وجود نداشتند ولی شعرای درجه سیم البته مانند هر دوره دیگر از حد شمار افزون بودند و تعدادی  
شعرای قوی طبع هم که وجود داشتند در ایران تشویق و دلگرمی ندیدند و جلای وطن کردند و  
صرفاً بمشرفات و در اشعار شعرای روزگار در مرتبه کمال بود . اما اسکندر در کمان مرگ  
راه هندوستان را در پیش گرفتند . در تمام دوره حکومت سلاطین صفویه هر کسی که بخواه  
نام شاعر ممکن بود خیال مسافرت هندوستان را در دل میپروراند چنانچه صاحب تیرهزی روحیه عصر  
خوبی می فسمت و صرفات میباشند و گاهی بنظم اشعار نیز زبان میکشاید . برای اثبات  
خود را در این بیت منعکس کرده است :  
شاعری وی در اینها روایتی نقل میشود که در تذکره شعرا بآدمی آمده و چنین است :  
همچو عزم سفر هند که در هر دل هست و نفس سودای تو در هیچ سری نیست  
بعد که روزی (ملاطوفی) با شقایق سراسر در قهوه خانه عرب که پسران زلف دار در آنجا  
شاعر دیگر آن عصر علی قلی سلیم علت این عزم سفر را هم بیان کرده است :

نهیست در ایران زمین سامان تحصیل کمال آتا نماید سوی هندوستان خوارنگین نهد  
 اما نباید تصور کرد که شاه عباس بکلی فاقد ذوق شعر بود یا شعرا را نمی پرورد همگروی به  
 لطف شعرا و هنرمندان بسیار علاقمند بود عاونه بر بذل انعامات و صلوات به بعضی از آنها  
 احترام زیاد میکرد ملاطفت و نصرت آبادی در تذکره خود متذکر شده است که روزی شاه عباس از مطی  
 عبود میگردد و حکیم شفاقی شاعر معروف در رسید شاه میخواست بعنوان احترام پیاده بشود  
 ولی حکیم مانع از آن شد اما همه امرا پیاده شدند و تا حکیم ترفعت موار نشدند . همچنین شاه  
 بهسانی بخانه شعرا میرفت از آن جمله حکیم رکن الدین متبحر بود که شاه مکرر بخانه او میرفت  
 اما این همه توجهات و نوازش هم موجب نشد از مهاجرت شعرا به هندوستان جلوگیری کند و بالآخره  
 گوئی سابقه شاعر نوازی و قدردانی از آنها را سلاطین هند بردند . شایع عباسی گاهگاهی شعرا  
 میسرود . در تاریخ خلد بهرین محمد یوسف واله در بیان این صفت راه افراط رفته و نوشته است :  
 " در فن بلاغت و سخنوری گوئی تفریق و برتری از فردوسی و انوری میسروده . نمره اشعار دانه پذیر  
 که گاهی بزبان فارسی میگفت . . . زیاد از حوصله یادداشت است . . . شعر فحشی و شعر شناسی  
 و تصرفات پسندیده او در اشعار شعرا روزگار در مرتبه کمال بود " اما اسکندر بهنگ ترکمان مولف  
 فارسی میگوید " تذکره عباسی در اشعار و نوازش شاه را ظاهر میکند " با اشعار فارسی دانایان شاه کلا  
 و نزدیک ده سال هر سال مجلسی کلی از شاه عباس میگرفت که آنرا تمام کند و تذکره  
 خوب می فهمند و تصرفات مینمایند و گاهی بهنظم اشعار نیز زبان میگویند " برای اثبات فریحه  
 بی از مرگ وی و فحیکه تذکره تمام نیست شاعر رسیده نقطه هفت شعرا آنرا تمام کرد  
 شاعری وی در اینجا روایتی نقل میشود که در تذکره نصرت آبادی آمده و چنین است " مسوع  
 نسبت به شاهنامه فردوسی دلچسپی زیادی داشت چنانچه بعد از آن خوشنویس فرموده و  
 شد که روزی (ملاشکوهی) با اتفاق میرالهی در قهوه خانه عرب که پسران زلف دار در آنجا

۱- تذکره نصرت آبادی صف ۳۹

۲- زندگانی شاه عباس تألیف نصراله فلسفی جلد دوم صف ۳۹

میبودند نسله بود که شاه عباس ماضی به پیشرو و آخا تا می آید از ملاشکوهی میبرد که چکاره شکی

میکوید که شاعر همسر از او طلبید این بیت را خواند تا در خدمت او بسر میبردند با او را

در اعمار خود ما بیدلان بنیاد جهان همچو بزرگ گن ما سر بهلوی یکدیگر همه در خون نسله ام

شاه تصنیف میفرمایند و میگویند که عاشق را بزرگ گن تشبیه کردن اندکی ناملائم است .

همین مولف ضمن حال شاه عباس مینویسد که « از شخص معتبری سماع شد که آن سلطان با ایمان

غزلی طرح کرده بود و امر اعم گفته بودند و شاه این بیت را فرمودند :

نه زهر صغ و کلم چون بلبل و پروانه داغ یک چراغ داغ دارد یک گلم در خون کند

از این بیان پیدا است که شاه عباس بنم های مشاعره بر پا میساخته و خود نیز در طرح مقروض

شعر میساخت تذکره های عرفات العاشقین - آتشکده - نصرآبادی و روز روشن و غیره بعضی

اشعار را بنام شاه عباس نقل کرده اند .

شاه عباس نسبت به شعرای بزرگ ایران علاقه فراوان داشت . نمونه های نفیس

و کرانها از دواوین شعرا برای کتابخانه خود تهیه نموده بود و میل داشت تذکره های شعرا

نوشته و دواوین آنان تدوین شود چنانچه صاحب تذکره گلستان هنر در شرح حال میرصدرالدین

فروزی مینویسد « تذکره ای بسک دولت شاه ترتیب داده بود و چهل سال در کار آن کتاب بود

و نزدیک ده سال هر سال مهلنی کلی از شاه عباس میگرفت که آنرا تمام کند و نکرد .

پس از مرگ وی وقتیکه تذکره نام تمام بدست شاه رسید فقط هفت شعرا را آن انتخاب کرد<sup>۲</sup>

نسبت به شاهنامه فردوسی دلبستگی زیادی داشت چنانچه عبدالرزاق خوشنویس فروزی و

۱ - تذکره نصرآبادی صف ۲۲۹

۲ - " زندگانی شاه عباس تألیف نصراله فلسفی جلد دوم صف ۳۶

ملا بیخود گنابادی مخصوصا برای خواندن اشعار شاهنامه با آهنگ در خدمت او بودند . نراله  
فلسفی در کتاب خود ۱۷۲ شاعر را نام برده است که یا در خدمت او بسر میبردند یا او را  
در اشعار خود مدح گفته اند ذکر اینها در ضمن معاصرین طالب آملی خواهد آمد .

گذشته از شعر شاه عباس هنرهای زیبا را خیلی دوست میداشت . خوشنویسان بزرگ  
مانند علیرضای تبریزی عباسی و میرعماد نژدینی و نقاشان چیره دست مانند آقا رضای کاشی  
و رضای عباسی و مادی بیگ افشار در دربار او مشغول خدمت بودند . همچنین وی به هنرهای  
تذهیب و مینیاچورسازی و کاشی کاری و زری بافی و جلد سازی و غیره هم علاقه وافری داشت .  
بناهای پر شکوه و مجلل تاریخی که از آنزمان به یادگار مانده نمونه ای از ذوق و سلیقه این پادشاه  
دل توجه باین امر بوده است .

۱ - شاعر اسم کامل خود را در اشعارش ذکر نکرده ولی بنام الله تعالی حمد آید و نامی مرکب  
المعین که عنصر طالب است و معنی خودی در سال ۱۰۰۰ در شهر اصفهان در خلافت سیدشاه  
اسم وی را محمد طالب آملی نوشته . در مجمع الفناقی و دست ابراهیم و تاریخ بخاری و تذکره  
حینی هم بنام طالب آمده است ولی تکلف الصرا و غیرت کلایته تا آنکه در مولف نامانده  
شده اند .

۲ - آمل در استان مازندران است و خود آن در شمال دریای خزر در جنوب مهاباد مرکزی  
البرز در شهری گرگان و در غرب گلان است شهری قدیمی است که در موزون مازان بنا شده و  
چهر کنونی در روی شراجه های بناهای قدیم ساخته شده است و مرکز مازان از طرف آنجا بوده است .

- فصل دوم -

شرح احوال

۱- فتن عجله بر طبرستان که در آنجا در سال ۹۹۶ هجری میباید (بر - ک صفحہ ۴۵) بعد از کودکی مولانا محمد طالب آملی چنانکه از نسبت پیداست از اهل آمل بوده تاریخ تولد او معلوم نیست اما احتمالاً در حدود سال ۹۹۶ هجری میباید (بر - ک صفحہ ۴۵) بعد از کودکی او در موطن خویش گذرانیده و همانجا به تحصیل دانشهای رایج زمان خود پرداخت اشعار زیسر که از یکی از تصایف وی اقتباس شده حاکی است که او بسن بسیار کم یعنی پیش از بیست سالگی هندسه و منطق و هیئت و حکمت و فلسفه و تصوف و خوشنویسی و غیره را فرا گرفته و در این فنون مهارت کامل یافته بود.

۱- شاعر اسم کامل خود را در اشعار خویش ذکر نکرده ولی نفی الدین محمد اوردی صاحب عرفات الماخذین که معاصر طالب است و به قول خودش در سال ۱۰۴۵ در شهر اجیر با او ملاقات نموده است اسم وی را محمد طالب آملی نوشته . در مجمع النفاثی و صف ابراهیم و باغ معالی و تذکره حبیبی هم محمد طالب آمده است ولی تکلفه الشعرا و فهرست کتابخانه بانکی پور مولانام امانه نموده اند .

۲- آمل در استان مازندران است و حدود آن در شمال دریای خزر در جنوب دشتهای مرکزی البرز در شرق گرگان و در غرب گیلان است شهری قدیمی است که در دو طرف هراز بنا شده و شهر کنونی در روی خرابه های بناهای قدیم ساخته شده است و هراز از مغرب آن میگذرد

مراجهت با سیر دومین پایه اوج عشراسم با و اینک عدد فنم از آلا ن زیاد است  
 دل چون او به غایب هندی و منطبق و هیئت و حکمت حاصل است مرا کرا و در بیضا زیاد است  
 مشهور بوده ( و فن جمله جو طس شد نمکین علم حقیقت کاتب ناد علم است هر یک جمله مراد است ماه  
 مکرر بنانه او با همیا تیانم چه کفا کرا بمین نسیم خود اقلیدر امان غامی نشنیده مراد است  
 نماید اظهارات در طلحه وصف خط این پس که در کلکم هر نقله سوبدای دل اهل مراد است  
 روزگار آن اهل یوسف ناسب عمر جو دانش که توانی در کاین پایه مرا ثامن این سبع عدد است  
 بهار و باغی لب ملک الصراف و آن در دیگاه با باغی چون جیا نگر ماه که از علم

که در موقع آبادی شهر آمل در آنجا بود و بعد مجرای خود را تغییر داده اوسط خرابه های  
 شهر قدیم میگذرد بمقسی که در دو طرف بستر کنونی رود آثار دیوارهای آجری و سنگی دیده میشود  
 و چنین حس زده میشود که خرابی شهر بر اثر زلزله ناگهانی بوده بوده بطوریکه سکنه فرصت فرار  
 ۱ - اغلب تذکره نیرسان منظر و فروری معروف بوده اند چنانچه صاحب مینانته دیوار او میگوید  
 نداعته و مسکی در گذشته اند اراضی آن از ابرفت رود هراز تشکیل شده و بواسطه مزایع متعدد  
 = آنقدر اطلوس استنداد که با اوست با دیگر سرای این اطلوس نیست = صفت ۳۵  
 هرنج هوای آن در تابستان نامالم است . در شهر باغهای بزرگ مرکبات و جرد دارد . کانهای  
 در این لیسرا آمده است = طالبان سعادت روزگار بوده . خلوط را خوب میترسند =  
 آهن آن معروف است .  
 در نفع عقی صفت = به بیشتر علم و فن آراسته بود و اکثر خلوط زیا میبوست = روزی ۱۰۲۷  
 ۲ - از علم حقیقت تصوف مراد است .

خلاصه الافکار میترسند = خلوط را خوب میترسند و در فن حاجت کمال مهارت میدانند =  
 نفس او وحی میترسند = قایل این مثال وی را در مقامان قبل ازین دریا نفع بود با آنکه هنوز در  
 مغفوران غایب بود و بر صفت عذار غلی نداعت رقم خط و نظم دلپذیری چون زلف دلبران مید  
 قلوب عارفان میگرد آهن خوب میترسند = روزی ۵۲۲





وکن الدین کاشی (حکیم و کاتب) داشت صورت گرفته حکم علی حکیم هر حال تاریخ  
 طالب از سنی کم شروع به سرودن اشعار کرد . قدم ترین شعری که با سند نقلین بها  
 رسیده رباعی زیر میباشد که آنرا در موقع تولد اسماعیل میرزا سروده و با سرودن آن اولین  
 و ذکر آن در عرفات آمده قبل از ورود طالب به کاشان بوده است چون نقل اولی از وی شعری  
 نقل خود را در سرویس مان دادن زندگی خویش آغاز کرده .  
 یاد میکند که می نماید در آن ایام در عشقوان خواب برده است . چون اینها را مرآة  
 خاداب غوای دهر که شد مهر کمال از جلوه حسن یوسفی مالامال  
 و ز بهر احاطه فضایل گردید تاریخ تولدش محیط الافضال  
 چنین است که قبل از این تاریخ نیز شعرهایی می سروده است .

گمان نمیرود که وی موفق به پیوستن بدربار شاه عباس شده باشد چون بعد از رسیدن  
 به سن رشد و بلوغ وی در خدمت امرای دیگری برده است که ذکر آنها خواهد آمد و قبل از این  
 سن ورود او بدربار شاه ایران مشغول به عقل و منطق نیست منتها این امر دلیل نمیشود که  
 اشعرا بهر توفیقی مانند طالب برای جلب توجه و رضایت شاه عباس دست به فعالیت نزده باشد ولی  
 در دیوان او یک قصیده همین در مدح شاه عباس وجود ندارد .  
 در دوره طالب در آغاز جوانی بعزت مجهولی جلای وطن کرده از آمل به کاشان رفت و همانجا  
 ازدواج کرد این مسافرت بواسطه خویشاوندی که با حکم نظام الدین علی کاشی و والد حکم  
 او بود و غزلها بهواب غزلهای حکم رکن گفته است و نیز اشعار او را مشهور کرده است چنانچه بر

۱ - مطلع این قصیده اینست :  
 بلبل نطق چو آهنگ غزلخوانی کند  
 نغمه جان در پیکر گلپای مستانی کند

وکن الدین کاظمی (حکیم رکن) داشت صورت گرفته حکیم علی مذکور شوهر خاله طالب بود .  
 به افوی احتمال ملاقات همین طالب و نفی الدین اوجدی که در اصفهان اتفاق افتاده  
 و ذکر آن در عرفات آمده قبل از ورود طالب به کاشان بوده است چون نفی اوجدی از وی بنحوی  
 یاد میکند که می نماید در آن ایام در عنقوان شهاب بوده است . چون اصفهان در آن روزها  
 پایتخت سلاطین صفوی بود طالب احتمالا جهت آزمایش بخت خویش و تحصیل روزی و معاشرت  
 بیشتر با ارباب دانش و فضل و عمر به آنجا رفته باشد و شاید تاریخ سرودن قصیده ای که در مدح  
 شاعر عباس است مصادف با همین زمان بوده است .

۱- وکن الدین نام و سبب تغلیس بود . حکیم او شاعر معروف بوده است که اول در خدمت شاه  
 عباس بود و بعدا بغلت بی التفاتی شاه در زمان اکبرشاه وارد هند شد . در این عصر اشاره به  
 آن واقعه کرده است :  
 گرفتار یک صندم با من گویان باشد سوزش اشام بیرون مبروم چون آفتاب از کفویس شده بود  
 در دوره پادشاه یعنی اکبرشاه و جها نگیرشاه و شاهجهان با عزت و احترام زیسته و عمر دراز داشته  
 و چون خیلی پیر شد از شاهجهان اجازه بازگشت بموطن گرفت و خاک هند را ترک گفت . صاحب شاکرد  
 او بود و غزلها بجواب غزلهای حکیم رکن گفته است و نیز اشعار او را تضمن کرده است چنانچه در  
 یک جا میگوید :  
 این غزل حضرت رکنی است که فرمود پای ملخی پیش سلیمان چه نماید  
 بدینار جها نگیر پادشاه تا بعد از آن سرزمین بود در این ایام شاعر نزاری و شعر نزاری و نوری و

عشرمندی سلطان هند زمان رد شاهی و عام بود و از نگیزه ای بود که بعضی همسران آن بان بر  
 فریحه شاعری طالب درکاشان نشو و نمایافت ولی پس از چندی از کاشان هم میرسد و  
 زمین روی آورند چنانکه هر یک آرزو داشتند خود را بدر بار آن پادشاهان بفرستند چنانکه بعضی  
 آن شهر را ترک گفت و به آمل باز گفت حاکم مازندران که با ابراهیم القاسم در امل بود بستگاه وی  
 در این جهت عیوب بیعتی داشت نزدیک گردانیده و از ملات آن پادشاهان بیعت بر سر دار  
 بیعت احتمالا نخستین مدوح او همین شخص بوده . مولانا شبلی طس زده که این قصیده  
 خواند . طالب نیز از اینگونه شعرا بود بخصوصی که غالب زاده ای حکیم رکن در مدح او . و این  
 سرکه غنچه گفاید گره ز پیشانی زند دم از دم عیسی نسیم بستانی  
 امر او را با انجام این منظور بیشتر تشویق و تحریک میکرد . بالاخره یک مشتق و در وقت  
 سر که طره بیجان مشک سالی نسیم بطرف عارض گلشن کند پیشانی  
 شرو و همین نامی در مدح ملکش خان داشته در ضمن آن برای چندی وقت فراموش تا برای  
 که در مدح او است اولین قصیده شاعر می باشد ولی با توجه به مدحی عبارت و پختگی معنی بیشتر  
 جدید قایلیم اقوام بر طرف مالوف باز کرده . اینک چند بیت از آن مشهور  
 میرسد که این قصیده اولین شعر او باشد .

بخلوت خانه گلشن شب پیشانی که با غم خنده بود در آستان  
 مزارن با همین زمان وی به پادشاه محمد شفیع موسوم به میرزای عالیمان که حاکم استان  
 خراسان بود باز یافت ممکن است وسیله معرفی او به پادشاه محمد شفیع میرزا ابراهیم القاسم بوده باشد .  
 در سال ۱۰۱۵ هـ دو این امیران از مناصب خود معزول گردیدند و طالب به تملک مانتد و باز

ناگزیر شد که زاهد بگویم خود را ترک گوید و این بار عازم مرو شد .  
 حاکم مرو در آن زمان یکدنس خان نام داشت که از طرف شاه عباس صفوی گماشته شده بود  
 در میخانه اسم او ملکش خان ضبط شده است ولی ملکش سلطان یا ملکش خان پسر یکدنس خان بود و  
 ولایت نسا و ابهر و باغباد را داشت . ملکش خان او را یگر می پذیرفت و تجلیل فراوان کرد  
 ولی چون یافتن منصب ملک الشعراء برای او مقدر شده بود چگونه میتوانست به همین دناعت کند .  
 فریب به دوستان در آنجا اقامت گزید ولی در این مدت همواره بر فکر سفر هندوستان و پیوستن  
 بدر بار جهانگیر پادشاه نامدار آن سرزمین بود در این ایام شاعر نوازی و شعر دوستی و ذوق و

هنرمندی سلاطین هند زمان زد خاص و عام بود و انگیزه‌ای بود که بیشتر شعرای ایران بآن سر  
 زمین روی آورند چنانکه هر يك آرزو داشتند خود را بدربار آن پادشاه<sup>لك</sup> مخصوص جهانگیر که بیشتر  
 در این جهت شهرت بیشتری داشت نزدیک گردانیده و از صلات آن پادشاه ادب دوست بر خور دار  
 شوند . طالب نیز از اینگونه شعرا بود بخصوص که خاله زاده اش حکیم رکنا در هند بود . و این  
 امر او را با انجام این منظور بیشتر تشویق و تحریص میکرد . بالاخره يك مثنوی دو وزن و سهك  
 خسرو و شهرین نظامی در مدح ملک خان ساخت و در ضمن آن برای چندی رخصت خواست تا برای  
 تجدید دژ پندلم اقوام موطن مالوف باز گردد . اینك چند بیتي از آن مثنوی

بخلوت خانه گلشن شب دوش      که با غم خفته برده دوریک آغوش

یکی خواب عجبم روی بنمود      که سبب جبرتم بر صورت افزود

چنان دیدم که جسم غری خون بود      سرا پا بیکم شنگرف گون بسود

جهنم در گهی را داشت در پیش      وزو میخواست عذر سجده خویش

لبم بر آستان از سیر درد      بعد صرت وداع بوسه میگیرد

دورین آغوش ناگه جسم از خواب      تو گفتی زد قضا بر دیده ام آب

مطمئن عد که پایم در رکاب است      سفر تمبیر این آغوشه خواست

میدل خواهم شد آشیانی      بود در طالع نقل مکانی

فلک در خاطرش میگردد این عزم      که چندی سازدم محروم از این هنرم

-----  
 طالب که درین مثنوی عجبم روی بنمود      در مدح ملک خان خسرو با عزم بود  
 این را میبینم که در مدح ملک خان خسرو با عزم بود      او را صرت بوسه میگیرد  
 این را میبینم که در مدح ملک خان خسرو با عزم بود      او را صرت بوسه میگیرد

طالبی در هندو یکی بر حرف طالب گویم به گشای خان صدق را بزرگوار آغوش به گشای در این  
 در دیده تقاضای عظیمی کن بدل کرده بدیسی که کرده از غلظت میان بدیسی  
 اما چون یکی دیوان آمد که از امانت کفایت که بر او چون بر سره کوفت آمانت  
 آمد از درین بکلی کرده از سکن افسر سوم که یکی کرده و نهی خانه بر درین  
 ندانم نه از خویشان کندانه از افسر یار در این دیدار تو دارد خویش را بشاد  
 ترا می دهد چنان اگر لطف تو ای سلطان بشنود که لچو خود کو ذره ای را نور بخشد  
 تا در روز سلطان سوری وطن ثابت که چندی شرح کند خویشان خویش را از بهمنی  
 در این چندی جدا دو روزی با غم آطلطان لست آورد هر آنگه روح سوری طرف این در آورد

ملکشی خان این تقاضا را اجابت کرد و مراد طالب برآمد و بهسپار هند کرده این رعای  
 هنر هنکام حرکت سروده است: در این شعر طالب علقه و انس خود را نسبت به غازی خان

ایران مرده ارد غلظت سوری در وطن تا بهند که بهمنی  
 تکلم طالب گن این چمن بهستان به گداوم به گداور که میثوری بهستان به گداور بر اینم

هندو نبرد تحفه کسی جا نسیب هند  
 ۱ - چون بزمان طن مطالعاتی در اطلان نامان به مشایخ از ۱۱۷ واجع به طالب املی نوشته است که  
 طالب قبل از مسافرت به هند جهیم ( نزدیک هند ) هم رفقه بود چون در چندین رعای در

قاضی یا مفتی آن شهر را میجو گفته که یکی از آنها ایست: با که گفتم چندی

هر سنگ که بر سینه زدم نفس تو بر گفتم	آنم منی سیر بر زمین من هند
طالب که رفیق مفتی جهیم بود	در مجلس شان غرور با مردم بود
چای دگم بهش که آنجان که تو دیدی	چندان ز غمت خاک بر سر بهشت که تو دیدی
این را عزت به فضل بود و به هنر	او را حرمت بر بهش جو گندم بود
هر امانی از فاروقا در رفقه مردم	چون قاصد چای تو نیارده گن بد

طالب در هندوستان نخست بخدمت غازی بیک ابرخان که ظلم و فساد بود رسید . در این  
 واقعه تقاضای باریابی کرده است : *مورد سلطان و سایر آن دیار که دولت میخانه میکرند*  
 « اما چون ایکی بلبل بی پرو بال میوسم *که محرومی از طوف گلزار دایم ربات الماشون*  
 آمده است » درین خست آباد نی روی اما ندن *نه سامان یک گام و فتاد دایم غازی و قاری*  
 دیام نشود . ندانم چرا باریب این مان خرابم *چو لطف خداوند مصلح دایم ولی چنانکه*  
 خرابم دید صفا آرای تیغ و قلم غازی خان *که لب در دنیا پیش کبیر باد دایم در غازی*  
 خان سروده سرفند آفتابی که نور از و کایم *سرخ کوکب اشک میرسد دایم بر کتک ازین*  
 شرح چنین بر جدا ز آستان ز اشک دمسار *سراستین ریش گلزار دایم باست مغول*  
 طالب در خدمت غازی خان تقرب فراوان پیدا کرد و جزو نزدیکان دیار وی قرار گرفت و تا  
 هنگام مرگ وی او را ترک نگفت در این شعر طالب علاقه و انس خود را نسبت به غازی خان  
 ابراز میدارد . *مگر که نسیم ساد در گریبان* *مگر که شمع سیرت در دست باقی*  
 تکلف نیست معشوق نسبت او نیست ممدوم *از آن این شعر عشق آمیز در مدح سرانیدم*

۱ - حسین یزمان طی مقاله‌ای در اطلاعات ماهانه شماره ۱۱۸ واجع به طالب آملی نوشته است که  
 چون او به دیار غازی خان باریافت غزل زیر را خواند اما سندی برای صحت این ادعا وجود ندارد .

(برای ص ۲۵)  
 ۱ - طالب تو با رفیقان است بهت انگیزه بار اول لب از سیرت به خدمت غازی خان  
 از ضعف بهر جا که نشستیم وطن شد *هرسنگ که بر سینه زدم نفس تو گرفت*  
 از گریه بهر جا که گزشتیم چمن شد *چنانکه در این بهت آغازه رفیق با رفیق غازی خان گرفت کرد . ولی هر دو بار با انجام این*  
 چندان ز غمت خاک بسرو بخت که تن شد *صافرت بر زمین*  
 ۲ - *بهر اهنی از تار وفا دوخته بسودم*  
 چون تاب جفای تو نیاورد کفن شد

در این مورد اختلاف زیاد است که آیا او از بیرون بکسر به قندهار رفت یا بعد از سیر  
 نقاط مختلف هندوستان مانند دهللی و لاهور و ملتان و سایر آن دیار شد مولف میخانه می نویسد  
 " اما چون طالب از ملکی خان جدا گردید اول بار به قندهار آمد \* همچنین در عرفات العاشقین  
 آمده است " (طالب) وقتیکه از ایران به هند عزم کرده بود در هند بخدمت میرزا غازی و قاری ..  
 پیام نمود ... و بعد از آن به هند آمد \* این هر دو مولف همزمان طالب بوده اند ولی چنانکه  
 خواهیم دید در این قول بکلی اشتباه کرده اند \* طالب خود در دو قصیده ای که در مدح میرزا غازی  
 خان سروده سفر خود به قندهار را شرح میدهد و در ضمن آن از دهللی و ملتان یاد میکند ازین  
 شرح چنین برمی آید که وی قبل از رفتن به قندهار مدتی در کشتی های دیگر هند بسیر و سیاحت مشغول  
 بوده است \* اشعار یکی از آن قصائد اینست

راجع به خدای داند و من بنده گاندرین مدت \* (طالب) در (هند) بسیر کرده نزد  
 غازی درین سفر که نصیب میاد دیگر بار \* (طالب) در (هند) سیاحت می نمود و در آن وقت  
 میکند \* (طالب) به قندهار آمد و ... به قندهار می افتد و میرزا غازی به دست ... تا انتقال  
 تمام راه بنستور بختیان چاب \* در آب دیده شود داشتم قدم رانی  
 او رفعت هر دو ... یاد به هند آمده \* شرح این سخن را تا حدی واضح میکند و  
 ز آگره تا بختیان گلشن لاهور \* رفیق بودم با اسرهای سارانی  
 بطور صحیح میتوان حدس زد که بعد از رسیدن به هندستان طالب در شهر معامرو همین تکلیف

(رابطه بر ص ۲۵)

۱- طالب دو بار قصد زیارت بیت اله را نمود بار اول قبل از پیوستن به خدمت غازی خان  
 چنانکه در این بیت اشاره رفته و بار دوم موقعیکه غازی خان فوت کرد \* ولی هر دو بار با انجام این  
 مسافرت توفیق نیافت که این گلزمین کعبه و جعبه نزد میرزا غازی ناظم قندهار از طرف جها دیگر

۲- ورد ۴۷۲ - ۴۲۲ - ۲۴

۱- ص ۳۸۶

۲۲۴

۱۰۷۷

۳

۲۷۲

۴

یاد اشتهای سر بیخیز ملتان چون زور قی غم جو لاله در معزده از سر شکم سیلاب کویں عملانی وند کشیده

طالب در ملک ملتان نزدیک شد بدان که مرغان بدل شود لقب آملی به ملتانی که در

این اعمار خیرین ملالت چهار به بسویم <sup>بدان</sup> میان مهره به شقدر تمام حیرانی

کنون که آمده ام از تو چشم آنم هست که روی تو بیت از بخت من نگردانی

چهار بیت زیر از قصیده دیگر انتصاب شده است • یکی بر سره دادی بزیست عنانم

عنان تاپ شوی تو شد ورنه کی دل زدی فال رحمت ز هندوستانم

نلفزیده بود آنچنان پای خاطر درآب و گل مهر هندی بسانم

که گرشوی این کعبه غالب نگشتی گشتی بدل یاد نقل مکانم

ره کعبه طی مینسودم ز غفلت بسوی تو آورد دل سو کسانم ۲

راجع به موضوع بالا در خزانه عامره مرقوم است " (طالب) ۰۰۰۰۰ در (هند) بسر برده نزد

غازی ۰۰۰۰۰ فندهار عتافت ۰۰۰۰ دوباره هند ۰۰۰۰ (رسید) ۴ همچون صاحب نذیر عشق بیان

میکند " (طالب) به هندوستان آمد و ۰۰۰۰ فندهار عتافت و همیروزا غازی بهوست ۰۰ تا انتقال

او وفات نمود ۰۰۰ باز به هند آمده ۳ • شرح انجمن این موضوع را تا حدی واضح میکند و

بلاور صحیح میتوان حس زد که بعد از رسیدن به هندوستان طالب در تالی معاش و تعیین تکلیف

خود تا مدتی نگران و سرگردان بود و بهر روزنه امیدی که میافت روی میآورد چنانچه در شرح

انجمن هست ۴ در رمضان شهاب و آغاز نامیه جوانی از ولایت خود برآمده بنز هتکده هند

خرامید و سری به گدگشت این گلزمین کشید و چندی نزد همیروزا غازی ناظم فندهار از طرف جها نگیر

۱ - ر.ک ص ۲۴

۲ - ورق ۲۲۴

۳ - " ۱۰۷۷

۴ - ص ۲۷۲



پادشاه پسر سرد و بفران نرازی اختصاص یافت و بعد رحلت او کورت ثانی رخت بدیا رهند کشید

طالب در اوان اقامت و گردش خود در هندوستان روزگار خوشی را می گذرانیده چنانکه در

این اشعار خود کیفیت عزیمت به هندهار را شرح میدهد .

زگاران لاهور و خوبان دهلی      بدل کرده بودند پیوند جانم

یکی چهره سودی بچشم رکابم      یکی بوسه دادی بزللف عنانم

نشاندی یکی در بنل یاسکمینم      نهادی یکی در دهان برگ پانتم

من از جمله چون نکبت گل گریزان      که خود را بهزم هاسون رسانم

در این احتمالاً در همان ایام قصیده ای در وصف لاهور ساخته که در آن از پیر خود ( که مقول شبلی

شاه ابوالمعالی بوده ) ذکر کرده :

این کمان ما دکنم زان رو مرید آما شب و روز      کرامت ها بیمان در باب لاهور

که پیرو دستگیرو سرشد من      یکی قطب است از اقطاب لاهور

خدایا زنده جاوید داری      بآب خضر یعنی آب لاهور

۱- پان برگ در خدمت در هندوستان که مردم آنرا به بعضی ادویه ها مخلوط کرده میخورند و یکی از

لوازم پذیرایی مهمانان پشاور میبود اخیر خسرو دهلوی در باره این برگ گفته است :

نادره برگی چو گل در بوستان      خویترین نعمت هندوستان " برگ سبزمت تحفه درویش " ضرب المثل

۱- مشهور زبان فارسی است و شاید از برگ سبز همین برگ پان مراد باشد .

۲- مشهور است

۳- نوزک بها نگری مشهور است

۴- یعنی کنیز پندیده من حال غازی غزل ( مشهور )

در باره سفر دوم طالب به پایتخت هند صاحب میخانه مینویسد « چون زنده در همان ترخانان  
در قندهار از دست ما فی اجل خاعر مرگ گرفت آن پهلوان گستاخ سر در همان سال که سنه عشرين  
و الف بود پدارالخرافه آکره آمد از ایندوار رحلت غازی گشان و سال ورود طالب به آکره  
سنه ۱۰۲۰ بوده است اما صاحب ما ترا لایحه تاریخ وفات خان منور را کلمه غازی یعنی ۱۰۱۸ ذکر  
کرده که با همرا اشتباه است چون غرض منور تا سال ۱۰۱۶ در قید حیات بوده و فوت آن هم این  
اعتباری از توذک جها نکیر است « ماه صفر سنه ۱۰۱۶ هجری چون میرزا غازی بهنگ ترخان  
بجست سلطان آذوقه قندهار و ماهیان به بولند از آن قلعه مذکور عرض داشت نموده بود فرمودم که  
دولت رویه از خزانه لاهور روانه قندهار سازند <sup>۲</sup> « جها نکیر درباره فوت او مینویسد « سنه ۱۰۲۱ هجری  
دویست و پنجم همین ماه که اردی بهشت باشد شهر فوت میرزا غازی رخید « درجه اعتبار  
این کیمان یاد کرد روز جهنم وصول شهر مرگ خلی بیشترا از بهمان مولد میخانه میگرد اینهم بعد  
بنابر نوشته که شهر مرگ غازی خان تا مدت زیادی بر جها نکیر منگوم مانده باشد . از لحاظ تاریخ  
وقت مرگ کرده باشد و در اینصورت مسافرت های وی بنطاق بنگلاد منور با عتق بهشترا از  
نویسی هم توذک جها نکیری بر میخانه حی تقدم دارد لذا میشود احتمال داد که مولد آخرالذکر سال  
تاریخ های همین در بالا مذکور کرده باشد و طبق تاریخ ولادت هم بهشترا از سال ۹۹۹ می افتد  
۱۰۲۱ را که کمتر از دو ماه از شروع آن گذشته بود با سال ۱۰۲۰ اشتباه کرده بطوریکه از فراموش  
لی نکته مهم اینست که طالب بنامه روایت طالب مذکور نویسی « در همین میخانه فوت کرده  
استنباط میشود بعد از فوت غازی خان طالب توفیق خود را در قندهار بی فایده دیده و در همان سال  
و چون حساب کار خود سال اخیر ردی او ( از سال ۱۰۱۶ تا ۱۰۲۱ ) روشن است باید

- ۱ - صفحه ۲۸۶
- ۲ - در فهرست کتب خلی کتابخانه بهانگی نور و فهرست دوم سال فوت میرزا غازی خان ۱۰۲۰ درج شده است .
- ۳ - صفحه ۸۳
- ۴ - توذک جها نکیری صفحه ۱۰۹
- ۵ - رجوع کنید به صفحه شرح حال غازی خانی ( صفحه ۶۶ کمره ) در سال ۱۰۱۴ فوت کرد .

یعنی ۱۰۲۱ زهدیار آکره شده است. بر اساس همین اشاره میتوان تاریخ تقریبی و قریباً مختلف  
زندگانی طالب را تعیین ساخت مدت اقامت شاعر در هندها را مختصر بوده چنانچه اگر این مدت  
را دو سه سال فرض کنیم و دو سال دیگر برای سیاحت و گردش او حساب کنیم تاریخ سفر او  
به هند باید در حدود سال ۱۰۱۶ باشد و ۱۰۱۷ باشد چنانکه اشاره شد وی قبل از عزیمت به هند  
که مدتی در خدمت ملکن خان در سرو بسر برده لذا ممکن است که در حدود سال ۱۰۱۵ وارد سرو شده  
باشد و اگر فرض کنیم مدت دو سال در خدمت امیر ابوالقاسم و محمد شفیع بوده و روشن باشد که کاغان  
در حدود سال ۱۰۱۳ صورت گرفته و در این خصوص عبارت میخانه قابل توجه است که میگوید از  
« در اول جوانی و نو بهار زندگانی از مسکن خروج نموده به دارالمؤمنین کاغان آمد » ازین عبارت  
پیداست که مسکن در هنگام مسافرت به کاغان از بیست سال کمتر بود. چون بیشتر محتمل است  
که در سن هفده هیجده سالگی مسافرت نموده باشد با احتساب قوی سال ولادت هم در حدود سنه  
۹۹۶ میباشد. ممکن است گمان رود که طالب در جاهای مذکور بیشتر از آنچه که در بالا ضبط شده  
وقت صرف کرده باشد و در اینصورت مسافرت های وی بنقاط مختلف مزبور باستانی بیشتر از  
تاریخ های معین در بالا صورت گرفته باشد و طبیعتاً تاریخ ولادت هم بیشتر از سال ۹۹۶ می افتد  
ولی نکته مهم اینست که طالب بنابه روایت غالب تذکره نویسان « در عین شباب فوت کرده  
و چون حساب شانزده سال اخیر زندگی او (از ۱۰۲۱ تا سال وفات یعنی ۱۰۲۶) روشن است باید

---

۱ - نوشته ریحان الادب که « (طالب) بهندوستان رفته و مورد عنایت اکبر شاه .....

بوده » (صفحه ۶ جلد ۳) بکلی اشتباه است زیرا اکبر شاه در سال ۱۰۱۴ فوت کرد.

در حساب سالهای قبلی وی احتیاط بیشتری را مراعات کرد و بین وفای مهم زندگانی او مختصر  
 ترین فاصله ای که البته خلاف منطبق نباشد برگذاریم در غیر این صورت تاریخی که برای وفات  
 او بدست می آید چنانست که نمیشود آنرا « عین شهاب » گفت نکه مهم دیگری که بدستی این  
 حساب دلالت میکند اینست که طالب طی قصیده ای که بمدح میرزا ابوالقاسم سروده اظهار داشته است  
 که در موفج سرودن آن قصیده سنش به بیست نرسیده بود و چون مدوح نامبرده فقط در همین سن  
 ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ در آمل بوده است سنش از روی سال تولد مذکور ( ۹۹۶ ) در آن موفج ۱۹ سال  
 حاصل میشود و جزالت زبان و لهجه بیان قصیده طرف توجه هم که حاکی از آنست شش نباید از  
 بیست خیلی کم بوده باشد . در دوره ای دیگر نیز طالب سن خود را ذکر میکند و با اینکه معلوم  
 نیست در چه سالی سروده شده است میتوان حس زد که یکی از اینها را در زمانی سروده است که ایران  
 را ترک گفته بود و به گردن در شهرهای مختلف هندوستان بوده و آن چنین است .

در جهل گشت سال عمم از بیست باید همه دیده گشت و بر من بگریست

آن غم نکشتم که پس از ترک توان برترست من نوشت کهن مشهد کجاست

رباعی زیر را موقعی سروده که بخدمت جها زگیر در آمده بود ولی هنوز ملک <sup>الشرا</sup> نگذده بود .

از بست چو ده گشت می ساله عیلم روشن قمر حیات را هاله عدم

موی نو چو داغ جگر لاله شدم بیذوق چو آواز رسن ناله عدم

به ملاقات بهمن صاحب میخانه و طالب نماید در سال ۱۰۲۱ (بمقول خودش در سال ۱۰۲۰) اتفاق افتاد مولف نیز در میان الفاظ آنرا ذکر میکند (طالب) در همان سال که سنه عشرين و الف بوده پندار الخلافه آگره آمد این ضعیف را در مرتبه اول در هند در آن ایام با او ملاقات واقع شد جوایزی دید با نواح هفت آراسمه عزیز میگذشت نمود باصفا ف سفنوری پیراسته که در سن عصر از اقبال و افتخار ممتاز ..... و در سخن فیهی و انصاف بمرتبه رسید که دقیقه غرور گذاشت در ادراک توفیق ایضات ضعیف و کبر نفس نمود ..... الفقه چون میان این کلمات و آن زهد المفاخرین ضعیف متفقد شد این دو رباعی را که در آن ایام تازه گفته بود بر این ضعیف خواند و عنایت خواجگه پس من گلی خون شگفت از هیاتم صبح زنگ داغ چاکم تازه عد از مرم طبع کار در ۷۸ نسخه خطی کتابت صبح دهم غوطه در ضون خوردم گویا دم تبخیر بود بر من دم صبح آمده که او میزد و دیانت طایفه اما این قول درست بنظر من نیست دیانت طایفه ایست که در صورت نهاده روحه در شهر و چه ده بر قویس و فرخ زمانه می پندد زده تنای همروز جنگ صومعه دار کجرات در صومعه طالب نیست ایضاً طایفه او را طایفه را از هم دور نگذاشت دارد بر ایام یکی فتنه که باز ابروی کمان من جهد و چشم زره عازم کجرات شد طالب در این موفج کسبدهای آورد که در آن رسیدن پیدایش از ایضال طایفه و تکلف بر طرف این دو رباعی را بی نهایت خوب گفته است و ازین بهایت ایضات خوب بسیار دارد روانگی خود را چنین بیان میکند ..... در این موفج کسبدهای آورد که در آن رسیدن پیدایش از ایضال طایفه و تکلف بر طرف این دو رباعی را بی نهایت خوب گفته است و ازین بهایت ایضات خوب بسیار دارد

مساخرت مجدد طالب به آگره ظاهراً بامید دیرینه او یعنی خدمت بدر بار شاهی بوده ولی من آن مشهور دولت چون بخت خرمشکن دهم ..... کلمه سر تا هم بهر سوره شکر بهایتی

موفج آن هنوز نرسیده بود چون سرنوشت او را برای خدمت بدستگاه چین فلج خان که در مزم آراسی بر روی ایضال کجرات رو تسلیم ها کسبدم ..... با دانی که بر من کرده که در آن موفج کسبدهای آورد

و تجمل معروف بود انتخاب کرده بود . طالب به صدای سرنوشت لبیک گفت و عازم پشاور شد و

..... در آن موفج کسبدهای آورد که در آن رسیدن پیدایش از ایضال طایفه و تکلف بر طرف این دو رباعی را بی نهایت خوب گفته است و ازین بهایت ایضات خوب بسیار دارد

به مداحی خان مزبور پرداخت بنظر صورت ملک چین قلع خان بود طالب نیز یکبار به همراهی وی  
 به آن شهر سفر کرد و بتدری در آنجا به او خوش گذشت که در باره آن در قصیده ای که بسطح  
 چین قلع ساخته بوده میگوید که در این جزو زمان از کم کسی آمد *سیر از آن (سکه سزا)*  
 که از آمل و یاد رفت مر از التفات او *تا خویش را به بندر «سورت» کشیده ام* که  
 با لطف و عنایت قلع خان که ممدوح تازه شاعر شد تا بعد از دست رفتن غازی خان تا اندازه ای  
 جبران گردید ولی این وضع هم دیری نماند و چین قلع خان بعلمت بدر فتاری سراه خود بسوزگار  
 بدی افتاد و بزودی در گذشت و طالب بتاجار باز به سوی آگره رو کرد و این بار مورد توجه و  
 عنایت خواجه قاسم دیانت خان یکی از امزای جها نکیزی اقرار گرفت *م در ریاض الامکار* و در  
 ۷۸ نسخه خطی کتابخانه بانگی پور (و نشر عین) و در ۷۷ نسخه خطی کتابخانه بانگی پور آمده  
 که او مهرداد دیانت خان شد اما این احوال درست بنظر نمی رسد دیانت خان نامه ای به عبداله  
 خان قزوینی جنک صومعه دار گجرات در فوسیه طالب نوشت *عبدالله خان او را طلبید و او هم بتدریج*  
*عازم گجرات شد طالب در این موقع قصیده ای از خود که در آن رسیدن بیگمناهی از عبداله خان و*  
*روانگی خود را چنین بیان میکند* خود نگم *مردانند مردیدی نیست که در امدهای و روزه بود* و بار  
 عبداله خان آن منصور دولت چون بدست غرضتم دیدم *معلم سرتا قدم بهو سجود عکس بیگمناهی بود*  
 بدست کسی قبله گجرات رو تسلیم *ها کشت گردن با داهی که بر زمین کرد گردن آفرین خوانی*  
 دلبری و عدم رعایت وی فراهم می شود همین علت طالب از بودن در خدمت عبداله خان سستن نمود

۱ - غلامعلی آزاد در خزانه عامره او را با دیانت خان سعید همین نسبت بیگمناهی اعتبار کرده است

عبداله خان نسبت به طالب کمال مهربانی بجا آورد . ملا عبدالنهی در میخانه چنین  
مینویسد « چون طالب به مطلب رسید خان فیروز جنگ آنقدر مروت و مردمی بدو نمود و آن مایه  
احسان و انصافت با او فرمود که در این جزو زمان از کم کسی آید<sup>۱</sup> »  
که از چون طالب آرزو مند تقرب به جهانگیرشاه بود در فسیده ای از عبدالله خان تقاضا نمود که

موجبات با ربای وی را بدربار شاهنشاه فراهم نماید ایبات آن فسیده اینست .

آسان قدر او چو داری در خیال عزم درگاه شهنشاه زمان

وز جوان مردان ایرانی سپاه سرگزینستی چهل شهر زمان

گرچه من در جرگه شیران نسیم لیک از اخلاص دادم چشم آن

کز نظری چون بگذرد تفصیل اسم نام طالب نهز بسا شد در میان

ولی عبدالله خان تقاضای او را اجابت نکرد این شخص ذوق شاعری و علاقه چندانی بشعر نداشت  
و برای آنها اینها قابل ملاحظه ای ناپل نبود و طالب را فقط برای این در دستگاه خود پذیرفته  
بود که در آن زمان سرپرستی از شعرا یکی از لوازم امارت محسوب میگردد و اکثر امرا یکی دو  
شاعر را برای مدیحه سرایی در نزد خود نگه میداشتند تردیدی نیست که در ابتدای ورود به دربار  
عبداله خان طالب مورد لطف و مهربانی وی قرار گرفت ولی این الطاف و عنایات دیری نپایید  
پیداست که در محلی که شعر خریدار چندانی ندارد و از شاعر تنویق و قدردانی بعمل نیاید موجبات  
دلسردی و عدم رضایت وی فراهم میشود بهمین علت طالب از بودن در خدمت عبدالله خان مطمئن نبود  
و از طرفی حاکم مزبور به تندخویی معروف بود مسکن است مواردی پیش آمده که طالب رنجیده خاطر





عزیمت بدر بار مفرجی خورد بعنوان اینکه در شرفیابی بخشور شاه حالت سرور و صف پیدا نماید  
 اشعار زیر اقتباس از آن قطعه است .  
 تا بتواند قدرت بیان خود را به بهترین شکلی بمنصفه ظهور برساند چنانکه با او بسلاصت و  
 چه لطف ها که نمودی و می نمایی نیز *سیر فریب و سافر علی الصبیح*  
 سهرمانی رفتار کرد و او را اعزاز تمام کرد اما وی نتوانست جواب تمام سوالات شاه را بدهد و  
 نمت آنکه چو در غمم نظر کردی *سیر بر روی از خاطر خرابی و لکن*  
 ناچار سکوت نمود چنانکه اول تصور کرد شکوه دربار وی شاعر را مهیوت ساخته است ولی چون  
 چاهم آنکه به من شهنشاهم بر روی *چو دل به بلای خود باغی مرا سگ*  
 چندی گذشت و هیچ تغییر در حال وی روی نداد مگر شد و امر باخراج او کرد این امر دیانت  
 خان را خجل ساخت . چون طالب باز گفت متوجه شد که چه نصیبتی برای خود و دیانت خان بار  
 آورده است پشیمان شد و فوری دلمه ای در *۸۷* شمر ساخت و برای دیانت خان فرستاد .  
 به دست نظر سرا بخت بد زبان بسوزن *گود بر من در دست نشانه هر دشمن*

- ۱ - مولانا شبلی نعمانی در عصر العجم ( ترجمه سید محمد تقی فخر داعی ) صفحه ۱۶۷ نوشته است  
 " مفرج معجونی است که بجای شراب استعمال میکردند و کمانیکه صفاط میزدند معمول شراب آنرا  
 بکار میبردند . کلام در این قطعه بیان اشاره کرده میگوید .  
 بلند فدرا سرگشتگان وادی غم *مفرجی بی دفع حلال میخواهند*  
 جو مآده بی تو حرامست زان نمی طلبند *حرام عیطان کوف حلال میخواهند*
- ۲ - در مغز الفرایب نوشته است " پادشاه حکم بمقتضی خوانی فرمان داد ( چون طالب )  
 پستک زده بود ..... نطقش بر بند شد ..... حاکم مزبور ( عبدالله خان اوزبک ) خجل شد .....  
 طالب گفت معذور فرما " ( ورق ۴۹۶ نسخه کتابخانه بانکی پور )  
 به ستم یا چشم زار زبانی نمی گوید که گفته بود مرا شک از زبان و دهن

سخن شنایا پیش بر چون بر آید مسر  
اشعار زیر اقتباس از آن قلمه است .

نگرده چو بر از غلر کن بلطف عیبم  
چه لطف ها که نمودی و می نمانی نهمز

من آنچه بر گفتم بخت من گناه کار است  
نخست آنکه چو در غمتم نظر کردی

طالب بودی را در بر گردانی مسر بردی از آن  
چهارم آنکه به بزم شهنشه ام برودی

خا بود نیزانی که او نیز چندی بزم به منتورستان آمده بود و مثل دیارت داشت . بر این عشق  
بیادفاهم سر گیم گفتگو کردی

عم اعتماد الفیله وزیر و خدیو جهانگیر بود و بهیچون مناسبت با اخصا بالقره مراد شده داشت  
تو آنچه باید کردی ولیک طالع شوم

طالب نزد او رفته عیافت . ذکر این ملاقات را در این منزل چنین آورده است .  
به بست نظن سرا بخت بد وزان بستن

گفود بر من هم دوست مانده هم دشمن

۱ - در مجله اطلاعات ماهانه شماره ۱۱۵ حیضریان  
کرا گمان که جو من استماره پردازی  
بهد زبان فصاحت بیان شود الکن

کرا گمان که فعد رشته کلام سرا  
جو تار زلف عریسان شکن سبوی شکن

ازین قیاس نما غور کن که قدرت کیمت  
بیک دو لحظه چنین قطعه ادا کردن

دو چیز مهر زبان سخنوری گردید  
مرا به بزم شهنشه خویش عیار سخن

یکی نسونی طالع که دادم از انبوس  
بهر دیار فریمم چگونه کوفه سخن

دگر زیادتی نشه که نامم را  
نمی توانم از شرم بر لب آوردن

ادا صبح کنم تا گمان بشی نسری  
چرا که شته ام از وی بهفت آب بمن

مفرحی زده بودم بقصد گفتن شمس  
عروج نشه آن کرد هر چه کرد بمن

به بزم پادشهم زان زبان نمی گردید  
که گفته بود مرا خفک از زبان و دهن

سخن شناسا پیش تو چون برآیم سر کز انفعال سرم غولاه خورد در گردن  
 نکرده جرم مرا عفو کن بلطف عمیم لب که خویش نمانست خطای نکرده بخشیدن  
 من آنچه بی گنهم بخت امن گنه کاراست گناه بخت مرالطدن کن به بخن بمن  
 طالب مدتی را در سرگردانی بسر برد پس از آن به فکر دیگری افتاد دوست شاعری داشت بنام  
 شاپور بهرانی که از تهر چندی پیش به هندوستان آمده بود و شغل تجارت داشت. پدر این شفی  
 عم اعتماد الدوله وزیر و مدین جهانگیر بود و به همین مناسبت با اعتماد الدوله مرآوده داشت  
 طالب نزد او به لاهور عثافت او ذکر این ملاقات را در این غزل چنین آورده است .

---

وی به شوری هنر خود را به مری خود عرضه داشت که اعتماد الدوله به او زمین و مقام وی در شاعری  
 ۱ - در مجله اطلاعات ماهانه شماره ۱۱۸ سپهریومان ذکر کرده است که طالب در مدت دو سه  
 هفته که بهمان شاپور بهرانی بود روزی خواهر او را دید و باو دل باخت . گفتنی معشوقه او  
 تازگی بمقد یک تاجر ایرانی درآمده بود . چون راه کامیابی در این عشق ندید از خانه  
 سهامندار خود فرار کرد و عازم موسور گردید و در اثر جنونیکه بر او چیره شده بود در جنگلی بسکنی  
 گزید در آنجا بابتا بر توصیه درویشی برای تخدیر اعصاب ناراحت خویش تریاک استعمال و بآن عادت  
 کرد . بعد موفقی که در سلك خمرای دربار جهانگیر در آمد شوهر معشوقه اش در گشتو او از شاپور  
 درخواست ازدواج نمود و بالاخره به کام دل رسید ولی نمیتوان برای بیان نویسنده مزبور اعتبار  
 زیاد قائل شد چون ما بعد مطالبی در گذریم که در این مقاله مذکور زیرا مانند سایر مطالب این مقاله  
 به طالب سول داده و او را آینه نقد و در این مرقع بود که این نقش را سینه در خدمت  
 اعتماد فرستاد . ولی این سینه نیز از آن آید .

بمقداله که در ملک سخن قصور را دیدم همان رهنه عطار را شاعر مشهور را دیدم  
 به ضرورتی روی نیازی در سخن طالب از او در موختم چون صفت شاعر را دیدم  
 چه خوشالم که بعد از مدت یکساله مهجوری خوش و خوشوقت او را دیدم و لایق او را دیدم  
 با احتمال قوی طالب بر سبیلها با پور تهرانی بخدمت اعتماد الدوله پیوست و با این مناسبت قصیده  
 کوچک ساخت که مطلع آن چنین است چکانم *انما شاعری زیند و موکنتاری*  
 بلبل را شد مریخ برستان آرای نطق آن گوی گوهر یکدانه در بای نطق  
 خردان اعتماد الدوله کنز لطف *کمنند بست کلیمش کفن پیش پای نطق*  
 وی بنحوی هنر خود را به مریخ خود عرضه داشت که اعتماد الدوله به ارض و مقام وی در شاعری  
 بی برد و او را مورد التفات و توجه خاص قرار داد و در صدد ترمیم وی برآمد تا در موقع مناسب  
 او را بدربار شاهنشاه ببرد و در آنوقت او را به بهرداری سلطنتی منصوب کرد ولی چون او فطرتا و طبیعا  
 شاعر بود این کار را نمی پسندید و بدان توجه و علاقه ای نشان نداد و گاه گاه سر تکب استیها می  
 میدهد بالاخره از این شغل کناره گیری کرد و عذر خود را در این قلمه نوعت و محرض اعتماد الدوله  
 رساند <sup>۱</sup>  
 اعتماد الدوله چون طالب را لایق خدمت دربار دید او را به *بندگاه شاهنشاه مریخ* گردانید  
 مورد قبول واقع گردید و در زمره شعرای دربار درآمد این افتخار در سال *۱۰۸۰* با بعد از آن

۱ - در فهرست نسخ خطی کتابخانه پانکی پور نوشته شده که جها نگیر میخواست خدمت مهرباری را  
 به طالب محول دارد ولی وی آماده نشد و در این موقع بود که این قلمه را سروده در خدمت  
 شاهنشاه فرستاد ولی این صحیح بنظر نمی آید. در روز عده استر همین مناسبت و چون اعتماد الدوله  
 که سبیل مریخی برده نشان نشان در این مورد سبیل بنظر میزد این استیاء از آن جهت برده  
 که طالب از عین مریخ درخواست کرده بود که او را بشیرا رجا نگیر مریخی کند.

دو زهر است در ساغر هر دو قاتل      دو زخمت بر سینهام هر دو کاری  
 یکی آنکه بی خواهش نفس و کوشش      بروم شگفت این گل شرمساری  
 دیگر آنکه شد رنج بهاری که با من      زدی مو بپوش دم از دستداری  
 زهی روی سخت من سخت بیجان      که من بعد زو باشم چشم بهاری  
 نهم ز اهل دیوان بدقتتر چکام      مرا شاعری زبهد و موگساری  
 بمن خدمت مدح فرمودن اول      که بس عاشقم بر جواهر نتاری  
 ز شاعر ثنا نسی آید ز خدمت      که بلبل نوا زن بود نسی شکاری  
 منت بنده داغدار قدیم      بخادم کنون مهر خود می بهاری  
 چو مهر تو دام چه حاجت بهم      سزاگ مظهر داری سوا از مهر داری  
 حق ایست اما ز جرعی که رفته      همه انفعال همه شرمساری  
 همین خیالتم دور دارد ز خدمت      چو ابله می مجسم ز درگاه بهاری  
 و گرنه همان طالب حق شناسم      ز سر تا قدم عوی خدمت گذاری

اعتماد الدوله چون طالب را لایق خدمت دربار دید او را به پیشگاه شاهنشاه معرفی کرد بطوریکه  
 مورد قبول واقع گردید و در زمره شعرای دربار درآمد این افتخار در سال ۱۰۲۵ یا بعد از آن

۱- پیمان احمد علی سندیلوی مولف مخزن الخراب در تاشقند این مطلب که طالب توسط عبداله خان  
 به بلا زمت پادشاه چها نگیر رسید درست نیست چون طالب بواسطه دلزدگی از عبداله خان حکومت او را ترک  
 گفته بود لہذا این امر موجب رنجش خاطر خان مزبور نیز شده است و همچنین بمناسبت وجود اعتماد الدوله  
 که وسیله مونسری برده دخالت عبداله خان در این مورد بعیند بنظر میرسد این اشتباه از آن جهت برده  
 که طالب از شخصی مزبور درخواست نموده بود که او را بدرجا نگیر معرفی کند .



طالب در دیار جهانگیر شاه به احترام تمام مقامات و احترامی که هر شاعری آیدو  
 میکند ناقل آمد و مورد لطف خاص شاه قرار گرفت . امیرالایم کلیم نیز که بعدا ملك المنصرای  
 دیار شاهجهان شد در این زمان در هندوستان بسر میبرد ولی چنانکه مولانا شبلی نوشته چون برای  
 خود با وجود طالب در دیار جهانگیر مقام ارجمندی نیافت در حال نامرادی و ناامیدی در همین  
 سال یعنی ۱۰۲۸ بموطن خویش باز گشت . ملا لعل الله الملك المنصرای طالب آملی دل سخن بندو را  
 چون در سال ۱۰۲۹ شاهنشاه بمقصد گردش و استراحت به کشمیر جنت نظیر قدم نهاد طالب  
 هم در رکاب او بود . خاطره های خوشی که از آنجا دارد در اشعار او مذکور شده مثلا گفته است :  
 کتاب قدم ز نقطه کشمیر بر نهادیم <sup>مهم مرکز عیشم و جای ما اینجاست</sup> <sup>کتاب و گل</sup>  
 ( یا ) عرصه کشمیر را دیدیم و می بینیم باز ... گرامان یا هم طالب عرصه اجمیر هم ...  
 ( یا ) طالب چرا به حبله نه ایچو عنان چرا کاندو رکاب شاه جهانگیر می رود که گم  
 قبل از سفر به کشمیر طالب به ماندو ( در دکن ) و گجرات و غیره نیز همراه با شاهنشاه سفر کرده  
 است . تقی الدین محمد وحیدی صاحب عرفات العاشقین هم مسافر او بود چنانچه وی در یک جا  
 ذکر میکند " مولانا سردی یزدی است در راه <sup>ماندو</sup> حبلونه او را دیدیم و از ماندو با ما رفاقت داشت ....  
 و در آن راه بنده با عارف و طالب و حکیم و کنا قصیده پنج اردیف طرح کرده بودیم " قصیده کرده  
 در مودع ورود موکب شاه به احمدآباد ( در گجرات ) آن شهر مستقیم تا خوشی و ما بود و  
 تلفات زیادی روی میداد آن واقعه را طالب در رباعی ذیل اشاره کرده .  
 دور از تو ز شهر خاطر شاد گریخت <sup>عشرت چون سرب عیش چون باد گریخت</sup>  
 از بسکه نهاد رو پیرانسی ملك <sup>آباد ز نام احمد آباد گریخت</sup>

در سال ۱۰۲۹ شاهنشاه با همراهان خود چندی در فتحپور سیکری اقامت کرد و در این  
موقع بود که صحبت مفصل و جالبی بین طالب و منشی فهروز ( منشی شاهجهان ) واقع شد و  
همین آن در مخزن الفرائض اینطور آمده " در شهر سنه ۱۰۲۹ هجری که رایات ظفر آیات  
از خله گجرات مراجعت نموده به بلده دارالسرور فتحپور نزول فیض وصول ایزانی فرمود بنا  
بر استماع چند بیت از نتایج طبیعت سلا لة الفسط ملك الشعرا طالب آملی دل سخن پذیر را  
سخن دلپذیر گریبان گیر گردیده من و درویشی دلریشی ..... بیان آب که خیمه  
همچو حباب در آنجا بریا بود روان شدیم . او برنگ معتکف دیر در بر روی غیر بسته با  
کتاب صحبت می داشت بعد از لوازم صافه و مراسم معانقه دیدیم که فرشته ایست به آب و گل  
سرشته و صورت روحانی است در لباس نهفته ..... مرا تنگ در بغل گرفت ..... و  
دست دراز کرده کمر بند من وا کرد و اجزای اشعار و اواری سوده بر آورده با یکدیگر گم  
صحت بودیم درین اثنا میرزای جانفرسائی گریه چشمی پلنگ خسی زرد موئی ایله روی دیوان  
خاقانی بدست جهت تعلیم آمد طالبا گفت = میرزا امروز مرا معذور دارید که مردی همدردی  
یافته ام میخواهم که دل خالی کنم گفتم راست است برای صحت دو کس کم و سه کس بسیار  
اما بیسالت کتاب صحت بهتر میتوان داشت و میرزا را نشانیده شروع در تعلیم فسیده کرد  
در پرده دل آمد دامن کشان خیال من جان شد خیال بازی در پرده وصال  
و چون از خود آگاهی گشته است که یکبار رجا نگردد رتبه پیش آمدی نسبت به او بر من دل و دست  
از ظهور در دو مرکز مثلث نگرفته کلبه سکون فریاد اوچ مریخ از تبسغ ناله ستالنی



سریری گفت گفتم معنی این بیت چه فهمیده اند میزما نند عازک بیچاره دهن بازماند طالب خود متصدی  
 میان معنی گردید از آنجا که او شاعر محض بود و حالت فضیلت نداشت از عهده جواب برنیا آمده شروع در  
 لالای کردن فقیر را بسطعظای جوانی که انتهای کمال نادانی است خنده آمد طالب از جا در آمده گفت این  
 قسم شعرا در هندوستان شبها بدویس میخوانند و من به ناخن یا میهنویسم . گفتم شعر گوئی دیگر است و  
 شعر فطری دیگر ازین حرف بیشتر آورده شده . او از آن طرف صوفی وار من از سوی تفکر فرورده و من  
 ازین طرف شمسار سرخفت در پیش انداختم . آخر من از کرده خود پشیمان شده فکری اندیشیدم که

(۱) تقوی برانگیزده او را با ز سر حروف بیایم و تلافی گفتگو نموده برخیزم گفتم هر روز کدام شعر ملزمان

۲ - بیل در ملتان (تراویح خود) (جلد ۲ صفحہ ۲۱۵) ضمن این حال تقوی میان دیگر شاعران و شاعران کمال  
 در محفل پادشاهی مذکور بود که فضلی فصیح زبان و شعرا ی بلخ بیان بر آن گرفتگی کردند؟ خواند  
 چنانچه در سوره خدا این شعرا بدست ملکا فرستاد

عنبر افسرده ام در پرده دارم بوی خوشی گر بهم گرم می سازند بوی میهم

نور خواب خانی آصف مکانی فرمودند که افسرده بر چیزی اطلاق توان کرد که خشک شود و بهم برآید و عنبر

فهرست کتابها تا یکی روز جلد ۲ صفحہ ۵۵ - مولانا عیسی قزوینی در شرح حال ارباب الکلم شعر طالب  
 این قسم نیست فضلا و شعرا همه تصدیق قول ایشان نمودند گفتم کدام لفظ افسرده را بر سنگ  
 میزنند که در میان آن از عینا رنگم خوشتر است او اغلب اول شعر را با او برآید و در وقت کلام این شعر را سروده

اطلاق کرده اند چنانچه خاقانی گوید:

و به حال اینک زرد تو این پس است که یا غیث الغیث یا نکر فیهن او سنگی فسترد رسد تما

نور گفته شد و گفت برای من این بیت را بر پارچه بنویسید بمرجب گفته او عمل نموده اجزاحت جا نین

بها ز جلی نمانی صبر بنگر آید که این را بعد هر وقت بدکلم استوار این اختیار احتمالا از آن جهت  
 و اندام داده برخاستم .

رفیق که در نام هر دو از صفت آن است و حال آنکه این است که بهت شعرا در دربار طالب بسیار بوده و در آن  
 مولانا عیسی گفته است که یکبار چها تکبیر در نتیجه پیش آمدی نسبت به او سیاه شده و طالب چند روزی

از حضور درها و محروم مانده بود برای اثبات این میان مولف مذکور این اشعار را نقل میکند:

بود بهت بنگر سید که با من زود از غیب خود بر کا رفتی و بر آید ز غیب خود  
 گریه می کرد

به نسبت گهم داده بودی از کف خویش در فهرست کتبهای خطی کتابخانه پانکی بزرگ آصفیه است که - طالب در سال ۱۰۲۸ به تصحیح

چو رد ندیم ز کفت چرخ از هوا برمود در کتاب اختلافی در خواص او را در یافت و پس از جلدی چنانچه در دستبرترین استاد من دریم

یکی مقابل خورشید دامت آینه ام سال ۱۰۲۸ هجری مطابق ۱۶۱۵ میلادی در کفت

چو پیش مشعل مهربد شب چراغ سرا در کتاب دیوانه و وفات طالب طالب متعلق گفته شده است فهرست کتبهای خطی کتابخانه

ازین نشاط مگرسد آسمان لرزید آموزه پس متاعها باغ معانی ربطتقالات و ناموس الا علام سال وفات او را سال ۱۰۲۵ نوشته اند

کنون برشته مهرش پدار کز تندیسر و سوات العالم و کلمات الصرا فان وفات طالب بکفده مشعر از سال ۱۰۲۵ هجری مطابق

(۱) - کذا

۲ - بهیل در مفتاح الخوارزم خود (صفحه ۲۱۵) ضمن شرح حال نوریها ن بهیم نوشته است و نوی که طالب بحکم

جها نگیر محبوبان عدا بین شعرا خدمت ملکه فرستاد داد او امروز بتاریخ از بها افتاد

زیم آب عدم آب را شکستی نیست بحیرتم که مرا آبروی از چه شکست

نورچیان در جواب آن گفت هیچ بست و شکست ولی این بهمان مشکوک است که طالب اصلا محبوب یا توفیق عده باعد

فهرست کتابخانه پانکی بزرگ جلد ۳ صفحه ۴۸ - ۵۵ (مولانا خلیلی در شرح حال ابرو طالب کلیم همسر طالب

میدنسد که نورچیان از اعصار کلیم خویش نمی آمد و اغلبا وفات بر اعصار او ایراد میکرد کلیم این شعر را سرود

زیم آب عدم آب را شکستی نیست بحیرتم که مرا روزگار چون شکست

و بخیا این که در این شعر مجال ایراد گیری نباشد به نورچیان فرستاد ملکه فوری گفت هیچ بست و شکست

نویسنده مذکور در پارچه اضافه میکند که مرآت الغیال و معنی تذکرها ی دیگر آنرا به طالب اصلی نسبت داده اند

بیا ز شبلی نصیحتی صحیح بنظر می آید که این واژه مربوط به کلیم است و این اشتباه احتمالا از آنجهت

رفته که در نام مرد و طالب مشترک است . چالب اینجاست که بهیت من مورثه در دیوان طالب مشاهده نموده در دیوان کلیم

که چندین سال در این میان گفته باشد و چنانچه این امر را هم در نظر بگیریم که تازه یک ساله پس

بعد از کوشش و جهد فراوان و امیال بزی و لیاقت خود در بهار لقب ملک الشعرا ی را احراز کرده

بود بعید بنظر میرسد که با این زودی از منصب خود برکنار شده و برای همیشه راه تصویب را در پیش

گرفته باشد .

در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بانکی پور آمده است که «طالب در سال ۱۰۲۹ به فتحپور  
رفتند آن اختلافی در خواص او راه یافت و پس از چندی چنانچه در معتبرترین اسناد می‌بینیم  
سال ۱۰۳۵ هجری مطابق ۱۶۶۵ میلادی در گفت «طالب در ذکر خطه و اشعار که بعد از او  
ذکر ولی در تاریخ وفات طالب مطالب مختلفی گفته شده است فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه  
آموزه بریتانیا با معانی زبانه‌الادب و قاموس الاعلام سال وفات او را سال ۱۰۳۵ نوشته‌اند  
و مرآت العالم و حکمات الصرا تاریخ وفات طالب به گفته همهمه او ملاحظه شد «حشری بمطابق این  
این طالب باد» (۱۰۳۵) نقل کرده‌اند این تاریخ به صورت یک رباعی گفته شده که اینست  
بدین تشبیه داد ای فلک از مردن طالب هان داد او امروز بر تائی نظم از بهار افتاد ۱۰۳۶  
فوت شده است تاریخ وفاتش از خود چشم لگه‌گست پیر که حشری بمطابق این طالب باد سال  
زندگی ولی در صبح انجمن خلاصه الافکار، عصر المعجم، خزانه عامره، میدا، نفاج الافکار، ریاض الافکار  
و صف ابراهیم سال وفاتش ۱۰۳۶ درج شده است میخانه و فهرست نسخ خطی کتابخانه بودلین  
هر دو تاریخ فوری را داده‌اند. در تاریخ گوئی چون کم یا زیاد بودن یکسال جایز است نس توان

- 
- ۱ - بعلت عدم وضوح عبارت فهرست کتابخانه بانکی پور معلوم نیست که آیا طالب از شهر فتحپور  
برگشته بود یا همانجا در گذشته است. گمان نمیرود که او برای همیشه در آنجا سکنی گزیده باشد.  
از همین عبارت پیداست که اختلاف خواص وی بعد از مسافرت به فتحپور روی داده. همین ممکن است  
که چندین سال در این میان گذشته باشد و چنانچه این امر را هم در نظر بگیریم که تازه یک ساله پیش  
بعد از کوشش و جهد فراوان و اثبات ارضی و لیاقت خود در دربار لیب ملک الشعراهی را احراز کرده  
بود بعید بنظر می‌رسد که باین زودی از منصب خود برکنار شده و برای همیشه راه فتحپور را در پیش  
گرفته باشد.

۱۰۳۶ را یکباره غلط پنداشت. اما در طبقات شاهجهانی سال وفات او را ۱۰۴۰ نوشته که درست  
 بنظر نمی‌رسد. در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نسخه‌ای از تذکره‌ای با نام تذکره الصغری موجود است که  
 اسم مولف آن حکیم نیست در آن نیز سال وفات طالب ۱۰۴۰ ذکر شده و احتیاجی که بعد از آن  
 تذکره نویسان از کتاب کرده اند از همین جا سرچشمه گرفته. تذکره نصر آبادی نوشته است «بعد از  
 آن ( یعنی بعد از خدمت اجها نکیر ) بخدمت شاهجهان هم بمقتضای ملایک الصغری سرانجام گردید  
 همینکه تذکره همین کسی نویسد « طالب بهتد دلگند رسیده در خدمت شاهجهان کامیاب گردیده »  
 چون کیفیت حواس طالب در آخر عمر مطمئن است و در ما فی الامرا ذکرا و در عترای شاهجهان نیانده  
 به این نتیجه می‌رسیم که ۱۰۴۰ سال وفات او نیست و او قبل از وفات اجها نکیر در سال ۱۰۳۵ یا ۱۰۳۶  
 فوت شده است و با احتساب تاریخ تولدش که در پیش گفتیم میتوان گفت که تقریباً چهل سال  
 زندگی کرده است. حکیم رکنائی کاشی این رباعی را در زبای او ساخته است :

فرزند عزیز و طالب خوشم رفت <sup>بسیار از جوانان</sup> زمین واقصا چه بر دل ریشم رفت

من بودم و آن عزیز در عالم خاک <sup>در دیده کم سبب الناس</sup> خاکم بر سر که آنهم از پیشم رفت

سبب دیگر کوفت یعنی طالب بسیاری روی برده است همیشه کتابهایش برده چنانچه در  
 با کوفت این آثار که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است و در آنجا در تاریخ و  
 چندین جلد ذکر بسیاری و ریشه‌های خود را میکند مثلا

۱ - تذکره نصرآبادی چاپ تهران صفحه ۲۳۳ نکست همین پس که در پیشم رفت

۲ - تذکره الصغری چاپ نولکشور صفحه ۱۹۸ نکست ز آسان و ز لب نکست

۳ - سال وفات اجها نکیر ۱۰۳۷ است و در همان سال شاهجهان پادشاه گردید.

۴ - ۳ - ۶

بفول صاحب مرآة الخیال " مرقدش در یکی از دیهات لاهور واقع است " در حالیکه  
 قاموس الاعلام و ریاضة الادب نوشته اند که طالب در کمپبر و فوات نمود ولی این هر دو قول  
 تصدیق نشده . گمان میرود که مولف قاموس الاعلام طالب آملی را با طالب اصفهانی اشتباه  
 کرده چون آخر الذکر در کمپبر وفات یافته است . که ملاحظه از برگه لاله واکبر  
 طالب در آخر عمر از دست حاسدان بختگ آمده بود . چون در سن خیلی کم از گمنامی  
 برخاسته جلوی چشمان گرگان باران دیده به بزرگترین افتخار رسیده بود طبعاً حاسدان او بسیار  
 بودند . تصاید و قطعات او از شکایت مباحثین پراست چون طالب مقاومت در خود ندید بناچار  
 گوشه عزلت گزید چنانچه در قطعه ای از تصحیح خود بدین نحو یاد میکند :

درا دام سر آنکه باقی عمر در خلوت انزوا نشینم  
 بر باد دم ذخیره چاه در خرمن فطر خسته چینم  
 بهیرون بوم از جوار مردم هسایگی خدا گزینم  
 در دیده کشم بمسئل الماس آن سرمه که خلق را نهینم

سبب دیگر گوشه نشینی طالب بیماری وی بوده است همیشه کما بیش مریض بوده چنانچه در  
 با توجه به این اشارات میتوان استنباط کرد که طالب در آخر زندگی خود در وضع و صیبت  
 چندین عمر خود ذکر بیماری و رنجوری خود را میکند مثلاً  
 مقلت با وی بسر میروده و در نهایت یاس و حرمان روزگار میگذرانده است .  
 بی تاب و تبم ز عمر یکشب نگفتم نگفتم شبی بمن که در تب نگفتم  
 با این حال بطور کلی وی از جلا وطنی خود راضی بوده و از سزای خود شکرستان و قدرانی  
 از کسرت ضعف آن آفتابم بگفتم ز آسمان وز لب نگفتم

۱- جلد ۴ صفحہ ۲۹۸۸  
 ۲- " " " ۶

با این قلمه در روزه که نام گیت هندوستانی خلدیست سر و تازه گی در روزه  
 زسکه بر جدم گفته اسفخوان ظاهر رها می هما جو بیندم از دور تا زدم بر سر  
 یکی بمین برترحم تن نزام را رها می که ضعف ساخته شریان نمای چون سطر  
 سپهر گر مددی میکنی کتون وقتت رها می که طاقتم شده از برن لاله پاکتر  
 نما نده قدرت بمیسا رخفتم زمین پس رها می ترخمی که شدم نقش بالی و بستر

یکبار عش ماه بدرد اسفخوان مبتلا بود چنانچه میگوید :

گشت مدت عش ماه متصل طالب رها می که درد میکشم و همچو مار می بچم

خانواده طالب

اگر دو روز دگر بر من اینچنین گذرد رها می یفین که روح به نقاب سزا می بچم  
 طالب خرامی نام عشی انسا داشت که با وقت غلظت بود او هم سیت و  
 از این گذشته استعمال افیون بر او چنان عادی شده بود که با اینکه میدانست سلامتی او را  
 عذقه فراوانی نسبت به طالب داشت چنانکه برای دیدن او سفر برفقت خستریان اقدام نمود  
 بستنی تهدید میکند مصلحتا برای ترک آن اقدامی نکرد . رماعی زیر طاقی آنست :  
 و به آگره اند طالب آنوقت با چنانکه مضمول گرس بود چون از این راضی الملاح با انسا  
 بی نشا افیون به تنم عویشی نیست این زهر گوارنده کم از خویشی نیست  
 قلمه را نوشته از غامضه رخت طلبید :

ما عیست مرا خوراك افیون وانگاه رها می ماشی که برامی که مویشی نیست

با توجه به این اشارت میتوان استنباط کرد که طالب در آخر زندگی خود در ونج و مصیبت

ملالت باری بسر میبرد و در نهایت یاس و حرمان روزگار میگذرانده است .

با این حال بطور کلی وی از جلا وطنی خود راضی بوده و از سرزمین هندوستان و قدردانی

اهالی آن خویش آمده . بهیت های زیاد در تائید این مطلب سروده که چند تا ذیلا آورده میشود .

۱۱ - کتب چند افلاک در تذکره مصیبت بهار طالب را ناماده عشی نام برده اند



آمد اینک باکره و ز شوهر دل طمان چون کبوتر است مرا  
 رحمت اله خان در آمد . دختر کوچکتر در سال بیستم جلوس شاهجهان ( ۱۰۵۹ ) در موقع وضع  
 میکند دل بسوی او آهنگ چکنم شوق دلبر است مرا  
 حل در لغور در گفت . سنی النسا از این واقعه بسیار متاثر و معالجه و جفا دید از خانه  
 گریه و رخت زسارت او . بجهانی بر ابراست مرا  
 خود که در نزدیکی محل غامی بود بیرون نیامد . خود شاهجهان برای سلامت بمسجد او رفت و او را  
 سنی النسا همسر نصیرای کاشی برادر خکیم رکنای کاشی بود . بعد از فوت شوهر در خدمت ملکه  
 با خود بصر آورد ولی همان نزد که بمسجد برگشت وفات کرد . با آنکه ده هزار روزه برای  
 مسغان الزمانی ( همسر شاهجهان ) در آمد و چون از طب و علم فراقت و سواد فارسی و مراسم خانه  
 کن و دفن او مرخص کرد . سنی النسا همسر شاهجهان بود که در شهر کاشی و کاشی با خود  
 داری بهره وافر داشت و خویش صحت نکته‌دان و ادب شناس بود ملکه را مفتون رفتار خود کرد

اول به بیعی خدمتی و سپس به سپه‌داری ملکه منصوب گردید . بعد از آن تملیم شاهزاده خانم  
 جهان آرا به یکم سپهده او محول شد . بعد از فوت ملکه بمقام مدارالسهام محل ارتقاء یافت .  
 طالب فرزندان پسری نداشت و فقط دو دختر از او به یادگار ماندند که سنی النسا بیوروش و  
 تربیت آنها را بعهده گرفت . چون او هم اولاد نداشت بدین سبب نهایت محبت و علاقه رانیت  
 به آنها مریعی داشته و با آنان مانند فرزندان خود رفتار میکرد . مخصوصاً دختر کوچکتر را بسیار  
 اختیار کرد و منصب درباری سپهسوار یا نظیر دیوانی کبریا و سحرده در سال دوم جلوس  
 دیوبست میداشت دختر بزرگتر به ازدواج عاقل خان و دختر کوچکتر به ازدواج ضیا الدین  
 اورنگزیب دیوانی پیش از آنکه در بعد از آن دیوانی بیوروش را بخت آورد و در سال هفتم

۱ - نامش غنایات اله بود و برادرزاده و پسرخوانده افضل خان ملا شکراله میباشد . پدرش عبدالحق  
 نام داشت در سال دوازدهم جلوس شاهجهان بر خدمت عرض مکرر بهاها ت منصوب شد . بعد خطاب  
 ۲ - چنانکه از تاریخ جلد ۲ صفحه ۷۸۸ ما ترا امرا . تملیم استخر یکی از نسخ علی امین کتاب  
 عاقل خان یافت و به خدمت دیوانی بیوروش رسید . بزودی بخدمت بخشیدگویی دوم و عوض و فایز صریحات  
 هزار روزه آمد . در سال بیستم جلوس بمسند هزاری رسید مقرر شد و در سال ۱۰۵۹ فوت کرد .

( ما ترا امرا جلد ۲ صفحه ۷۹ )



ایصال یافت که قدمت و کمال و اندی از خود می هزار رویه در طرف شهر رویه تا محل  
 رحمت اله خان درآمد . دختر کوچکتر در سال بیستم جلوس شاهجانی ( ۱۰۵۶ ) در موضع وضع  
 متصل به پلرخانه نهاد و برای ناموس مزینه آن می رفت گردید که درآمد مالی آن از آن می هزار  
 محل در لاهور در گذشت . سنی النسا از این واقعه بسیار متاثر و متالم شد و چند روز از خانه  
 رویه بود .  
 خود که در نزدیکی محل شاهی بود بهیرون نهاد . خود شاهنشاه برای تسلیت بمنزل او رفت و او را  
 سنی النسا زن میرجانی بود تذکره نسیان می نویسد که غاصب با هم بسیار برای دریا  
 باخود بفرست آورد ولی همان روز که بمنزل برگشت وفات کرد . پادشاه ده هزار رویه برای  
 برادرش معرفی بلا مهر آورد آنجا میرجانی ده روز پس از وفاتش در گذشت و سنی النسا با عزاز و  
 کفن و دفن او مرحمت کرد . سنی النسا محکم پادشاه موقعا در لاهور دفن شد و بمد به عمارتی  
 اکرام تمام او را دفن کرد .

- ۱ - حکیم ضیاء الدین سرحکیم قلمها برادر حکیم رکنای کاشی معروف بود بهیمن مناصبت در خدمت  
 اکبر درآمد و در سال چهارم جلوس اکبر مداروشکی کرکیرای خانه منصوب شد در سال بیست و دوم  
 بخانه سینه در باره ملاقات خود با طالب که در سال ۹۰۰ هجری در آنجا فوت کرده  
 بندهست داروشکی داغ اختصاص یافت . پنج سال بعد به دیوانی و داروشکی کرکیرای خانه صوبه  
 مجنوبت " این منصب ..... جوانی دید با انواع هنر آراسته ..... در علم سلوک و مردی  
 احمد آباد سرافراز گردید . موقعیکه شاهجهان مریم شد و شاهزاده مراد سکه و خلیه بنام خود  
 می آید چنان زود آشنا و خلیق که در این فن نیز مدعی نباشد ..... در مشهوری خویش  
 کرد او طرف شاهزاده را گرفت ولی بعد از گرفتار شدن شاهزاده مراد خدمت او رنگ زب عالمگیر  
 در خدمت در نسبت اشغالی خود بیان فرموده خدا که طلی است و بر آن تکلف نکرده است  
 اختیار کرد و منصب دوهزاری همسوار یافت و دیوانی گجرات با و سپرده شد در سال سوم جلوس  
 آید است اینست .....  
 اورنگزب دیوانی روشن آرا بگم و بعد از آن دیوانی بهیونات را بدست آورد و در سال هشتم  
 وفات نمود ( مآثر الامرا جلد ۲ صفحه ۲۸۳ ) یکی علامه ام در علم ماری
- ۲ - بقول مولانا شریازاد در ماه ذی الحجه ۱۰۵۶ هجری در این فنم و عهد الفیروانند
- ۳ - چنانکه از یادش جلد ۲ صفحه ۲۸۳ مآثر الامرا معلوم است در یکی از نسخ خطی این کتاب  
 هزار رویه آمده است .

انتقال یافت که در مدت یکسال و اندی از خرج سی هزار بدیده در طوب غریب روضه حاج محل  
متصل به پهلوانه نهاد و برای ناموس مزینه آن دمی وقت کردید که در آمد سالیان آن سی هزار  
بدیده بود .  
حتی النسا زن مهربانی بود تذکره نسرآبادی نوشته است که شاعری باسم مسدا بر اهم ذرها  
برادر مد عشرتی ملا مور آمد و آنجا مرض عده و پس از چندی در گفت و خنی النسا با عزاز و  
اکرام تمام او را دفن کرد .  
اکرام میخواست خلاف این روضه از او مسکن نبود زیرا خنی که بنام خواهری و کتله است  
سپهرت و اخلاقی  
صاحب میخانه در باره ملاقات خود با طالب که در سال ۱۰۲۰ در آکوه صورت گرفته  
میگوید " این ضعیف ..... جوانی دید با انواع هنر آراسته ..... و در علم سلوک و مردی  
پس انهاز چنان زود آشنا و خلیق که در این فن نیز عدیل نداشت ..... در مشنوی خویش  
دوم بهت در نیست آشنای خود میان فرموده حقا که طالی اوست و در آن تکلف نکرده است  
آن ابیات اینست .  
کعب طی کرده ام در دستداری یکی علامه ام در علم یاری  
مرد آنان که علم سپهر خوانند در این فنم و حیدر القدر دانند  
و در نماند بهر فاشی در مسائل علم انم و فایده یکی بود فی الضلال علم ان و خیال  
علم که بگرمو خند در مسائل نیست در رسم ساخته در شان اختلاف علم نیست

مملو است که این طرز کردار و اخلاق، ناکار بود از خود گفتار و عمل و بیرون  
از این میان میتوان به اخلاق و خصوصیات طالب بی برد دوستی و اخلاص و وفایت  
زیرا خود و نظم مردم در دنیا طوری است همیشه که در هر قسم آن آثار را که در دنیا  
در نزد او اعتبار کامل داشت . خود از حاسدان بدی دیده بود میدانست که در این دنیا اهل  
خود و دینی نیستند چنانچه برای حصول این مقصد انسان باید با حسن نیت و طهارت  
رها زیاد هستند ولی واقعا نیک و حق پرست و شایان ستایش آنها اند که این خصیصه را حفظ  
طالب میکنند

کرده باشند طالب نیز از این قبیله بود و بهیچوجه حاضر نبود روی خود را تغییر دهد و  
فانبرائی بخلق در همه صورت گرفت . آری میدود عریا که می نایمان  
نمیتوانست پاسخ دشمنی را با دشمنی بدهد شمار او از مفاد این بیت ظاهر است .  
با این وصف نمیتوان این طبیعت را انکار کرد که آدمی هر قدر هم خوب و شریف باشد قادر به  
دشنام خلق را ندیم جز دعا جواب اینم که تلخ گیسوم و شیرین عوض دهم  
این نیست که همه کسی را از خود خوشترود و راضی سازد چنانچه عیدا از او رنجیده و آید  
اگر هم میخواست خلاف این روی از او مسکن نبود زیرا شخصی که بخیرخواهی و کمک و استعانت  
افراد بشر عادت کرده هرگز نمیتواند جز خیر اندیشی بجهزی دیگر فکر کند طالب هم بر این  
خوی پسندیده خود وفوف داشت و در بسیاری از مواضع مفاعده میکنند که از این جهت بخود  
میبالد مثلا این ابیات یاد نیست که در نیات برادر طالب است ( ۱ )

اشاره از آنجا که این کلام متاعی بجز دوستی دردگانه سر ما صاف است از  
طالب یاد می کند و کبر با کینه و زبان گهشی از جهان کبلی گله کشک را من عیانم  
نیاید میگوید همیشه در تلاشی بوده است ولی در برات و می توان گفت که بر دست و عقیده  
اعتقاد تمام دشمن دوستی کین رسم رسم تازه است . و آورده هر موثرن ایام دشمن دشمنست  
خود گفته بشود نیت و اخلاص خویش مینانم نه بر مراتب فضل و کمال و ذهن و خیال  
اینم که یکسر مو شیند در عالم نیست در رسم ساخته در شان اختلاطم نیست

( ۱ ) مضمون مولف در مقابل انکار این مقصد را عیدا بر میسر است و طلب حکم دانسته

معلومست که این طرز کردار و اخلاقی فداکاری و از خود گذشتگی فوق العاده می خواهد  
 زیرا ضرر و نفع مردم در دنیا طوری بهم آمیخته که در هر قدم آن امکان دارد که یکی از دیگری  
 ضار شود و رنجی بیند چنانچه برای حصول این مقصد انسان باید با سرنوشت و طبیعت بجنگد .  
 طالب میگوید

تا نرسانی بخلق در همه صورت گزند / آتش بیدود عو یا گلی خارهای

با این وصف نمیتوان این حقیقت را انکار کرد که آدمی هر قدر هم خوش مشرب باشد قادر به  
 این نیست که همه کسی را از خود خوشنود و راضی سازد چنانچه شیدا از او رنجیده و این قلمه  
 را در هجو وی سروده است .

این امر را که او خرد از کجا میخواست بکنند بگویند اعتبار اوله را کجا میکنند . آی اهل آید  
 شب و روز مکتومنا طالبها / می جسته دنیوی در فک است  
 مگر قول پیغمبرش یاد نیست / که دنیاست مردار طالبهاست ( ۱ )

اشاره به حدیث « الدنيا جيفة و طالبها كلاب » است . شیدا در این شعر با حادث از

طالب یاد می کند که تا قبل از رسیدن بدو بار جهانگیر در یک جا نمانده و در جستجوی فرصت  
 مناسبتری پیوسته در تلاش بوده است ولی در برآستان و میتوان گفت که بر بخت و تقدیر  
 اعتقاد نداشت و بجای آن بستی و کوشش مومن بود و این امر به پیچیده عیب نیست چنانچه  
 خود گفته .

طالب بکوشی در طلب کام خویشتن / تاکی بهانه سازی بخت سباه را

( ۱ ) بقول مولف خلاصه الافکار این قلمه را شیدا در هجو ابوطالب حکیم ساخته

در قیام او متابعین حسن طلب از حضورش در تدارک و تقاضای درجه ای با عزمی  
 غیر از شهدا غرض دیگری او را هجو نگفته یا اگر گفته عمو او بهمان رسیده است . طالب  
 تهادت الهی را نیازمندی کرده است اما همراه با آن عذری هم ترفقه که بیرون است .  
 تمام عمر خود را با جدو جهد بسربرد وی آرزو داشت برای خود مقامی و مرتبه‌ای پیدا کند و برای  
 حاجت بلاست ورنه کیا آرزوی شوی <sup>مانند سایرین که</sup> <sup>چنین</sup>  
 حصول این خواسته از هیچ اقدامی فرو گذار نمی‌کرد بالاخره موفق شد درسی که تجریمات روزگار  
 بیچارگی کرده زبانه بسوزد <sup>درده من این معراج کجا می‌فرستم</sup>  
 باو یاد داده بود بدیگران بهمان موزد .

قول نماید بکار فعل بود در شمار <sup>در خانه این شعر در دسترس مانده است</sup> <sup>نیکو گفتار شو است کردار باش</sup>

یکی اطفالی برای شعرا غصبتی فایده بود و از شعرای فرومایه بیدوی یاد کرده است چنانچه اعلی  
 یک کفیده ای در وصف شاعر خوبا و بد را موازنه کرده است و بمناسبت جلوه‌گیری از خود ستایشی قضاوت  
 این امر را که او خود از کدام دستگه است بکسود و خولین اعتماد الذوله را گذار میکند که آن ابیات است  
 چنین است من عد از طرفی انصاف از حکم امانت <sup>میتوانست مرا غیب زبانی بکار می‌آورد بنام این</sup>  
 دنیا کار در کشفند اهل طبیعت که هر یک در داند با هم در سازگاری <sup>با</sup>

- یکی را فرومایگی کرده شاعر <sup>تذکره کرده اند که یکی از آرزوهای اوست</sup> یکی را بزرگی و عالی شماری
- یکی اضطرار است آنفا <sup>تلاش</sup> یکی رامت شغل سخن اختیاری
- یکی را غلو طبیعت بجای <sup>که دزد سر از سایه تاجداری</sup>
- یکی آنچنان است فطرت که بالذ <sup>سخن از خطاب وضاحت شعاری</sup>
- یکی مهره از شادی نیم تمسین <sup>این امر که او در شعرش و یکی در نفس داشت</sup> یکی در نظر ناپیش <sup>جان تناری</sup>
- کدام شاعر و مهتر شاعری است <sup>مرا بمرجه هنجار داری</sup>

از بد عیدی و بد قولی نفرت داشت چنانچه گفته است

در فساد او متضمنین جنب طلب از مدد وجود ندارد تنها در این ای با عرساری

بیت‌ها در اظهار نیاز مندی کرده است اما همراه با آن عذری هم نوشته که چنین است .

حاجت پلاست ورنه کجا آبروی خویش می‌ماند شاعران گاه موهو و ختم

بیچارگی گنوده زبانشم بمسرف حساب ورنه من این متاع کجا میفریختم

در خانه از فروختنی بنده مانده ام بمردم و در آنجا بنده همه را موهو و ختم

یکی از صفات برجسته شاعر عزت نفس او بی نیازی او بود و تمام در سادگی را که برای خود انتخاب

کرده بود همیشه تمقیب و اجرا میکرد و هیچگاه از این خاصیت دست بردار نمیداشت موفقی که

جهانگیر به مهران خاص خود چم کرد که ریشهاشان را بشراشند طالب به این حکم تن دونداد

و خانه نشین عد از طرفی انصاف از حکم اخلاص میخواست عواقب و عیبی بهار میآورد بنا بر این

تنها کاری که کرد این بود که دو قلمه شعر بدردار فرستاد و در صورت مزاج این موضوع را

تذکر کرد اشعار یکی از آن قلمه ها اینست :

تراشیدگانند بکمر سیاه کسی را جو من تر بر سر کار نیست

به همزی که موی نکند دو شدن مادی و گزینش دلخواه نیست

بهرت نیست بمن تو و در بهت من نا تراشیده را راه نیست

این امر که او طبع غیرتمند و متکی بنفس داشت از این بهت ناهت میشود .

سوخست در ظلمت شب طالب و از غیرت خویش بر در صبح بدر بوزه امداد نرسفت

از بد عهدی و بد قولی نرفت داشت چنانچه گفته است

له - کذا

طالب در احوال خود از جسی اعراض مختلف نام برده است و مشرما به مدح و ستایش بعضی از آنها

برداخته اند و قولی نفهمیده ام زانکه گیتی ترا دیده از گوشه دل زبانه

تعبیر دیگر <sup>بیت</sup> سرفرازان طالب بعضی ما امامی مشهوری هستند مانند حضرت علی و امام مهدی و سرفرازان

مذهبی و جهان پیوند آزادگی نگسلم دل که همزاد عهد منبت استواری

خان مذهب طالبان

این نام است که از افعال طالب استنباط میشود مذهب او شیعه اثنی عشری بود تا روح آمده است

بعضی امامی دیگر بر همه موکند که طالب صفت سخاک در هفت و چهارم کنید اینها با خصایر

از ایمان نام میسوم خلیه اثنی عشری از آب چشم زب سرج مزایم کنید

خطاب به حضرت علی میگردد :

داورا میزنند همی طالب دم ز عیدیت نه ز اصحابی

با فروغات جهه صدصع از روح صدیق و داغ کذابسی

طالب را حیانت و بیخ شمع تو معتکف در نار دوده دودمان خلایبی

در زمان شاه عباس حکمت در بیان و کلام او با عدالت و قیاس و در هر چه او میگوید بسیار است

همین مثل المتهین کافی بود خلق دو عالم را بذات او تولا شی بهیرو تبرائی

ولی اگر اعجاز زهر و اشعار دیگر از آن قبیل را فقط یک تعلق شاعرانه فرض نکنیم میتوان گفت

که وی هرگز تعصب دینی نداشت و بیشتر از هر چیز با نمان دوستی احترام میگذارد . چنانچه میگوید :

بسی یکی عارقم ناز پرورده مشرب الفاس که از فید هر مذهب انکار دادم

اگر عشق کفر است از منکرانم و کفر کفر دینت اسوار دادم

طالب در اعراض خود از جمعی اشخاص مختلف نام برده است و مضمرا به مدح و ستایش بعضی از آنها

پرداخته است .

در میان سدو جان طالب بعضی ها امامی مشهوری هستند مانند حضرت علی و امام مهدی پیشوایان مذهبی و جهانگیر پادشاه معروف مغول هند و همسرش ملکه نور جهان و شاه عباس بزرگ پادشاه معروف صفوی ایران .

این قبیل اشخاص محتاج معرفی نیستند زیرا شرح حال ایشان در بسیاری از کتابهای تاریخ آمده است . بعضی اسامی دیگر در میان سدو جان طالب هست که شهرت زیاد ندارند و یا این جهت در اینجا با اختصار و وزارت کلا نامیده او را کار رفت و میرا از چندین مفاخر کاشو کاروانی با لقب "میرزا اسحاق خان" از ایشان نام میبریم .

میرزا اسحاق خان

میرزا اسحاق خان که یکی از نخستین سدو جان طالب بوده است حاکم مازندران یا اصطلاح زمان خود "وزیر" مازندران بوده و در شهر آمل اقامت داشت و از نخستین کسی بود که بخاطر نفی شاعرانه اش طالب را حمایت و تشویق کرد .

در زمان شاه عباس حکومت خراسان و گیلان و مازندران و هوزین همه برای مدتی به میرزا اسحاق سپرده شده بود و از طرف حکومت مازندران به میرزا اسحاق گفته شد که از خودشان ندانند بود داده شد که پس از عزل محمد شفیع او نیز از کار برکنار گردید . طالب مدت کوتاهی در خدمت میرزا اسحاق بوده و چند قصیده در مدح او ساخته است .

عین حال که (مادل ۱۰۱۲) میانه (تاریخ عالم آرای عباسی چاپ دوم صفحه ۸۰۲)

(تاریخ عالم آرای عباسی چاپ دوم)



میرزا محمد شفیع

پلوریکه در بالا گفته شد میرزا محمد شفیع یکی از حکام مشهور زمان سلطنت شاه عباس بوده است .  
 محمد شفیع اول از شیخ زاده های کدکون از توابع نینوا بود که در ایام جوانی در مشهد  
 بخدمت کالم قلیخان بزرگوار رفت و پس از مرگ او بخدمت ابراهیم خان ترکمان پرداخت و عاقبت در  
 سال ۱۰۰۰ هجری بخدمت فرهادخان که به شاه عباس نزدیک بود موجب نزدیکی میرزا شفیع بسلطنتی  
 او شد و میرزا شفیع با توصیه او اهمیت روزافزونی یافت تا مورد توجه شاه قرار گرفت و به منصب وزارت  
 رسید و وزارت کمال تا سه او واگذار شد و پس از چندی بخاطر لیاقتی که در ادبش با لفظ "میرزای عالیشان"  
 وزارت فزونی که پایتخت شاه عباس بود به او واگذار گشت .  
 در سال ۱۰۱۵ میرزا شفیع حکومت خراسان و گیلان و مازندران را نیز بعهده گرفت و با توجه توفیق  
 خود رسید و در همین زمان بود که میرزا ابوالقاسم را بخدمت مازندران گماشت .  
 است دلیل این مدعی بیست زیر است :  
 میرزا شفیع مدت زیادی در این مقام باقی نماند و بزودی معزول گردید و بدربار اسنهان که پایتخت  
 جدید شاه عباس بود آمد .  
 زهرا ملکی سلطان و یکی خانم فانیه و هم وزن هستند تا اشتباه بد کتابها مشهور گردد .  
 عقیده اسکندر ترکمان صاحب تاریخ عالم آرای عباسی در مورد عزل او (صفحه ۷۰۸ و صفحه ۸۰۳) بر این  
 است که " طرف همیشه گنجايش اين مقدار اقتدار نداشت با امرا خراسان خصوصا سراب خان حاکم  
 دامغان استاجلو مستور در سال چهارم جمادی الاول ( سال ۱۰۰۹ ) که حسین خان زاهدانی  
 مشهور مفسس سلوک ناهنجار پیش گرفت و از آن حرکات ناهموار شورش دماغی معلوم میشود " .  
 فاجار حاکم استرآباد قلعه را بشهر سره نیار اهوره و باغیاد نیار تهریزد  
 در اسنهان وی بیچاره و سرای استراحت به فزونی رفت و در همانجا در گذشت عبارت " انت الیائی وکل  
 شیئی هالک " که معادل ( ۱۰۱۷ ) میباشد تاریخ وفات اوست .  
 ( تاریخ عالم آرای عباسی چاپ دوم صفحات ۷۰۵ و ۷۰۶ )

( تاریخ عالم آرای عباسی چاپ دوم )

ملکس خان

درباره اینکه مدوح و مرثی طالب بکتس خان حاکم مرو بوده است یا پسرش ملکس سلطان حاکم ولایت نسا و ابجورد و باغباد دلایل ضعیف نقیض وجود دارد و ملا عبدالنقیص صاحب میخانه مشهور این اختلاف است چون نوشته که « (طالب) پسر مرو رفت و چندی در خدمت ملکس خان که از جانب چم جاه انجم سپاه شاه عباس صفوی حاکم آن دیار بود بسربرد و فساد غرا در مدوح خود متداول ساخت » در صورتیکه حاکم مرو همین سال ۱۰۰۸ و سال ۱۰۱۷ بکتس خان بوده است نه ملکس خان و معاذ فوت بکتس خان هم پسرش چاشین او نند بلکه غصی باسم محراب خان قاجار حاکم مرو مشهور گردید - ازین حیث بکتس خان مدوح او بنظر میرسد و صحیح میخانه هم همین نظر را دارد ولی این درست نیست در تمام نسخه های دیوان طالب که از نظر نگارنده گذشت اسم مدوح او در مشنوی و فاسد مختلفه ملکس خان مرقوم است و این امر دلالت بر آن میکند که مدوح طالب حاکم مرو نیست بلکه پسرش ملکس خان سلطان است دلیل این مدعی بهت زیر است :

خورشید سنا ملکس سلطان که بعد چشم بر خاک دوش ابر ادب ناصیه بار است  
 ۱۰۲۱ درست بنظر میرسد \*

زهره ملکس سلطان و بکتس خان هم قافیه و هم وزن نیستند تا اشتباه به کاتبها مشرب گردد .  
 از حال ملکس سلطان خیلی کم معلوم است تاریخ عالم آرای عباسی همینقدر نوشته کم وی از او همان  
 داماد استاجلو هست و در سال چهاردهم جلوس شاه عباس اول ( سال ۱۰۰۹ ) که حسین خان زاهد اغلی  
 قاجار حاکم استرآباد قلعه نارا تسخیر نمود نسا و ابجورد و باغباد به او تفویض شد .  
 ( تاریخ عالم آرای عباسی چاپ دوم صفحات ۶۰۵ و ۶۳۰ )

میرزا غازی بیگ

میرزا غازی بیگ که علی آن روزها مراجعت دعوت کرده شد چون ملا مرقد و آمدی را هم و آواز به  
 حضرت میرزا جانی بیگ متخلص به حلیمی حاکم تهره پدرش بود . بعد از وفات او در ۱۰۱۵ هجری  
 ۱۷ سالگی جانشین او شد در عهد جهانگیر شاه صوبه ملتان هم در حکومت او شامل شد و بخلاص فرزندگی  
 و بمنصب هفت هزاری ممتاز شد سپس حکومت فندهار هم بوی تفویض گردید و بهین او و شاج عباس  
 مکتوباتی صورت میگرفت و مشهور است که شاه عباس مکرر با او خلعت فرستاد . بقول مآثر الامرا در سال  
 ۱۰۱۸ هجری میرزا غازی مرقدی خوش مشرب و رشو شاعر بود و که وقایعی متخلص میکرد . در فندهار شاعر  
 سروایات دیگر وی مسوم شد لطفاله بهای خان که صاحب و کهل میرزا بود ملنون است چون پدرش  
 خسرو خان چرگی بهی خان مزبور معتوب بود . بقول ریو و ملا عبدالنسی فخرالزمانی میرزا در سال  
 ۱۰۲۰ وفات کرد . در تزک فوت وی در هفتمین سال جلوس جهانگیر یعنی ۱۰۲۱ آمده است . در اقبالنامه  
 جهانگیری تاریخ وفات آصف خان " صد حیف از آصف خان " یعنی سال ۱۰۲۱ ضبط شده و بعد از آن  
 اضافه شده که " مقارن این حال خبر فوت میرزا غازی رسید " نثر به بیان محکم درینند اخیر سال  
 ۱۰۲۱ درست بنظر میرسد .

غازی خان شعر دوست و شاعر پرور بود به علاوه طالب علم مرقد پرور جدی میر تقی میر نعمت اله و اصلی  
 فقیر وی کمالی ملانی ملا رسد قصه خوان و غیره صاحب کمالان در دیار او بودند . روایت شده که  
 فقیر وی کمالی بعد از عزیمت به هند در فندهار مرقد القفات غازی خان قرار گرفت ولی ملا مرقد  
 و آمدی بر ایشادش ابرام میگرفتند چنانچه از این امر رنجیده به لاهور رفت میرزا خیلی متاسف

عده نامه‌ای با او نوشت که طی آن ویرا به مراجعت دعوت کرد همچنین ملا مرشد و اسدی را هم وادار به معذرت خواهی کرد ولی غضبوری در جواب آن این قلمه را فرستاد :

دندان آن جیفه که در جنگ دو کرگر باشد حیف است که لوث دامن کر باشد

چون فلج طلب شاح زیادت طلبی داشت باید که سرخر دو گوش خر بس باشد

میرزا غازی مردی خوش مشرب و رند و شاعر بود و بجه وقاری تخلص میکرد . در قندهار شاعر

دیگری به این تخلص بود که میرزا در ازای هزار و پیمه و خلعت و اسب این تخلص را از او خریداری

کرد . شاهی نامه‌ای ساخته بود که ابیات آن در میخانه نقل شده است درباره اشعار او طالب چنین

اشعار عظیمه میکند :

ز ابیات او تا کهر چیده گوشم ز یافت اشعار خردم عار دارم

( مآثر الامرا جلد ۳ صفحه ۴۲۷ )

( توك جهانگير صفحه ۱۰۹ )

( اقبال نامه جهانگيري صفحه ۹۷ )

در آنگاه که نامش بود  
میرزا جهان فلج

میرزا جهان فلج پسر بزرگ امیر خسرو اکبر شاه بنام فلج مجذبان الفتی در عهد جهانگیر شاه

فوجدار چونپور و بنارس بود . در امور ملکی مهارت داشت شخص علم دوست و دانش پرور بود و

بشوق صاحب مآثر الامرا بنام سلیقه‌های که در مجلس آراچی داشت مشاهده شمس او زاهد سناله را بصورت  
 می انداخت بعد از فوت پدرش برادر کوچکتر او میرزا انوری نزد آن به جونیور آمد اما این شخص چون جا بر و  
 نالسا دلناره بود عملیات خرابکارانه خود را آغاز کرد و بالنتیجه مورد تنبیه جهانگیر شاه قرار گرفت  
 چمن قلج در میان عروس جان خود را از دست داد و کلیه اموالش مصادف شد. (سنه ۱۰۳۳ هـ)  
 در توفک جهانگیر و میرزا انوری و میرزا چمن قلج هر دو بد فطره و فساد داده اند در آنجا آمده که در  
 ماه سنه سال ۱۰۳۳ این دو برادر بنا به بعضی دیگر از بستگان خود بدو بنا و جهانگیر آمدند و جونیور را بشاه  
 بطور جاگیر گرفتند. بعد از آن چون جهانگیر از عملیات میرزا انور و ممالع یافت او را بدو بار و تلخیص  
 اما میرزا چمن قلج با تقاضای برادر خود فرار کرد ولی بنا به خبر مستقیم شدند بعضی ها عقیده دارند چمن قلج  
 بر اثر مرضی دو گذشت و در ایت دیگرا ایست که او خود را امجروح ساخته بود. (بابت ۱۰۳۳ هـ)  
 و فقیه شاهزاده عویض به خدمت کلان خود مناسب (تذکره جهانگیری صفحات ۱۳۷ و ۱۴۸)  
 و خطاب خان سر فرار کرد و در آن دستشود خان (مآثر الامرا جلد ۳ صفحه ۶۹) در آنجا که  
 عرو به خطاب سادر خانی و منصب مزایا با شادی امر آئین انگری  
 بعد از فوت زینتی جهانگیر صاحب طهور علم گرفته و در سال ۱۰۳۵ هـ در گرات کریمه و احوالا  
 دیانت خان قاسم بیگ

در همین سال طالب باو بیعت. عبدالله خان قریب مستفاد سال مبرک کرد و در سال ۱۰۳۶ هـ آن این بود که  
 از امرای جهانگیر شاه بود در نتیجه یک بهی آمده باد شاه نسبت به وی بی عنایت شد و در حضور  
 مرد جا بر و طالب بود طالب از او قریب نیامد و از وی زنده ماند تا آنکه در خدمت آنجا رسید.  
 شاهانه حرفهای ناسزا راجع به اعتماد الدوله وزیر و پدر زن شاه گفت. جهانگیر او را در قلعه گوالیار  
 محب الرضا بود که او را در آنجا نگاه داشتند. (مآثر الامرا جلد ۳ صفحه ۶۹)  
 (تذکره جهانگیری صفحات ۱۳۷ و ۱۴۸)

محبوس کرد ولی بعد از چندی پناهندهای اعتماد الدوله آزاد گردید . در سال هفتم جلوس بخدمت

عروض مکرر مفتخر شد و در سال یازدهم جلوس با شاهزاده خرم ( شاهجهان ) بمهم دکن تعیین شد .  
طالب و برای نخستین بار او بدربار جهانگیر معرفی کرد .  
( مآثر الامرا جلد ۲ صفحه ۸ )

خواجه عبدالعزیز فرزند چنگ  
از اولاد خواجه عبداللہ ناصر الدین احرار و خواهرزاده خواجه حسن نقشبندی است که نجیب النساء

بمهم همسر اکبر شاه را در حاله نکاح داشت . در سال یک هزار و دو برادر خود وارد هند گردید  
و بخدمت اکبر شاه پیوست هر سه برادر در دکن مأمور خدمت شدند و با کمال جوانمردی و گشت خدمات  
مرجوعه را انجام میدادند چندی پس عبدالله در خدمت شاهزاده سلیم ( جهانگیر پادشاه ) رسید .

و قتیکه شاهزاده شورش و به خدمت گفاران خود مناصب و خلافت تقسیم کرد او را بمنصب هزارویا نصیبی  
و خطاب خانی سرسراز کرد ولی از دست شریف خان و کهل السلطنت ناراحت شده متوجه درگاه اکبر شاه  
شد و به خطاب صدر خانی و منصب هزارویا نصیبی اعزاز یافت .

بعد از تخت نشینی جهانگیر صاحب لیل و علم گردید و در سال ۱۰۲۰ صوبه دار گجرات گردید . احتیالا  
در همین سال طالبها و پیوست . عبدالله خان قریب هفتاد سال عمر کرد و در سال ۱۰۵۴ وفات نمود  
مرد جا بهی طالبی بود طالبیان از خویش نیامد و از وی رنجیده خاطر گردید و خدمت او را ترک کرد .

صبح الزمان بود که از زیارت کعبه مشرف شد به ( مآثر الامرا جلد ۲ صفحه ۷۷ )

( تزک جهانگیری صفحات ۶ و ۱۲ )

اعتمادنامه میرزا شهاب‌الدین خیراز  
صبح الزمان حکیم صدرا

از خاندان طهمینان نامی نسبتش به خاوش این کلاوه میرسد که به خدمت پهنمبر اسلام  
صلی اله علیه و سلم مشرف بود . پدرش حکیم فقراالدین خیرازی در فن اباحت مشهور و معروف بود  
و چون در انعام مشرب خود میکوشید شاه طهماسب از او زیاد راضی نبود و بهمین علت بود که پسرش  
حکیم صدرا بنوبت خود در فن مروئی استاد کامل بارآمده بود غالباً از آینده خود در ایران خوشبین  
نموده و هنوز ایام شباب را میگذرانید که راه هند پیش گرفت و این زمان سال چهل و هشتم جلوس  
اکبر شاه بود در هندوستان از او قدردانی شایان حاصل آمد . تالاح او آنوقت اوج گرفت که جهانگیر  
سرکار آمد و بمطلب صبح الزمان و منصب سه هزاری بانصد سوار امتیاز یافت در عهد شاهجهان  
اعتبار بیستری نصیب او شد و خدمت عرش مکرر به او تفویض شد در سال چهارم جلوس شاهجهان (۱۶۴۰)  
خانم حجاز شد و بها رسال بعد مراجعت نموده . علاوه بر منصب پهنمبر به حکومت بندر سویت و پسرکات  
آن تعیین گردید در سال هجدهم سالبانه او ده هزار روپیه افزوده شد و در سال ۱۰۶۱ در کشمیر  
قوت نمود . حکیم مزبور به عشق و شاعری هم علاقه داشت خودش هم شعر میساخت و سبوح الی مخلص بود  
این شعر او معروف است : <sup>یا قریب</sup>   
سبت او به از هزار شرح پهنمبر است

کم لذت و قیمت افزون ز شمار است گوی نفس پهنمبر از باغ وجودم ( ۱۱۷ )  
وقتی طالب از عبدالله خان جدا شده به خیال حج کجرات راتوک گفت به ادعای خویش به خاطر حکیم  
صبح الزمان بود که از زیارت کعبه مشرف شده به جانب آگره رخ کرد ( مآثر الامرا جلد اول صفحه ۵۷۷ )

اعتمادالدوله میرزا غیاث بیگ تهرانی

محمد حسین

پدرش خواجه محمد شریف مجری در عهد شاه طهماسب اول بوزارت هفتساله یزد و بوزارت  
 در سیده مصروف طالب « بها که خادم روح بهار چهره گداز » در سده شماره ۵۰۹۲  
 اصحابان ممتاز بود بعد از فوت پدرش روزگار بر میرزا غیاث بیگ تنگ شد . چون امید خلایق ندید با  
 کتابخانه ملک اسم مدفوع محمد حسین آمده در صورتیکه نسخه های دیگر در ایران نالپ در همین  
 دو پسر و یک دختر در وضع فلاکت باری با کاروانی عازم هند گردید . توکل ملک مسعود تاجر فافله باشی  
 سیده اسم مدفوع را محمد شفیع نوبختی اند و چون در سایر اعمار او اسم حسین متاخره شده  
 در قیامت بیگانه معروفی و از خدمت شاهی برخوردار گردید و در این وقت خود مصطفی سیدی  
 محمد حسین از امرای معروف جهانگیر بود که در عهد همین شاهنشاه از خدمت بهاش به هند وارد  
 یافت . سال چهارم حکومت اکبرشاه بدیوانی کامل نایل آمد سپس به منصب هزاروی و دیوانی بیروتات  
 بد و پس از دربار جهانگیر زود جدا شده . به خدمت شاهجهان پیوسته است روز جلوس شاهجهان  
 مفتخر شد . در سال اول جلوس جهانگیر خطاب اعتمادالدوله در یافت و با میرزا جان بیگ وزیرالملك  
 درجه نوزدهاری به او اعلا شد و در سالهای بعد به مراتب و ائمه نویسی و فتنه داری احمدنگر  
 شریک دیوانی سرکاروالا گردید . در سال ۱۰۶۶ پسری محمد شریفعلیه شاه آندامی نمود و در نتیجه  
 آن مفتخر گردید در سال ۱۰۶۴ که سال فوت او نیز است <sup>دست هزار</sup> پانصدی نایل شده است .  
 آن میرزا در منزل دیانتخان مسجون شد و پس از پرداخت جریمه <sup>دست هزار</sup> قولی روپیه آزاد شد . بعد از آن

جهانگیر با دخترش مهرانسا ازدواج کرد که اول خطاب نورمحل و سپس نور جهان یافت آنوقت

اعتمادالدوله بوکالت کل و منصب شش هزاری سوار و علم و تفاهه اختصاص و اعزاز یافت . در سال  
 ۱۰۳۰ وفات کرد . مرد خیلی فاضلی بود . خودش شعر نمی ساخت <sup>اما</sup> و شعر و سنجش آنرا بخوبی می شناخت  
 به جهانگیر در باره او میگفت « صحبت او به از هزار مفرح <sup>یا قوتی</sup> مصلحتی است »  
 اینان را از بوی مذکوره ها هست آورده تا بحران امرای آن زمان حیات نالپ شنیده .

( مآثر الامرا جلد اول صفحه ۱۲۲ )

بنابراین ناچاریم عده محدودی را نام ببریم .

غیاث الدین محمد شریف سیده نیا - خان استادان گلای  
 شاه اسماعیل و شاه اسماعیل در سمرقند  
 و بعد از آن در خدمت محمد شریف سیده نیا با او در خدمت گشته اند



حکیم شکاری استهبانی

ملا طاهری نائینی

ملا موسی کاشی

محمد حسین

میر حیدری

میرزا حسن داری

در قصیده مصروف طالب « بهیا که شاهد شوخ بهار چهره گشاد » در نسخه شماره ۵۰۹۲  
میرزا ملک شکاری نائینی

کتابخانه ملک اسم مدوح محمد حسین آمده در صورتیکه نسخه های دیگر دیوان طالب در همین  
نسخه الکترونیک شکاری نائینی

قصیده اسم مدوح را محمد شفیع نوشته اند و چون در سایر اشعار او اسم محمد حسین مشاهده نشده  
بظهور یقین نمی توان گفت که وی مدوح طالب بوده یا نبوده . در هر صورت دیانت خان  
محمد حسین از امرای معروف جهانگیر بود که در عهد همین شاهنشاه از دشت بیابان به هند وارد  
شاه جهانگیر

شد ولی از دیوار جهانگیر زود جدا شده و به خدمت شاهجهان پیوسته است و در جلوس شاهجهان  
درجه دوهزاری به او اعلاء شد و در سالهای بعد به مراتب و ائمه نویسی و قلمه داری احمد نگر  
مفتخر گردید در سال ۱۰۴۶ که سال فوت او نیز است به منصب دوهزار و پانصدی تاهیل شده است .

میرزا علی

میرزا میرزا نائینی

احمد نگر نائینی

شاعران معاصر طالب

زلالی خراسانی

شیخ ابوالقاسم کازرونی

جلال اسیر خراسانی

فراهم آوردن فهرست کاملی حتی از نام شاعران معاصر طالب کار دشوار است زیرا اغلب تعیین  
نظم الکترونیک شکاری نائینی

تاریخ دقیق زندگی کسانی که تصور می رود معاصر بوده اند مقدور نیست حتی نمیتوان تاریخ مرگ  
ابو تراب شکاری نائینی

ایشان را از روی تذکره ها بدست آورد تا بتوان آنها را با زمان حیات طالب سنجید .  
فاسم بیگ

بنا بر این ناچاریم عده معدودی را نام ببریم .  
هاتم بیگ نائینی

غیاث الدین علی مستشرق و جده شیخا خان استغابان گلانی  
اصلی خان بیگ

له اساسی این دستاورد را فراموش نکنیم در زندگی شاه عباس اولی تو ضیح ذکر کرده است که  
در اینها با او در خدمت شاه عباس بوده اند یا او را مدح گفته اند

حکیم شفا فی اصفهان	ملا طاهری نائینی	ملا مومن کاشی
حکیم صبح رکنا	میر حیدری	میرزا محمد فارسی بواناتی
میرزا ملک مشرفی فزونی	امینای نجفی	تقی الدین محمد واحدی بلیانی
وجهه الدین غانی نعلو	ادم بیگ ترکمان	حسن بیگ ترکمان
حسن بیگ عجزی تبریزی	عبدالرزاق فزونی	مولانا عاقلی
میرزا ملک مشرفی نوال قدر	ملا پیخودی کتابادی	خواجه هدایت اله رازی
ملا میر حیدر معاشی کاشی متخلص به رفیعی		

شاعران دیگری که در خدمت او بوده یا او را مدح گفته اند

مولانا عنابی	میرزا بوالهنا تفرشی	احمد بیگ لنگ رازی
زلالی خوانساری	شیخ ابوالقاسم کازونی	جلال اسیر شهرستانی
نظام الدین احمد فزونی متخلص به شری	میرزا بوالقاسم قندوسکی	میرزا قاسم اسیری فاشنی
ابوتراب بیگ	میرزا بوالسعادی اصفهانی	اسیری شهرازی
قاسم بیگ	میرزا بوتراب محرم رازی	اسیری مشهدی
هاشم بیگ فزونی استرآبادی	ابوطالب تبریزی طهیب	اشراق اصفهانی
غیاث الدین علی متخلص معروف به غیاثا	خان احمدخان گهلاتی	اصلی خان بیگ

له اساسی این دسته شعرا را فرالد فلسفی در زندگانی شاه عباس با این توضیح ذکر کرده است که  
 (اینها یا در خدمت شاه عباس بوده اند یا او را مدح گفته اند - در بیان احوال شاه عباس در کتاب  
 من اصفهانی)

ملا حشری تبریزی	میر جعفر کاشانی	افشار داغستانی
محمد آقاچیان میرزا حسین تبریزی	جعفر بیگ لاهیجی	افضل اصفهانی
حسن بیگ خورش تبریزی	میر خورشید جعفری ساوجب	فلسفی مشهدی
ملا دروکی قمی	ابوالحسن جلال الدین جعفری فراها	میر الهی امدآبادی
ملا خضر خضری لاری	ملک جلال الدین سیستانی	امین یزدی
خیال میرازی	ملا جلال الدین محمد یزدی	حسن بیگ انسی دلبری نوالقدر
ملا داعی انجذانی	میرزا محمد امین میرجله شهرستانی	ابوعلی نطنزی
ملا میرزا محمد تنالام دست غیب	چهلخان قزوینی یزدی	ابوالمظفر قزوینی
ملا زکی همدانی	حاج میرزا اردوبادی	کلیا پاشا و بیبا پاشای تبریزی
علیه شاه ذوقی اردستانی	حاج میرزا کاشانی	میرزا غفر خردی
رشیدی کازرونی	حاج میرزا کرمانی حکاک	میرزا پندو تبریزی
میرزا اوردستانی	سید عبدالرحمان اصفهانی	میرزا بهلول اصفهانی
ملا رفیع شهرستانی	شمس الدین حالی یزدی	قاضی مدیح الزمان
وندی کاشی	ملا حامد شیخ تبریزی کراسی	ملا بلخودی سننایی
ملا روحی همدانی	میرزا سلیمان حسابی	سید عبدالسلام بیبا می غرب لاری
ملا رونقی همدانی	حسن خان شاملو	میرزا حسن همدانی

۱ - در کتاب زندگانی شاه عباس اعتبارها اسموی اقدسی نوشته شده است نصرآبادی در تذکره خود می نویسد (صفحه ۲۳۰) "باللهای آملی که بمنصب ملک الشعرا فی ممتاز بود جهت مراعات خا را آوردند و با یادشای با شین دست او می ایستاد"

سید حسن زاجری نطنزی	صفی الدین اصفهانی	غنی بیگ غنی اسدآبادی
مهروزا زین العابدین	میرجلال الدین حسین صلی اصفهانی	آقا زما نازکش فریب اصفهانی فریب و مال
زینت نطنزی	صیقلی یزدی	محمد بیگ فرصت تویچی
سامری تبریزی	مهروزا نوراله شهاب	امام قلی بیهق نسوی
مولانا کمال الدین سحابی استرآبادی	ضمیری اصفهانی	میر فصیحی حوی
سنی کرمانی	لاهور بیگ اردستانی	حکیم فضل اله اردستانی
احرف مسروری یزدی	ناهی قزوینی	فضل گلپایگانی
سلطان الفخریه قزوینی	شیخ بهاء الدین محمد عاملی	شفغوری گهلائی
کمال الدین میرحسن سهوی تبریزی	سید عباس اصفهانی	سید محمد رضا فکری
سهوی گلپایگانی	میرعبدالباقی تبریزی	شمس پنا را شی
شموری کاشی	عذری تبریزی	قاسمی
شمس جوشقانی	مهروزا عرب مشهدی	صبر علی هسی
ملا شکوهی همدانی	ملا علاجی	قدرتی قزوینی
محمد علی صاحب تبریزی	شیخ علی نقی کمره ای	نورا الدین هوازی گهلائی
صادق بیگ افشار معروف به صادقی کتابدار	حکیم عهدی ورامینی	بابا سلیمان قلندر لورانی هسی
ملا محمد صبیحی شیرازی	شمس شیرازی	اسماعیل بیگ کاشف اصفهانی

عماد علی خان هروی	میرزاالدین یزدی	کافی اردوبادی
۱ (ب)	ملا مقصد کاشی	ابو طالب حکیم کاشانی
شیخ فیضی	ملهم تبریزی	میرزا عقیل کورنی مدانی
انجمنی عالمولولقی بیگ	افضل بیگی ممتاز گرجستانی	قیاد بیگ گرجی کوهکی
ملا نوعی خبوشانی	حاجی احمد مولوی سیستانی	قلیچ خان بیگ مایل شاملو
نظیری	میرزا میرزا خان میرکی بلخی	محمد یوسف گلپایگانی
سنجر کاشی	نادم گیلائی	ملا محمود گیلائی
ملا زمانی یزدی	نجفی گیلائی	میرزا مفتی الدین محوی
محمد رضا شکوهی بن خواجه عبداله	نجفعلی بیگ والی بختیاری	ملا مفتی مایرستانی
آقا رضی اصلهانی	نذری کاشی	محمد مرشد زواره‌ای
ملا ملک قسی	شیخ شاه تبار قمشه‌ای	مشرقی قسی
ملا ظهوری تبریزی	نوراله افندی آبدآبادی	میرزا ملک مشرفی تبریزی
ابو تراب فرشتی چوشقانی	میرزا امین واصف یزدی	مشهوری اصلهانی
محمد حسین فلفلوی	میرزا حسن واهب اصلهانی	ملهمی قزوینی
ملا مرشد یزدجردی	ولی قلی بیگ شاملو	حکیم شهاب الدین میرزا ناصر حسین کاشی
قاسم خان قاسم چوبینی	میرزا شمس استرآبادی	ملهمی کقمهری

۱ - اسامی این دسته از سروآزاد انتخاب شده است.

۱	حکیم حادق	میر محمد حسین عوفی
(و)		
مستقیم	۲ - اسامی این دسته از خزانه عامره انتخاب ملا فوج اله شومتری	فقهی ارگستانی
رحمی	۳ - اسامی این دسته از عمرا از تذکره نصر آبادی ملا فخر خان احسن	شاه پور طهرانی
خواجه حسین	۴ - نصر آبادی (صفحه ۴۷۲) درباره وی میگوید که با طالب هم طرح بود	میر محمد مومن اداشی بزدی
طیغود	(ج)	
	۵ - نصر آبادی (صفحه ۲۷ - ۵۲۲) میگوید «حسب القدر و شرف فراخی با الهی آملی دارد و در بعضی کتب	سید داغ تقی بندی بزدی
ملک قسی	باقیها ناشینی	
	که وی به اسم طالب ساخته یا شرح در تذکره نصر آبادی ذکر کرده که به فرار دلیل است	شاه پور مشهدی
	حیاتنی کاشی	
	و در همین طره آن عمده بزرگان	
	فخرتی کشمیری	سروری کابلی
	طره که از راه راه پدید آمده ماند و در آن زمان که سرود پل مانده و از آن گذشت کتابی از منسوب شدن پل است چه کسی را	
	غازی خان وفاری	سلیم تبریزی
	قاضی نور اسفندی	
	شاه رشید گاشی	امیر البرکات منیر لاهوری
	(د)	
	ملا محمد شریف آملی	میرزا محمد قلی سلیم طرشتی
	هلاکی	
	ملا حوران	میر محمد مصمم
	و فخرت بیعت من بهار منتهی است که بیعت بود از طایفه و از فخری می باشد	
	ملا سمعی بلخی	آشوبلا
	ملا حوران را اصح اول شریف نیان در بعضی از در ۷ خط اول این گوهر را کاکال آورده	
	رحمت خان دهری	ادیم آمیرزا امیر احمد بن میردخی
	میر خوردا و بیگ خان حاتم	میر محمد عقی آگاهی
	میر خوردا و بیگ خان حاتم (صفحه ۴۵۱) عازان بخارا امیرهای را با هم او می خوانند و در برای با هم	
	بغزی که بزرگ گل نشیند گلشن	
	میرات گل ولاله جو تقسیم کنند	
	۶ - اسامی این دسته از جلد چهارم تاریخ ادبیات بر روی برآون انتخاب شده	

- ۲ - اسامی این دسته از خزانه عامره انتخاب شده است .
- ۳ - اسامی این دسته از شعرا از تذکره نصرآبادی انتخاب شده است .
- ۴ - نصرآبادی ( صفحه ۳۷۲ ) درباره وی مینویسد که با طالب هم طرح بود .
- ۵ - نصرآبادی ( صفحه ۲۷ - ۵۳۶ ) میگوید « حسب التقریر خودش فراموشی با الهای آملی دارد » لکنهای نیز که وی به اسم طالب ساخته باشد در تذکره نصرآبادی ذکر شده که به فرار اذیل است .
- ۶ - نصرآبادی لطفاً درباره وی میگوید ( صفحه ۴۲۲ ) قدرتش در سخن شناسی از تصرفی که در شعر طالبهای آملی کرده - طاهرات و آن اینست که طالبها گفته اند « بدقول کرد که تا سال ۱۰۳۶ کمال قدرت او است تمدن انصار تا بل ... » و غارت چمنت برشها و منتها است که کمر گل بدست تو از شاخ تازه برمانند و بر موی بهر از هر موی آخوند ملاخیران را مصرع اول خورش نیامد در عوض از دریای خاطر این گوهر را بساحل آورده ( تو آن نهال برومند گلشن خطنی )
- ۷ - نصرآبادی مینویسد ( صفحه ۴۴۱ ) یاران بخارا این رباعی را به اسم او خواندند و در عراق به اسم نام طالب آملی و شخص دیگر هم شهرت دارد .
- ۸ - اسامی این دسته از جلد چهارم تاریخ ادبیات پروفیسور براون انتخاب شده .

فصل سوم

که بنام طالب آملی چندین بیت (فصل اول) الحات العمرا \* تالیف واریحه و فرقت آندراج

تالیف سیدها و شاه آمده که در او این سرود تهران مشاهده نگردیده احتمال مورود که طالب حد

آثار طالب

افزون بود مشنوی دیگر سروده که ممکن است در بعض نسخ موجود در سایر مسالک بیت عده باشد و نیز

یک دیوان شعر مشتمل بر هفتصد و نود و نه بیت از طالب با همین نام است \* تعداد ابیات اشعار طالب را که

تذکره نویسان متذکر شده ذکر کرده اند چندان مفروق به حقیقت نیست و چرا اصولا لبغان تیسری در خلاصه الافکار

تعداد ابیات او را نه هزار دانسته و طالع نرسا آبادی چهار دهه هزاره \* مصحح الفناقیس تالیف سراج الدین علیخان

آزاد و تکلیفا لعمرا \* تالیف لادری الهی متجاوز از پانزده هزار ذکر کرده اند \* تقی الدین محمد اوحی

صاحب عرفات العاشقین که او را در سال ۱۰۲۵ ملاقات نموده نوشته است که در آن موقع دو هزار بیت بنظر او

رسیده اما بعد اضافه میکند که شاعر غیر از ابیات منبر و سبب به دو هزار بیت مسودات داشته \* بنا بر این اگر

تا سال ۱۰۲۵ وی چهارده هزار بیت سروده باید قبول کرد که تا سال ۱۰۳۶ که سال فوت او است تعداد اشعار

تابل ملاحظه دیگری هم سروده است مخصوصا باین نظر که سنین منبر مصادف با زمانی بود که وی بعضی از هر موع

دیگر فراغت و آسایش و فرصت بدست آورده بود \* بعلاوه میخانه و صحف ابراهیم بالکترتیب یک مشنوی

بزرگ ساقی نامه و جهانگیر نامه هم به طالب منسوب کرده اند \* کتاب میخانه که در لاهور چاپ شده تحت عنوان

\* ساقی نامه طالب آملی \* کتاب را بهیاض کشفه است و از میان مصحح معلوم است که از مشنوی ساقی نامه

در این دو نسخه میخانه که در دستری آورده اندی یافت نشده است \* در خط عظیمه مصحح اشاره کرده و

دیوان طالب هم ساقی نامه ای یافت نشده \* و اما در باره جهانگیر نامه مولف صلیفا ابراهیم متذکر شده که مشتمل

بر پنج هزار بیت بوده است این مشنوی هم در نسخ کتابخانه های تهران یافت نشده ولی با توجه به این نکته

چون بعضی کارکنان و دفن ساز علی گشته از مزایب یاد (فصل دوم)

چون بعضی کارکنان و دفن ساز علی گشته از مزایب یاد (فصل دوم)

چون بعضی کارکنان و دفن ساز علی گشته از مزایب یاد (فصل دوم)

چون بعضی کارکنان و دفن ساز علی گشته از مزایب یاد (فصل دوم)

چون بعضی کارکنان و دفن ساز علی گشته از مزایب یاد (فصل دوم)

چون بعضی کارکنان و دفن ساز علی گشته از مزایب یاد (فصل دوم)



که بنام طالب آملی چندین بیت مشنوی در "مصلحات الشعرا" تالیف وارسته و فرهنگ آندراج  
 تالیف مجدداً شاه آمده که در دوازمین موجود تهران مشاهده نگردیده احتمال می‌رود که طالب حد  
 اقل یک دو مشنوی دیگر سروده که ممکن است در بعضی نسخ موجود در سایر ممالک ثبت شده باشد و نیز  
 امکان هست که ساقی نامه و چهارنگیر نامه همین مشنوی‌های مزبور باشد. \* این قبیل ابیات و اطلاعات  
 غیر معتبر و غیر موثق در تذکره های فارسی بسیار فراوان است. \* حتی در اسناد بعضی ابیات بطلب  
 نیز اختلاف دیده شده و آنها در همان تذکره مثلاً سراج الدین خان آرزو بیت زیر را هم بنام طالب  
 آملی آورده و هم بنام میر عبدالغنی تفرشی

نوع شعر  
 گلگلی زیاده چون هر طایفه گشته‌ای  
 آماده هزار دهن هوس گشته‌ای  
 ۱۱۵۴  
 ۱۲۱۲۵

۱- قابل توجه اینست که وزن این ابیات هم از سه مشنوی معروف طالب که ذکر آن در صفحات  
 ۹۵-۹۰ آمده زیر شاهد این بیان می‌باشد:

درفراخت سه اسپه می پیوم	با چراغ دلت همی جویم	(مصلحات الشعرا تالیف وارسته صفحه ۲۰۲)
خلوتی دارم از هوس رفته	عشق در روی بدست چپ خفته	(فرهنگ آندراج ۲۵۱۷)
هر دو کون لباس هم بودند	بلکه کرم پلای هم بودند	(مصلحات الشعرا ۲۲۹)
صندرد بر ستاره صفداوت	باج شاهان خورد طرفداوت	(فرهنگ آندراج ۲۲۹۹)
چون در آید پذیرد خود سه گام	اولش تازه روی کن بسلام	(مصلحات الشعرا ۲۹۹)
مخوشد نقش روح از چشمتی	مانندی سکه نفس کالبدت	(فرهنگ آندراج ۲۸۷۸)
چون شمش کار کفن و دفن بساز	خلق گشتند از مزایب باز	(مصلحات الشعرا ۷۷)
		(فرهنگ آندراج ۸۸۹)
		(فرهنگ آندراج ۸۴۵)
		(مصلحات الشعرا ۳۳۹)
		(فرهنگ آندراج ۳۳۳۴)
		۳۴۳۸

هفت دیوانی که نگارنده در تهران مشاهده کرد فقط از لحاظ تعداد ابیات با یکدیگر تفاوت دارند بلکه بسیاری  
 تعداد ابیات و قصیده ها و قطعه ها و ترکیب بندها در سایر نسخ مختلفه بزرگه و کتبخانه های تهران  
 از شعرها و کتب دیگر نسخه یافت میشود در هیچی وجود ندارد. دو نسخه نسبتا کامل یکی نسخه کتبخانه مجلس شورای  
 اعمار پس از متاخره و تالیف نوادین با یکدیگر تعیین شده است. برای مشخصه ها شعر از  
 ملی (شماره ۱۰۱۹) است که تعداد غزلها در آن با این که در چندین جا نشان افتادگی او را مشاهده میشود بر سایر  
 مشنوی مربوط به حکام و حکام دیگر که فقط در نسخه شماره ۱۰۱۸ کتبخانه مجلس شورای ملی دیده  
 نسخ فزونی دارد نسخه دیگر (شماره ۵۲۹۱) در کتبخانه عمومی ملک است که از لحاظ تعداد تصانیف از سایر نسخ  
 عده به نسخه شماره ۵۲۹۱ کتبخانه ملک رجوع گردیده.  
 کاملتر است. نسخه دیگری هم (شماره ۵۵۴۳) از جمله چهار نسخه در همین کتبخانه وجود دارد که دارای  
 بابت در نسخه است که این تعداد ابیات قطعی نیست و از تمام نسخه های کتبخانه های  
 بعضی قطعات بوده که در نسخ دیگر دیده نشده  
 کتبخانه های پاکستان و ایران و انگلستان و سایر محالک است که در این باره مشاهده کرده  
 تعداد ابیات طالب طبع ابیات مسطور در نسخ موجود تهران بشمار زیر است.

نوع شعر	تعداد شعر	تعداد ابیات
غزل	۱۱۵۴	۱۳۱۲۵
قصیده	۴۸	۲۵۲۵
قطعه	۴۶	۲۵۷
ترکیب بند	۷	۶۰۰
دویتی	۱۵۴	۱۵۰۹
مثنوی	۲	۴۷۶
		۱۸۹۶۲

تعداد ابیات غزل و دویتی از روی نسخه شماره ۱۰۱۹ کتبخانه مجلس شورای ملی تعیین شده و

۱ - در بعضی جاها در این نسخه کاتب بمعد جای بعضی ابیات را خالی گذاشته علت آن ظاهرا آنست که وی  
 نتوانسته این ابیات را در نسخه اصلی بخواند بعضی جاها فقط یک مصرع حتی نیم مصرع در نسخه شده است. اینهمه  
 بر حسب آوری شده.

تعداد ابیات و قصیده ها و قطعه ها و ترکیب بندها در سایر نسخ مختلف بوده بنابراین تعداد  
 اشعار پس از مقایسه و تطبیق دوادین با یکدیگر تعیین شده است . برای مثنوی ها غیر از  
 مثنوی مربوط به شکار جهانگیر که فقط در نسخه شماره ۱۰۱۸ کتابخانه مجلس شورای ملی دیده  
 شده به نسخه شماره ۵۲۹۱ کتابخانه ملک رجوع گردیده .

باید توجه داشت که این تعداد ابیات قطعی نیست و اگر تمام نسخه ها شای که در کتابخانه های  
 مهم هندوستان و پاکستان و ایران و انگلستان و سایر ممالک هست بدقت دیده و با هم مقایسه شود  
 بدون شك و تردید بر شماره اشعار این شاعر افزوده خواهد شد .

فصاید

فست عمده آثار طالب غزلیات اوست ولی بیرون عصر و سایر معاصرین خود قصیده ها  
 نیز سروده و باید انصاف داد که خوب از عهده ادای حق مطالب برآمده است . در دیران او  
 فصاید غزالی می بینیم که در حد خود از فصاید خوب زبان فارسی به شمار می آید .

امثله زیر مویذ این نظر است .

اینک مطلع بهار به قصیده ای که در مدح مسجد شفیع سروده است :

بها که شاهد عجب بهار چهره گشاد  
 کنون غمی که بجان بسته ای بده برهاد

نسیم سلسله در چمن پریشان کرد  
 که رفت زمزمه زلف دلبران از یسار

عروس باغ نقابی ز روی حسن افکند  
 که چشمهای عری از جبین خلسه افتاد

کز سربت حرم در دل گنجا دارد دلفین

بسیار

هوا زلفش لب غنچه عد تبسم زار  
 چنان فشانند مینا زلف عنبر آکین را  
 موجات هوا برده عرض جوهر روح است  
 اظهار نظر این هم مطلع قضیده ایست که در فخر خود گفته که در هیچ امری از این امر او فایده ابراهیم  
 اینست تا اینکه در آتش منشی مستنداری  
 وازگه فشانند از پروبال آب کوهی  
 نللم ز پسرده های صنمخانه خیال  
 هر دم بجلوه آرد پشتهای آذری  
 ز آتشین طبعیت غسرای روشنم  
 معنی چکد جو غنچه از شمع خاوری  
 اما تنی است بر من از جوهر مستوری  
 عیسی بسپندان همه بی ننگه شوهری  
 در مهید مادری زده کوهی پیچوری  
 مطلع قضیده دیگری که تشبیه آن سوئیانه است چنین است .  
 چون بد بهشای فقرم سر بر آرد ز آستین  
 چاره موج فلز او را نیارد در نلسم  
 چمن اسفنا وند چون همت من بر چمن  
 لعل آرزوی هوس تازان رونق در رکاب  
 فوسن رام تجرد چون کشم در زهر زمین  
 دست تجردم فشانند آستین بر کاینات  
 با وجود آنکه حسرت می بود بر آستین  
 من کهم دوزخ مزاجی کز دلم سر می کند  
 راست چون فواره خون نخل آه آستین  
 کز سرشک سیم در دل گنجهها دارد دلفین  
 ما را هم گفته زانرو حلقه زلف نفس

تشبیه تاب خورشید به تشبیه شمع و آینه که در فخر خود گفته که در هیچ امری از این امر او فایده ابراهیم  
 سوره که در دست چنانچه فخر خود کرده که در هیچ امری از این امر او فایده ابراهیم

تیس

شاید طالب از لحاظ زبان معمولاً ساده و سلیس است چنانکه اصطلاحات علمی و ترکیبات دور از ذهن و لغات فقرا و ضعیف بسیار کم دارد البته کثرت استعارات و دقت ضمنی که خاصه عمرای سبک هندی است در سبک کلی اشعار او حفظ نموده است . فقط یک دو قصیده ای که در آنها منظور شاعر اظهار فضل برده تا حدی تعقید لفظی دارد مثلاً قصیده ای که در مدح ابوالقاسم است و از شایده اولیه است نماینده این نوع اشعار است . چند بیت از این انتخاب میکنیم در وصف خود میگرد :

آنم که ضمیر بمصفا صبح نژاد است	تخمیر و جودم همه از عنصر باد است
صوتیج بتقطیع ذوی المحکم خیالم	در کلک ارادت گهر افروز مراد است
فرمان مهابون اولوالامر ضعیفم	در طی رزم دستمرا آغوش نفاذ است
کلبا غیبه طبع و ارواح <sup>نهیست</sup> <del>تقتضی</del>	آفتکده فکرم و خورشید رماد است
نا در میم زخمی نطق آمده کوشی	فولاد هم سختم صاعقه زاد است
عیس زلم فوش کند نوح کنایات	کورا هنر ایست که مضاطبه پاد است
چندان که مرا حسن منر جلوه فروخت	اوراد فلک نغمه چشمهت مرهاد است
<del>گلچین خود سامعه را کز سر الفان</del>	<del>مدنیں سنیں نهان دیوگ باد است</del>

تصمیم

شاید طالب مانند شایده سایر قصیده سرایان دو نوع است یکی آنها شیکه بدون تمهید و بی مقدمه از مدح شروع میگردند و دیگری آنها شیکه قبل از شروع به مدح مفاصیح دیگری در مقدمه خود دارد .

- |  |                                 |
|--|---------------------------------|
| (۱) چون کج نیم بفرق خود انسر میان        | از مدح به اتفاقه زلم برسوزبان   |
| (۲) رسیدم زده که اینک بهان جاء رسید      | طراز گنود و آرایش سیاه رسید     |
| (۳) این چه عمارت است و من چیم قبه پر نور | ساکن این مهد کبک دیده پهلور     |
| (۴) بلبلای راشد منس موسقان آرای نطق      | آن کرامی کوهر و گلخانه درای نطق |

قصیده طالب غالباً با تشبیه شروع میگرد و در آن چند قصیده از سبک هندی نیز در حال است در وصف شایده  
سوره شکر است و چهار قطع قصیده که در مختلف کور در زیر آمد این نکته را بنویسند و در پیش میگرد .

تشبیه نماید طالب از لحاظ مضمون بسیار متنوع است که مضامین وصف بهاء و سحر و  
 عشق و هجر - تصور و اخلاق - پش / شکوی و تفاخر را مانند قصیده سرایان دیگر آورده است .  
 مضامین دیگری که در تشبیههای وی بزمیخورم عبارت است از وصف عید الفطر و عیدالاضی  
 هوای برشگال شدت تابستان شکار شاه و مراجعت سدوح بمکر حکومت و غیره .  
در دیوان طالب چند قصیده وجود دارد که در آن فقط به بیان یک مضمون اراده شده است  
 فی المثل در یک جا خواب خود را شرح میدهد آهین قصیده از لحاظ واقعه نگاری البته اختصای  
 گذارده چون اصلا واقعههای وجود ندارد که آن را به بیان کند ولی وصف باغی را که شرح نموده خوش است .  
 در جای دیگری مضمون رسیدن به مقامی از طرف سدوح را که عرفی در قصیده خود نقلی نماید و  
 این امر صباح عید که در تکیه آنگاه ناز و نعمت بسیار گوار کلاه بند کج نهاد و به دهیم سادای  
 به بیان کرده طالب هم به بیان کرده و از او متابعت میکنند . اگر چه وزن و قافیه صریحی نمیکند  
 از لحاظ بیان قوی احاطت عقیدت و ارادت نسبت به سدوح و جزئیات استنباط از قاصد  
 او قابل مقایسه با قصیده عرفی است و اگر بهتر از او نباشد بدو هم نیست . قصیده عرفی معروف  
 است و لازم نیست اینجا شرح داده شود . مطلع قصیده طالب چنین است :  
 صبا رفقا را بیکی در طلوع صبح نورانی  
 بگویم زد صدای زنگ چون با نیک سلمانی  
 ز اسپر آهنکی آن نشسته است از جای برجستم از بهر جا نینگامی تا ختم از روی حیرانی  
 یکی باد غبار آلوده بزود جلوه کرد دیدم  
 روی عرق ریزان چون در آید پس از اطراف بهمانی  
 دویدم پیش و گفتم خیر مقدم وانگه افشاندم بهایش مشتق از ناسفته گوهرهای موگانی

در شرح حضرت علی

یاد در قصیده دیگر که شعر تشبیه آن و صفا عبادت است این مورد میگوید  
 گلاب آوردم و پیمانوش از گرده مستم در منا کاش بودی قدرتم بر آب حیوانی  
 به پیمان آشنا کردم لبی وز کرد نعلینش طلوع پیمانی اینک شایسته است  
 کلمه می از آوی با هزاران اشوی پیمانها نه بر میدهم کای جا روپ راحت شهر پورغ سلیمانی  
 نسبت آستین رمزی است گو یا زوده ای داری که میباید زبونت همچو گل آنا رخدانی  
حی تخلص دارم با تو ای گردون تامل بر طرف دیده خورشید تو به کار در عالم بهیمن

یک جزو مهم قصیده حسن تخلص است یعنی آن نسبت قصیده که در آنجا شاعر مقدمه را کنار  
 گذاشته به مدح میبرد از هنر شاعر در این نسبت آنست که هر دو چیز را طوری بهم مربوط  
 و پیوسته سازد که ذهن خواننده انتقال از موضوعی به موضوع دیگر را طبیعی و ساده تلقی نماید و  
 این امر در همان صورت ممکن است که گریز طبیعی باشد طالب بلور کلی با مهارت و استادی  
 در قصیده ای که غنای آن را و صفت میکند بواسطه یک تشبیه موضوع را عین میکند + میبرد  
 زیادی از تشبیه به مدح مدح میبرد + مثلاً در قصیده ای بعد از قصیده مفضل در وصف باغ و  
 بهار گوید: زبان سوسن از تشنگی تشنه بسوزد چو نوبه خنجر شیزاده عذیم مثال

طوی قمری را برد آب از کنار	تاج عده را برد باد از میان
این خورشید از زبان عندلیب	آشنا گردد به گوی ساغیان گوید
غنچه سان با یک جهان چنین چنین	میچند از غیرت بخود چون خیزان
وان دو دزد خانگی را در کند	از قدم تافری در بند گران
می بی حکم میاست آورد	سوی دارالعدل دارای زمان
هر گام که گوید زگرا تباری ایستاد	افتد ز نشان قدم خویش مجامعی

در مدح حضرت علی علیه السلام:

یادر قصیده دیگر که تشبیه آن وصف عیادت در این مورد میگوید: در ایام مهتری در بنگاهای

محل خود را با سرخی شفیق داری گنجه دارم طلوع یعنی اینک خرابی و اینک جامی سلطنتی

کلید میگذرد آینه نسل مستطاد را و گیسو بدست بیافنی بمنزله یگانگی اسلام سیاسی

همچنین در قصیده ای که به بیان زمین حالی و بی چارگی شروع کرده است اینطور بسط میبرد:   
 نه از بیم خندیدن پای دل زان خارده دردم   
 ایب ننگ دارم کان خار را بر سر نهیم با بی

با تو دارم با تو ای گردون تجاهل بر طرف دیده خورشید دومه بگشای در حال بدبین

سرفه با دست عدالت خانی آستین آستین   
 وین سرشک از گوشه دامان موگاشم بچین

ورقه فردا پیش داوور طبل این گلگون فاش   
 میزنم بر روی خاک آندم که می بوسم ز زمین

داری کا ندر کثرت عدل نوشی و اینست   
 همچو گل در آستین دارم پیراهین متین

در قصیده ای که شدت گرمای را وصف میکند بوسیله یک تشبیه موضوع را عوض میکند:   
 همان تا بنده خورشید که چشم برتری بود   
 میباید که در این آینه در این آینه   
 در قصیده ای که شدت گرمای را وصف میکند بوسیله یک تشبیه موضوع را عوض میکند:   
 میباید که در این آینه در این آینه

فروغ رای او صبر کرد چون کرد پنداری   
 ز تان سوین از تشنگی فغانه بسون   
 دلش آینه خورشید را آینه دان آمد   
 چو نوك خنجر شهزاده عدیم مثال

ترگفتی نورپرد از دیده آمد جانب موگان   
 ترگفتی حرف بود از برده دل بر زمان آمد

مهمترین جزو قصیده مدح است   
 ~~مهمترین و اساسی ترین جزء قصاید مدح است. در مدح جهانگیر شاه میگوید:~~

عبیه سنگه مندل گت تخت آستان او   
 خورشید و قمر دست زده فری سپهر اند   
 چنین بنده دارا اندر پیر آستان آمد   
 شایسته آن سر بگشاید کلاهی

سنبید فضا بود بمیزان نفس بر ابر   
 روز هیبت چون خورشید گرم میسر آمد چشم

با سوز جگر هر نفس اندیشه تیغی   
 نوك رحمت بر من بدست فلکسرا مکتب نور

دشمن ز دم خنجر الماس گسدازی   
 مرغ لعلی بیست تولدی بیگان نیست

هر گام که گیرد ز گرانهای ادب   
 افتد ز نشان قدیم خویش بجای



در مدح حضرت علی سلویه:

صدف را دل چه سازم چاک شرم باد چون دادم بدوج سینه از دریای مهرش در یکتایی

چنین از موفقی در دیده حاضر کعبه دادم بود هر گردش چشم طواف کوی سلطی

بگردون روح مریم دامن انعام او گیرد بی احیا اگر باید سیحارا سیحایی

نه از بیم خلیدن پای دل زان خارده دزدیم ادب نگذاردم کان خار را بر سر نهیم پای

بموقع مراجعت عبدالله خان به احمد آباد میگوید:

همای اوج عزت کرده بود از آشیان پرواز به تکلیف مستشاران باز سری آشیان آمد

گل صد بهرک سوری از چمن عد جانب محسرا به بخت عندلیبان باز سوی گلستان آمد

همان تا بنده خورشیدی که چشم مستری و مه جواهر سرمه کرد درش را سرمه دان آمد

فروغ رای او تسخیر گردون کرد پنداری دلس آئینه خورشید را آئینه دان آمد

تو گفتی نور بود از دیده آید جانب موگان تو گفتی حرف بود از پرده دل بر زبان آمد

ز نفس بوسه رایان هندی صحن درگاهش منقش همچو صحن باغ در فصل خزان آمد

شبهه سنگ صندل گشت خست آستان او چهین قشقه دارا نثر ز بس بر آستان آمد

روز هیجا چون شود گرم نبرد آید بچشم کالفتایی کرده جا در خاتمه ذریب زین

نوک رمعی جوشن بخت فلکسرا تکمه دوز به سون تیشتر خورش من عین زلفش آبی

مرغ لیریش بیضه فولادی بیکان نهسد بر فراز فردو آشیان دیده خیم لیلیان

دلس آئینه خورشید را آئینه دان آمد

هر طبقه سپید هیبتش گردد فلک را زانچاماد زهره شبه خاد زهرا ندرتین شیر غریب

و چه بیخ انسرده آبی جاری از جوی نیام ماهیان آتشین فلسی سبندو آفرین

در طلوع و سپید دفت را بکار برده یا با آن رسیده را هم جالبه شود سازد تا خواننده کامل است تا صبر

خطای به ملکه نورچیان میگوید: خاک را با خاک نمان بازه می آورد و سبولا استعرا را در آن دل میسوزد

بازی میگردی صبح مکان کز بساط نسوز سجاده افکند بچشم تو آفتاب

مورد نوبت ز هفت برده هرمت عبور نیست نازل مگر بشان تو شد آیت حجاب

دارد در بزم عصمت تو کند شمع هوج چشم از اختلاط سایه پروانه اجتناب

(۱) آینه ای که محرم عکس تو شد ز شرم تمثال دیگری نه پذیرد بهیچ باب

هر کس که نعلیم بکسران تو بادا سدهار بیش بویید وانگه کند گلک

(۲) سینه تابوداز نورعزت افسار سینه تابود از روح زینت اجساد

طالب در یکی از قصاید خود باین تیردو نشان زده چنانکه قصیده مزبور را در مدح جها نگیرشاه

می سراید و برای تاهین رضایت و خوشنودی اعتماداالدوله وزیر جها نگیر مدح او را هم گنجا نموده است

آن ابیات چنین است: گرکز و زایسره گفتم حکم ختامان این روح برین را

گردون دارد چراغ مهرد تو داری شمع خرد اعتقاد دولت و دین را

(۳) بچه بویونش سکندر است که در من نورال روح الرطو امثالین وزیر متهین از شاه و ملکه

لطف ازل سر بسهر داده بدستش عاقله دویمن و رای دزیمن را

شریطه قصیده

دیگراز اجزای قصیده شریطه است که در آخر میآید سعی شاعر همیشه بر اینست که همانطوریکه

در مطلع و تمهید دقت را بکار برده یا بیان قصیده را هم جالب توجه سازد تا خواننده کاملاً تحت تاثیر

آن قرار گیرد • مضمون شریطه را شاعر تا حد امکان تازه میآورد و معمولاً استعارات در آن دل مهمی را

بازی میکند • شریطه های طالب در قصاید از این کلی مستثنی نیست اما باید گفت که فوق العاده

مورد توجه نیست و از طرفی چندان هم بدوی نیست یا افتاده نیست • خلاصه در ردیف درجه متوسط قرار

دارد • چند مثال برای نمونه میزنیم

- ( ۱ ) تا ماه فلک سیر بهر شامگه از ناز      ستانه بسوسر شکند لطف کلاهی
- هر گوشه نعل سم یکسران تو بادا      بر چرخ نمودار کله گوته ماهی شاهی
- ( ۲ ) همیشه تابود از نور عزت ابصار      همیشه تابود از روح زینت اجساد
- فلک برای تو روشن چو دیده بادینور      جهان بحفظ توجون تن بجان مزین باد
- حسود جاه تو گر بیستون بود بمثل      همیشه بادل که کوب تیشه فرهاد
- ( ۳ ) تابود از مرکز وزهای سره گفتار      حکم شناسان دو چرخ برین را
- باد دین حار مرکز عمسرت      دایره انتها شهر و سنین وا

( ۴ ) در این دعا که خطاب به نور جهان ملکه نورالدین جهانگیر شاه است رعایت اسم های شاه و ملکه

چون نکته با رزی بنظر میرسد :  
تلمیذی که در این دعا در این دعا در این دعا

تا که بود تور آفتاب جهانگیر      رایت فتح تو باد ناصر و منصور  
 سایه لطف شهنشاهی بسورت باد      لعمه زنا چون بفرق به علم نور

غزل

چنانکه اشاره عد قسمت عمده اشعار طالب را غزلیات و تشکیلات می دهد . غزلیات او نماینده  
 کامل شعر هندی است و جنبه مخصوصی که او را از سایر غزلسرایان بخصوصی شعری سبک هندی مشخص کند

در غزل او یافت نمی شود . مهالفه و اغرای در جستجوی مضامین و ترکیبات و تشبیهات و استعارات و

کنایات نو در اشعار او بنحو با ریزی پیدا است و میان مختصات اشعار طالب بعدا مورد بحث قرار خواهد  
 گرفت اکنون فقط نظر کلی راجع به غزلیات و شرح می دهیم .  
 بیشتر از هر چه در غزل او جلب توجه میکند بکار بردن مضامین مدحی فیضی است چنانچه می بینیم  
 که اینگونه مضامین نه تنها جسته و گریخته در غزلیات او راه یافته بلکه غزلیات مستقل در مدح اشخاص  
 مختلف سروده و بیشتر بمدح جهانگیر پرداخته است . این ابیات بهیچوجه با ابیات قصیده تفاوتی  
 ندارد و اگر خواننده اشعار را بدقت مطالعه نماید نمیتواند درک کند که این اشعار از غزل است نه از  
 قصیده و میتوان گفت که طالب در سرودن اینگونه اشعار از روش فیضی مکتب و عرفی پیروی کرده است  
 زیرا غزلیات این هردو شاعر مملو از مضامین مدحی است . اینک چند بیت ذیلا برای نمونه از غزلیات

طالب نقل می کردد: ام جهان ترا از انک طرف سن اوست      روند بدنام زمین و آسمان می رود نیست  
 حیات بخش جهان اعتماد دولت و دین      که صاحب سرو جان و دل و جنست مرا  
 همیشه باد فروزان چراغ امسال      که از دو کون با و چشم روشنست مرا  
 ندیدی گرمحیطی دولباس قطره طالب      نظر مرخص دانش عارف السلام ما بهگفا

غزلهم و لکن آندورفت از جهان طالب و لیکند غواهی که دوران بدلیخ غاه ماهاهی ندانت فایح  
 عشقی که خورشید صفا ملکن سلطان که بعد چشم در غزلهاش زلفش ابرو ادب ناصیه بار است بهشت های  
 زیر کسب و این بدل مهر گزینند فلک آری بر محمل او بار دو خورشید گرانست

ردیفها مثل «گزیستن» و «مخواه» برای شاعر مانعی بوده و نمیتوانسته آنچه را که میخواسته بمان  
 نماید. بر نام و نداند که کام آری ذکرهای عینی نیست که بسیار آوردی آری  
 ضامین عارفانه نفسی و ساکن شده بودم بدواعت سیلاب مزاج آن نگه باز هم ساخت

آمد بهرشم سرخوشی و صد عذاب دشمن چشمن بهرشم دشمن سرخوشی  
 طالب ضامین عارفانه نسبت به شعرای بزرگ متصوفه از قبیل حافظ و سعدی کمتر ساخته و آنچه  
 ساخته در آنها آن لطف ذوق و شیرینی گفتار و عمق مضمون استادان سخن نیست. بمبارت دیگر طالب  
 غزلیای طالب از لحاظ ردیفند متوجه منقسم میشود. دسته اول دارای ردیفهای آمان و زبان  
 بیشتر به جنبه حقیقی شعر متوجه است و از می و مشغول مادی صحبت بمان می آورد اما ابیات خوبی هم  
 است اما در غزلیای دسته دیگر ظاهر برای اظهار استعدادی و مهارت خود ردیفهای مشکل و العزائم  
 در اینگونه ضامین دارد. برای نمونه چند شعر از غزل او در اینجا نقل میشود:

نموده است مثل (رقص) (عزیز) (بیل) (شمع) (مویان) (مفلان) (تکلف) (افغانم بندگر)  
 نمی نام بودم از ازل و نمی نشان مرا عشق تو می نشان ترو می نام تر نمود  
 (زنبور) (می نمکت) (عمر) (مغریبه) (در جنگ است) (کرده از موگان) (چین مناست)  
 یا ربچه غیوری که چون شوخ نیازی بکره به تصور سر راحت نگرفتست در افریزان  
 (صفتیت) (در آستین) (حواله من) (نهای آخر) (زیک لاله اند) (توبه کرده ام) (خوبی)  
 بسی شمیری زن که چراغ جسم غیبش افروخته از شمع دل میبهرانست  
 بکار برده و حق مطلب را انا نموده است مثلا در ابیات زیر با اینکه ردیف مشکل است چندان نامطوع  
 دوست میدارم چنانچه ترا زانکه طرف حسن اوست ورنه پندارم زمین و آسمان موجود نیست  
 چو بارنامه گنوم در آب رحمت دوست گنه نماند که سر دفتر تو اب نشد  
 ز غفود ریشت بدین خودم که مالک را عذاب کردن ما باعث عذاب نشد

غزلهای طالب از خود التیاب عشقی که میتواند خواننده را مجذوب کند بهره کمی دارد و فایده  
عشقی که در اشعار وحشی با نفی زیاد چشم میخورد در غزلهای طالب کمتر یافت میشود لذا نظیر بیت های  
زیر کمیاب است \*

گفتی که از نهان دلت با خیر نیم تودردلی کدام نهان بر تو غاش نیست  
بردم نام و ندانده که کدام آری ذکر عاشق عجبی نیست که نیسان آورد  
میرفتی و ساکن شده بودم بوداعت سیماب مزاج آن زگه باز بسم ساخت  
آمد بهیرشم سرموشی و صد عتاب دشمن چنین بهیرش دشمن نمیرود  
نخواهم غیر را مهر خموشی در دهن باشد که میترسم نهانی با خیالش در سخن باشد

غزلهای طالب از لحاظ ردیف به دو دسته منقسم میشود . دسته اول دارای ردیفهای آسان و روان  
است اما در غزلهای دسته دیگر شاعر برای اظهار استادی و مهارت خود ردیفهای مشکل و التزام  
نموده است مثل (رقص) (قرض) (قط) (شمع) (مرغان) (طفلان) (تکلف) (افغان نیم بزگر)  
(زنبور) (بی نمکت) (عمر) (مشریب) (در جنگ است) (کرده از موگان) (جهین ماست)  
(قسمتیت) (در آستین) (حواله بمن) (نهای آخر) (زیک سلسله اند) (توبه کرده ام) (خوب  
بکا رسیده و حق مطلب را ادا نموده است معلا در ابیات زیر با اینکه ردیف مشکل است چندان نامعلوم

بمنظور نمیرسد :

حوارت دل و سوز چاک حواله بمن بخون طبعیدن شام و سحر حواله بمن  
زخمت و ترس و بگریختگان نسیم برند گلوی خشک و گریبان تو حواله بمن

چه می تازی شتابان عمری بی پروانه ای آخر  
 چه زما میگریز دولت دنیا نه ای آخر  
 چو کام می نصیبان از چه دورادور میگردی  
 چرا نایمی بکف دامن استغنا نه ای آخر  
 به عازری که چه تن در داده ای چون شام مهجوران  
 چراغی برکن ای دل چشم نابینا نه ای آخر  
 یکی خود را بما محنت کفان بنمای ای راحت  
 نشان خویش تا کی کم کنی عنقا نه ای آخر  
 ز سنگ ماسبوی کی نگردد رنجه ای زاهد  
 چه پهلو می کنی از ماتهی مینا نه ای آخر  
 دلالت همی چندی بدامن تعلق زن  
 مجود چند گردی در جهان عیسی نه ای آخر

که میگردد ولی از لذت دنیا بگذرد  
 آفتاب و گل روی تو زیك سلسله اند  
 کوزه ما و سبوی تو زیك سلسله اند  
 چکنم آتش و خوی تو زیك سلسله اند  
 غالباً کسبه و کوی تو زیك سلسله اند  
 بخون طپیدن شام و سحر حواله بسن  
 گوی خفتک و گریبان تو حواله بسن  
 علاج داغ بداغ دگر حواله بسن  
 براه خاک شدن بیشتر حواله بسن  
 خلق

دلتش کم برستم گران ریختن دار  
 سنبل و جنت و موی تو زیك سلسله اند  
 هست ما را بتوریطی و ازل ای زاهد  
 خن نهم لیک کم خاری از آتش ناچار  
 بوی مبری ز غزالان حرم میشتوم  
 در پیشی تراغ فراغی مشک را هم امتصال کرده است  
 حرارت دل و سوز جگر حواله بسن  
 لطف تری نبوده و مایع طبع ترا ندهگان نمیباشد  
 ز خفتک و ترچو جگر خستگان نصیب برند  
 دانم که در بوزه ما فعل شست  
 ذرای داغ بمرهم حواله باد بخیس  
 برای بیاید چنانچه که از تابو تب عی  
 چو هیچ مرتبه طالب چو ظا کتاری نیست  
 گنبد چو تار موه در دیده سورس  
 چشم چو تالین ره مرتبه اسما

صدای آسمان شکست ز دیوار و در شمار  
 کا مروز از سرای شگون توبه کرده ام  
 ها ن ای سرشک ترک دل و دیده کن که من  
 و آلهش دیون و بیرون توبه کس کرده ام

طالب شکست توبه مه در شمار نیست هر چند کز شمار بیرون توبه کس کرده ام

مثنوی

زنا کامی گلم بر گوشه دستار میگرد  
 ز جرئت ساغر عشرت بدستم زار میگرد  
 شکار بی از نگرشمن کن ای ابر تو هر دم چه میباری  
 بود دشمن کسی کو بر سر بیسار میگرد  
 آنها بیبالین یا رو من در خواب مرگ از غفلت بختم  
 بخواب مه هزاران دیده بیدار میگرد  
 طلب تلخی کتم بر چشم گرمان رشکها دارد  
 که میگرد ولی از لذت دیدار میگرد

ششم روزی از طرز آشنایی

خفت خم آهستد برگیر ای حریف می فروش  
 تا بقدر ظرف ما بوی شراب آید بیرون  
 امتحانی میکنم در گریه ظرف خویش را  
 تا سفال تشنه من چون ز آب آید بیرون  
 با همه لب تشنگی پر نا شکبیا نیستم  
 صبر آن دام که درها از شراب آید بیرون  
 در بعضی مواضع قوافی مشکل را هم استعمال کرده است اینگونه اشعار او مانند اشعار زیر دارای  
 لطف ذوق نبوده و ملبس طبع خوانندگان نمیباشد :

دانم که در پیوزه ما فعل شنیدم  
 اما چه توان کرد عجب فصل رسیده است  
 ساعد چه نماشیم که از تاب و تب عشق  
 هرات از پیراهن ما نهض سر میست  
 کنجیده جوتار موه در دیده سوریم  
 با کلبه ما گوز عجب باغ وسعت  
 بستیم جو طالب ز ره مرتبه املا  
 با اوج سخن پستی ما قدر رفیعت

رسید که بی اندازه بسیار و طالب بر سر لب نیست نیاست هنر خود را در تنه و آوازه آن بکار برده و در بعضی مواضع



تعداد ابیات در غزلهای طالب <sup>محمود</sup> شش الی هفت است اما گاهی غزلهای طولانی هم سروده مثل غزلی که در آن ردیف (عمر) را التزام نموده ۲۵ بیت دارد غزل دیگری با ردیف (بزمین) ۳۶ بیت دارد.

مثنوی

دیوان طالب دارای سه مثنوی است که با یکدیگر اختلاف زیادی دارند. مثنوی کوچکی که در آن شکار جهانگیر بیان شده نسبت به دو مثنوی دیگر بقدری اختلاف دارد که حتی بنظر نمیرسد سراینده آنها یک نفر است اینک برای وضوح این مطلب بذکر جداگانه هر مثنوی مبادرت میگردد. مثنوی که به این بیت

شنیدم روزی از طرز آشنائی عروس نکته را برقع کفائی

شروع میشود چه از لحاظ هنر و فن و چه از لحاظ زبان شعری و طرز ادای مطالب و چه از لحاظ داستان جالب و دارای اهمیت بخصوص است. زبانش ساده و روان و دلگراست. داستانی که در این مثنوی از قول یک دوست شاعر بیان شده بدینقرار است. این دوست شاعر شبی یکی از آشنایان خود را بمنزل مهمان کرد در شروع صحبت از هردری سخن رفت و بعد از آغاز موسیقی سفره غذا گسترده شد و هنگامیکه مهمان به سفره گسترده نظر انداخت بمیاد زن و فرزندان خود افتاده شروع به گریه و زاری کرد و مهماندار او را تسلیم و دلداری داده و ضمناً تقاضا کرد ماجرا را برای او شرح دهد. مهمان که در این مثنوی بمنوان قهرمان داستان وی انتخاب شده گفت که او را چندی پیش سیاحت دریا پیش آمد در آشنائی سیاحت از قضا روزی که دریا متلاطم بود زورق او شکست و او برای نجات خود به پاره شکسته زورق گشت زد و روی آن جای گرفت و بعد از تحمل دو روز گرسنگی و سختی و مرارت به جزیره ای رسید که بی اندازه زیبا و جالب بود و طبیعت نهایت هنر خود را در تزیین آن بکار برده بود و شاعر چنین

آنرا توصیف میکند .

عبور شبمنش هر صبحگاهی	ز داغ لاله شستی سیاهی
لطف پای بند آن فنا بود	که زنجیرش هم از موج هوا بود
درختان کرده جیب آسمان چاک	دوانده رشاد در منخران افلاک
برعنای همه هم قامت هم	تو گفتی زاده اند از خاک توام
کبوترسان ز سای ریشه پرواز	گرفته عیش را در چنگل باز
بهای هر نهالی فوج افلاک	بسر غلطیده هم چون میوه بر خاک
صنوبرست جام سر فسزازی	جو آه عاشقان در اوج تازی
ز نخل ارغوان سرکش بر افلاک	یکی فواره خون از رگ خاک
قد شمعاد با اندیشه میدوی	زمین در سایه زلفش زره پیوش
نهای گل چو نخل شعله سرکش	ز سرج آب بیرون داده آتشی <sup>موج</sup>
زمین از عکس آن گلهای سهراب	سغان افتاده در آغوش مهتاب
رعونت زاده سرو جلوه اندیشی	چو شوح سبز چهر آشوب جان بهی
فلک در تاب از آن اشجار موزون	نهای موزون را ریشه درخون
چو بر موزگان دوید این جلوه گام <sup>۲</sup>	چو گل بشکفت اجزای نگاهم

بشت بزمین و در آبا کسان

در نظر آمد

بغداد امیات مشرقی

هنگامیکه غری تماغای آن جزیره بود زن زیبائی نظری را جلب کرد و او را مفتون زیبائی خود

ساخت شاعر در اشعار خود از آن زن شرح مبسوطی بمیان بیدارده که یک قسمتی از آن چنین است :

ز چین زلف صد خلخال بر پای

تنیده تار و پود هاله بر ماه

سپهتی طفل آغوش تبسم

چودوش بر نهال شعله پیچان

نسیم از شان بردازان آن موی

تنیده بودی از رگهای افسی

هزاران زخم دل خمیازه بنداز

چو نهر یاسمین در موج ریختن

سلسل مویها پیچان تر از مار <sup>مورها</sup>

کسب آورده بر خط شعاعی

بموزگان عشوه در زنجیر کرده

او طرح آشنائی را با این زن ریخت و پس از چندی با هم ازدواج کردند و شمره این عشق چهار

فرزند بود . در همین ایام بود که روزی او بقصد شکار سوار زورق خود شده و بمیان دریا رفت که ناگاه

با سخت و تندى وزیدن آغاز کرد و زورقش دستخوش امواج خروشان دریا گشته بسواوریکه راه را گم کرده

و نتوانست بنزد زن و فرزندان خود بازگردد و سرای همیشه از دیدار آنان محروم گشت .

بستی ز نخل سیمین خنبل اندامی

پرمشان کرده شامی بر سحرگاه

لبس با مریم جان در تکلم

هزاران طره آه سنبلستان

کن از خیال نلرها زان آن روی

تبار موی او ست تمنسی

بمشکین زلف او در جلوه ناز

بناگوشی ز عکس زلف پیچان

بر اطراف عذارش موج رفتار

تو گفتی کافتاب ارتفاعی

ز ترگی فتنه عالمگیر کرده

فرزندان او شمت او مرفی در فراموشی

او طرح آشنائی را با این زن ریخت و پس از چندی با هم ازدواج کردند و شمره این عشق چهار

فرزند بود . در همین ایام بود که روزی او بقصد شکار سوار زورق خود شده و بمیان دریا رفت که ناگاه

با سخت و تندى وزیدن آغاز کرد و زورقش دستخوش امواج خروشان دریا گشته بسواوریکه راه را گم کرده

و نتوانست بنزد زن و فرزندان خود بازگردد و سرای همیشه از دیدار آنان محروم گشت .

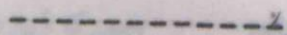
(۲) (۲)

بود بر در گوی گزین چمن های	بهر سر مهر از نهد پای
مثنوی دوم که مطلع آن اینست رفت از پایه او	بر امید آفتاب از سایه او
سم را نماز شوری در کعبه است	که بی سوز دل آم آتشین است
پلی دلم پلانی در گذر گاه	که مردم بی جهت گم میکنند راه
هانا بحر تازد بر سسم است	شمیخون غم در عالم هست
دمادم رفقه عقل و هوش از دست	جنونرا گوشه چشمی بمن هست
بگردا گرد خود چندانکه بهنیم بنوار	پلایان گشتی و من نگونم
تعداد این سسم داغ جنون را جلوه گاهست	بهر هو مصلحت را عذر خواست

موضوع بخصوصی و قابل ملاحظه ای ندارد. از لحاظ تعداد ابیات از دو مثنوی دیگر طولی تر است. از بدبختی و حرمان و بدحالی خود شرف کرده به بی تائیری و بی قدری فن شعر برداشته و چند بیت در نکوهش شعر خود مد آورده و سپس اضافه میکند که <sup>اگر</sup> علی رغم همه بی ارزشی دارای یک صفت بر صسته ای است که عبارت از وفادوستی محبت و عدم کینه است. سپس خوابی را حکایت میکند که تعبیر آن بقول خودش دوری موفقی از دستگاه ملکش خان است. در صحت و شو بهت بعدی ملکش خان را مدح کرده در آخر آن از خدمت او مرخصی می خواهد. این مثنوی بطور کلی خوش است. دو قسمت از اشعار آن در ذیل انتخاب شده که اولی به لحاظ لطف استعاره قابل توجه است و قسمت دوم در مدح ملکش خان است.

(۱) در این مثنوی گویند چون طفلان بر چشم و تقاضا کرده صد چاک در هر پرده چشم که اشکام شوره  
 میانگویی از ذبح یکسو نکننده بسرفس ناز که است آن در چنان کز پرده بیرون او فتدواز این قسم  
 با عده ای از شکستین کرده از گلگونه خون آنها را کنار سفیدای بیاض دیده گلگون  
 پس آنکه در سواد آن زده چنگ شبه را کرده با بیجا ده هم رنگ

(۲) بود بر در گهی گردون چمن سای نهاد سر عرش هر او نهاد پای  
 بعد از خواندن مقدمه مثنوی خواننده انتظار دارد که آن قصه که مربوط به شکار شاه است یا  
 فلک رفعت گرفت از پایه او تراشید آفتاب از سایه او  
 هر مندی غامری وصف شده باشد ولی این قسم مثل قسمت های دیگر مستوحالی از نامی است  
 فنا نورو صفادر یکدیگر میخست وزان آب و گل این پیکر را نکینت  
 ازین مثنوی چنین استنباط میشود که مالک پدر و ساختن مثنوی رومی قویست و بر پایه نبوده است  
 که هستی فخر دارد بر وجودش چهین میجوید از بهر وجودش  
 تعداد ابیات = ۲۲



چهار ترکی آشیانی پر ز شهباز همه شهباز او مشتاق پرواز

قصای

بی کیک دل آن بازان خونخوار ز پیکان تیز کرده نوک منقار  
 قصای مالک بازان لفظ ضمنی است منقسم است یکی منقسم که عینا نقل نموده است  
 تعداد ابیات = ۲۱۰

(۳) ندا مثنوی سوم که به این ابیات آغاز شده: روح است که عمارت از بناکاری - بیان بیماری -

بیماری از سینه بیای سپهر پلنگینه پویی هر برانه بنشین و بگشای گویی

ز شیران یکی داستان گویی کن نبرد پلنگان فراموش کن

چندان خوب نیست. عرض شاعر از ساختن این مثنوی فقط مدح چهار نگیر شاه بوده و از مثنوی کار  
 قصیده را خواسته است. داستان مثنوی بدین نحو است. روزی چهار نگیر در میان بخدمت گزاران ابراز  
 لطف و عنایت میکرد که چند تن میروح و خون آلود وارد دربار شدند و فریاد کردند که دو شیر  
 درنده در همیشه ای نزدیک دهکده آنها پیدا شده و تقاضا کردند که برای نجات مردم آن دهکده اقدام شود  
 چهار نگیر پس از شنیدن این درخواستی تصمیم گرفت آن دو شیر خطرناک را شکار کند و بدنهای این تصمیم  
 با عده ای از شکارچیان عازم آن همیشه شد و آنها را شکار کرد. هر چه در میان آن شکارچیان

فکاهی است و چهار نگیر یکی از قصای که برای مثنوی است که این اشعار میزند.

زین نوع مستقیم ضرب می است ورنه این قطعات زین نوع

بعد از خواندن مقدمه مثنوی خواننده ابتدا وارد که آن قسمت که مربوط به شکار شاه است با آخرین این میراث ۲۳ بیت دارد و بدین لحاظ در مجموع ۲۳ بیت است که در آن نواهی مقرر را انتخاب هنرمندی شاعری وصف شده باشد ولی این قسمت هم مثل قسمت های دیگر است و خالی از تاثیر است.

ازین مثنوی چنین استنباط میشود که طالب درس اختن مثنوی زین قوی دست و پرمایه نموده است.

تعداد ابیات = ۹۷  
و اهل نظم شمارند خوب را ابیات

که در آنکه غرد را ز حرف فهم کنند  
نه فهم آنکه علم را از علم بفهمند

قطعات  
با طلس سخن است رد نهفته و سوز  
که این غزل همه سوداگران گویا است

قطعات طالبان لحاظ مضمون بدو قسمت منقسم است یکی مدحی که عینا مثل قصیده است با

این تفاوت که فاقد مطلع است و غالباً از ۳۵ تا ۶۵ بیت است ولی در بعضی نسخه ها هیچک از ۱۵ بیت

کمتر ندارد. قسمت دوم محتوی مضامین مختلف و متنوع است که عبارت از تفاسیر - بیان بیماری -

طالب شراب از مدوح - هجو و هزل است. سه دو بیت بنیاب است ساخته شدن سکه بی ضرب در عهد جها نگیر

سروده شده است یکی از اینها چنین است:

چو در ضمیر جها نگیر شاه جلوه نمود  
که سکه میکند از ضرب روزگارالم

شکوه عدل جها نگیری از نهایت رحم  
رواج سکه بی ضرب داد در عالم

تعداد ابیات در این قسمت از ۲ تا ۲۳ دیده شده است. قطعات طالب چینه خصمی ندارد

سایر مضامین سبک کلام که بعداً مورد بحث قرار گرفته در قطعه های او نمودار است. سه قطعه

هجا یمه دارد که مربوط به شخص معینی نیست یکی از آنها در هجو اسپ است و دیگر در هجو حاسدان

خود و سرزمین در هجو اغراض مجهول. هجوهای مستقل او مانند سه هجو مزبور مملو از مزاح و قطعات

نکاهی است و چنانکه در یکی از قطعات گوید برای تفنن دست به این اقدام میزند.

زین نوا سنجیم غرض مشق است ورنه این نضیحات زهین گوش  
 آخرین این هجوها ۳۳ بیت دارد و بدین لحاظ درخور توجه است که در آن نوافی مشکل را انتصاب  
 کرده است . چند بیت آن را در اینجا نقل میکنیم :

معاندان که مرا دلخراش انفاست  
 ز اهل نظم شمارند خویش راهیهاست  
 نه در آنکه خرد را ز حرد فهم کنند  
 باطلش سخن دست برد نهند و سرزد  
 بهین که این دو سه مجبول درجه<sup>۲</sup> سواست  
 نه فهم آنکه علم و از علم بشناسند  
 که این خزان همه سوداگران کرباسند  
 خموش طالب کاینان غریب احتیاسند

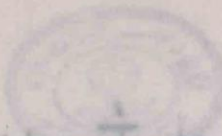
دو قطعه که در طلب شراب است خوب ساخته است هر دو را اینجا نقل میکنیم . قطعه دوم مخصوصاً  
 از نظر ترکیبات و کنایات و استعارات که برای توصیف شراب آورده دارای لطف خاصی است :

- (۱) صاحب کرمانم سهویی که عطا رفت  
 چون کاسه ماگفت تهی می نشییده<sup>۱</sup>
- الفه نه مستقیم و نه هشیار بلا شیت  
 گرگ دهن آلوده<sup>۲</sup> یوسف ندریده
- (۲) ای صاحب از تو در شکنجه فیض  
 در دریای دن فریت مسرا
- رشک فرمای ماه نلو صدحی  
 زان متاع کهن فریت مسرا

شله گون شبمنی که جلوه آن لاله سازد سمن فریت مسرا

۱ - ۲ نسخه بدل این مصراع اینطور است چون کاسه ما کیسه تهی شد نشییده

۲ - چون کیسه ما کاسه تهی شد نشییده



مدتی شد که تیره انجمنم	شمع مینا لکن فرست مرا
مرغ روح نسیم متعاقبت	گل ماغر چمن فرست مرا
خون لعل بدخشیت گر نیت	خآل مشک خغن فرست مرا
هندوی چند گفته بی سرویا	هسه سیمین کفن فرست مرا
صنم نشاء را پرستارم	سبحة گفنی بمن فرست مرا
مردم چشم بنگینان یمنی	آنچه گفنی بمن فرست مرا

زمانی جهانگیر فرمان داد که مهربان او و ریشپاشان را بتراشند طالبین به این فرمان نداده درخانه نشست و نگذر خود را از حضور در پیشگاه شاهنشاه بوسیله قطعه ای خواست که چند بین آن چنین است:

نفر میکنم صاحباً ورنه من	چه سر بلکه گردن تراشیدمی
بناخن نه با تیغ از روی خویش	من این منت سوزن تراشیدمی
سروریش و ابرو بیروت و سوره	برسم برهن تراشیدمی
زوخ مو تراشیدمی وز	نکات ملسون تراشیدمی
ز رو این گیاه خدا گفته را	نه از بهر خرمن تراشیدمی
که سنبل چو آرایش دامن است	بی زبب دامن تراشیدمی

بداین قطعه نیز اکتفا نکرده و قطعه دیگر در همین مضمون سروده و تقدیم شاهنشاه نمود و چند بیت

نفر درخیزن بیان سیرت و اخلاق شاعر در صفحه ۵۵ ضبط شده است .  
 ۱ - قسمتی از این قطعه در صفحه ۳۸ ضمن حال او نقل شده است .  
 ۲ - تاریخ ادبیات ایران جلد چهارم نوبت ریحمد یاسی صفحه ۱۷۰





قطعه‌ای که در آن برای دیدار از خواهر خود از جها نگیر رخت خواسته استم قابل ملاحظه است  
و چنانکه پروفیسور ادوارد براون اظهار عقیده کرده اشعار عاشقانه در ادبیات فارسی زیاد است اما  
ابیاتی مانند این قطعه که از محبت عمیق و صمیمانه خانوادگی حکایت کند نسبتاً قلیل است .  
چند هزل کوچک نیز در دیوان طالب وجود دارد که چون دارای اهمیت چندانی نیست به آن اشاره نگردید .

چینه گره ام فلک با بخت ————— قامت باله ام زمین گهر است

ترکیب بند عکرم تر ملاق دل زهر است موسم در دماغ جان مهر است

ترکیب بندهای طالب بطور کلی خوبست و مضامین آن با مضامین فصایدار یکی است . پیش از همه  
به بیان حال خود و شکوه از بی وفای روزگار غدار و وصف بهار و فواید قناعت و هجر یار و غیره  
پرداخته است . ترکیب بندهای او با استثنای یکی در مدح سروده شده و مضامین نوری را بصورت تشبیه  
آورده است از شعر ترکیب بند مدحی وی دو قافیه در مدح غازی خان و جها ر بنفیه در مدح حضرت علی ملک  
خان میرا به القاسم و عبدالله خان فیروز جنگ انشاء کرده است . موضوع مهمی که در ترکیب بندهای  
غالب چشم میخورد عبارت است از اینکه تعداد بیت هادرندهای مختلف هر ترکیب بند متفاوت  
است و این برخلاف رسم شاعران پیشین است . بطور یقین معلوم نیست که آیا طالب خود قهود قدیم  
را رها کرده یا نقل کنندگان دیوان او اشتباهها یا بهمد بعضی ابیات را حذف کرده اند خو فوج صورت  
دوم بحقیقت نزدیکتر است زیرا تعداد بیت های بعضی بندها در نسخه های مختلف فری دارد .

۱ - قسمتی از این قطعه در صفحه ۴۸ ضمن شرح حال او نقل شده است .

۲ - تاریخ ادبیات ایران جلد چهارم ترجمه رشید یاسمی صفحه ۱۷۰



اینها چند نمونه از ترکیب بندهای اوست :

نفس راست بر جگر تیراست	باز خاطر عیش دلگیر است
هضم سینه ناله زسرات	محم دیده گره زار است
لبم از زهر چاغنی گیراست	تنم از درد عافیت طلب است
قامت ناله ام زمین گیر است	چپه گره ام فلک سایست
سوسنم دردماغ جان سیراست	عکرم در مذای دل زهر است
بردلم زخم ناخن شیراست	کاوش ناله های نغمه طراز
زهن سبب روی دیده گدگونت	جیب اشکم لبالب از خونست

بابلستان شده بستان مغالی که مر است	باز گل کرده گلستان خیالی که مر است
سر منقار زبان طولی لالی که مر است	هم ز خون جگر نعلی چو گل ساخته سرخ
گره گوته اسودی هلالی که مر است	کرده آهنک تبدل بشکر خنده عیسی
در دل طبع گره سحر جلا لی که مر است	زده با خویش نهان فال ظهور از لب نعلی
زبب حوران خیالی خط و خالی که مر است	در بدم موج صفا میزند از بساده فیض
جام اندیشه لقب پاره سفالی که مر است	عقربست که صد مرغ دل آورد بدم
خال رخسار خرد گفته سویدای دلم	نور پیمانی فطرت عده سویدای دلم
بهار طبع شده زانهای دیو کاپ عکت	گی که لوی سماعی گلشن روی
میا ز سبیل زلفش عیسر سایه گرفت	چون نعل نفس دستگاه سایه گرفت

رباعیات

هر چند عزیز روزگارم      در دیده کاینات خوانم  
 گر شد شوم ز پای تاسر      در کام زمانه زهر مانم  
 من ایرونم چرا شب و روز      تاویک دل و سرشک بمانم  
 من بحر نیم چرا همه عمر      غلطان بر خاک و به فرام  
 از عنجه اشک گلستانم      فذلاله داغ لاله زانم  
 لب تشنه جو سبزه سراهم      حسرت زده چون گل مزانم  
 این جمله ز بیخت و از گونست      میدانم و شکر میگذانم  
 با بیخت جدل نمیتوان کرد      اینست که چاره ندانم  
 طالب زمین پس بساز با غم      دیگر زمین گفتگو مزن نم

بسیاکه شاهد گل گویسه نقاب شکست      هوا ز حسن شفق رنگ آفتاب شکست  
 در او دستی باد صبا ز سنبل سر      بلطف روی سمن زلف نهمتاب شکست  
 زبان سرخ چمن شوخ شد بعرض نیاز      کنون که پردگی غنچه را حجاب شکست  
 درین بهار من و عشق لاله رضای      که آب و رنگش بازار اصل ناب شکست  
 بستی که نرگس مستی بگناه مغسوری      پیاله بر سر کیفیت شراب شکست  
 مهی که بر فلک از باد با من حسن      دل ملائکه چون شیشه حجاب شکست  
 گلی که ذوق تماشا گلشن رویش      بهار طی شده را پای دورکاب شکست  
 چمن ز نخل قند بستگاه سایه گرفت      صبا ز سنبل زلفش عبیر سایه گرفت

رباعیات

تعداد خایان در مثنوی از رباعیات مثنوی است که اغلب آن در شرح چهار تکبیر شاه سروده شده.

یک رباعی در شرح سرود آگاهی و یکی دیگر در شرح آید جامع در بیان آن مشاهده شده. تعدادی رباعیات طالبان لحاظ مضمون مشتمل بر بیان هجر و عشق و شکایت از بخت بد و روزگار غدار از رباعی های موجود در شرح چندی تکمیل یافته و عده دیگر است که برای تلمیح بر این سروده و طایفه از خمیسات - تصوف - ناپایداری عمر - فلسفه حیات - مدح - هجو - مذمت زهد رباعی - بیان اوصاف میا و غیره از جمله چهار رباعی در شرح طریقت مثنوی است. شرح آن رباعی که سروده هجر برای خود و بیماری و غیره میباشد. تقریباً تمام رباعیات طالب بخلاف مثنوی های او از حیث اندیش گرفته شده بنام مثنوی یا مثنوی و آثار و مضامین دیگر از وی نیستند اما در بعضی احتمال موجود عمری یکتواخت و بی تفاوت است بطور کلی میتوان گفت که رباعیات او خوب است. در این نوع وی مانند شعرای دیگر از اشعار عمر خیام تقلید نکرده و در آنچه سروده بذوق سلیم خود متکی بوده است. مژدر بعضی از رباعیات که تعداد آن شاید از پنج و عشق متجاوز نباشد که در آن رنگ اشعار خیام نمودار است. مثلاً این سه رباعی:

من کیستم آخر ز کجا می آمم      کاشفته چو طره صبا می آمم

- ۱ - ما نا که بنواب دیده باشم خود را      خوش در نلسر خود آهنا می آمم
- ۲ - سرای ابراهیم درم به آستان که به آستانم      یک جرعه بمسر جاودانی ندھیم
- ۳ - سرای ابراهیم درم به آستان که به آستانم      زانویی که خسارین جو خسار اجل است
- ۴ - غایبم از میکرده ساختم جهان دگسری      وز نام نساك آسمان دگسری
- ۵ - اگر عمو امان جوستان مسلمانم      از رشته آه که کمان دگسری

(۲) در سینه درآ و جمله در طرز انکن در دیده خرام و تار مرورد انکن  
 تعداد غایبان توجیهی از رباعیات وی مدعی است که اغلب آن در مدح جهانگیر شاه سروده شده .  
 اجزای دلم در آرزوی یک منکر هر لفظی که بیجا بود صورت انکن  
 يك رباعی در مدح میرعبدالباقی و یکی دیگر در مدح آصف جاج در دیوان او مشاهده شده . تعدادی  
 از رباعی های هجویه او صرفاً جنبه فکاهی دارد و عده دیگر هست که در آن نامزادینکا سروده و خارج از  
 موازین اخلاقی است از جمله چهار رباعی در مجرای لیلی نامی است . بخش دیگری که مورد هجو قرار  
 گرفته فقط بنام قاضی یاد شده و آثار و مشخصات دیگری از وی نیست نداده است ولی احتمال میرود  
 که این بخش مفتی چهیم میباشد ( رجوع کنید صفحه ۲۲۰۰۰۰ مربوط به شرح احوال )

(۳) اینک چند رباعی بعنوان مقلد اینجا نقل میشود :  
 (۱) با موده گر از دم در آئی چه شود تا تاغچه پیش از خیر آئی چه شود  
 زود آمدنت نذر به غوغم دیر است از زود اگر زود تر آئی چه شود

۱ - احتمالاً شخص مزبور یا مولف متأخر رحیمی میرعبدالباقی نهاوندی است یا قاضی عمر زمان طالب میرعبدالباقی تبریزی  
 ۲ - میرزا ابوالحسن موسوم به آصفخان که به آصفجاه هم شهرت دارد برادر بزرگ ملکه نورجهان  
 و براعتقادالدوله بود و در زمرة امرای جهانگیر و شاهجهان جای داشت . دختر او از مستندینا نویسم  
 مشهوره سعاز محل سمت ملکه شاهجهان را داده است . آصفخان در سال ۱۰۵۱ در لاهور فوت کرد .  
 ۳ - عاید شخص مزبور همان کسی است که ذکرش در تذکره نصرآبادی ( صفحه ۶۳ ) باسم لیلیاسقلی خان  
 چنین آمده « اسلس از اکر است لیکن چون در فندها و رشور نما یافته بدندها ری مشهور است و قتی در بند  
 صورت ( صورت ) دیوان بود خالی از کمال نهوده خصوصاً در فن عمره و عیسی تخلص دارد »





هر دو یافته میشود " صحف ابراهیم میگوید " شاعر لفظ تراش معنی آفرین موجد طرز تازه ( است ) .  
 جمیع اقسام خاصه فصاید را بقدرت تمام گفته " در پدیدهها آمده است " طالب آملی از عصرای بلاغت  
 آئین و فصای نزاکت آفرین است " کلمات الشعرا میگوید " ( طالب ) صاحب طبع و ذوق کمال و خوش فکر  
 و خوش خیال بوده و اشعار عالمگیر دارد " شمع ایچکن چنین اظهار نظر کرده است " شاعر خوش تخیل  
 جوای معنای بلند و غواص بحر لآلی دلپسند است . سخن را بمرحمت والا میوزاد و پایه او تاسدرة البیتهی .  
 میراند " شاعر عین مینویسد " کف اشعار آیداروش کف و مایه و صل کلمه شگفته اش رشک افزای و ماحین  
 و خاطر همیشه بهایش نمونه فردوس برین . شاعری ادا بند نازک تلیش با رشک همین معنی تراش ( است ) "  
 مصروفه علی عبرتی علم آبدادی در ریاض الافکار میگوید " کلمه شعرینش خیلی شورش افزا و اشعار رنگینش  
 بهر کام و دهان زبان را شیرین فرما ( است ) " خزانه عامره تالیف غلام علی آزاد و مجمع الخواص تالیف  
 سادقی کتابدار بترتیب او را شاعر خوش تخیل و شاعر هموار نوشته اند . عرفات العاشقین و میخانه  
 دو تذکره است که مولفین آنها معطر طالب بوده اند هر دو با عبارات پرشکوهی از او یاد میکنند .

- مکتوب شعری فصیح نیست دارد "
- (۱) صفحه ۵۶۵
  - (۲) " ۱۳۵
  - (۳) " ۱۶۹
  - (۴) " ۲۷۲
  - (۵) " ۱۰۷۷
  - (۶) " ۷۸
  - (۷) " ۷۲۴
  - (۸) " ۱۷۱ - ۱۷۳



(۱) در میان نه طالب " نادره عصر فی دزمان و وحید دوران " قلمداد شده و سپس مولف اضافه کرده است که " اعتماد که با او است یا دیگر شعری این ایام نیست " <sup>(۲)</sup> عرفات الما عظمین عبارت ذیل را نوشته است

" نوک شاداد بویستان معانی غنچه سیراب گلستان سخنداننی جوهر مخزن قاپلی ( گوهر ) معدن کاملی <sup>(۳)</sup> و کمال این سینه است و میباید بنا بر این مناسب است که قول از پرداز سخن بگذریم و شاعر شعری طالب کلیاتی

محمد طالب آملی جوان نیست از مستعدان زمان و صاحب طبع معانی دوران • بنیادیت الفایضت خوش طبعیت <sup>(۴)</sup> از بیان منثور به صورت مقدمه بیان خود - آمده در این مقدمه وارد بحثهای مستقلی که بهر آموختن این

فصح مله فاضل قابل صاحب فطرت عالی فکرت تازه گوی بسیار فزونی شاداد ضمیر چامع فنون <sup>(۵)</sup> بهر آنکه است میباید از این نظر که جهت برآختن و مراعات از نظر و غیر آنکه مطلب چنان در نظر خود

هنرمندی صاحب نظمی ( که ) دوران دلپسندی کلامش چون گن باران بهاری خورده با طراوت و میانی <sup>(۶)</sup> مختصات این سبک و بعضی تفویضات که نسبت به سبکهای دوره های قبل در نظر و مدنی میباید به نظر مستقل

چون شمس با فکر آغشته خوش جلوت دور شهور و کلام خسته نظامش بسیار تازه <sup>(۷)</sup> نمای عبارت نمکین <sup>(۸)</sup> و جدا بیان ندهد بلکه با آنها که میباید به مواعظ بود در ضمن مختصات سبک خاطر کلیا ندهد گفته است

استمرا و تنی با مزه وین اندازه <sup>(۹)</sup> هیچ فطرتی از خیالات متداوله سهل کوتاه اندیشان لغتی فهم کمال برتری <sup>(۱۰)</sup> علت تشبیه این سبک به هندی است که ابتدای دوره شرح و همچنین دوره نامش و نوشته آن

می نهد و روش فکرتی از جاده افکار راست تراست (۱۱) بلند گویان نیز گلی چند برتر میدود " <sup>(۱۲)</sup> در همین عهد بوده است و بزرگترین شعرائی که در این سبک شعر سروده اند در عهد میوز هستند و در

در میان این تذکره نویسان تنها یک نفر است که نسبت به طالب نظر خوبی در کتاب خود ابراز ندارد <sup>(۱۳)</sup> دوره ای که این سبک در عصر فارسی را <sup>(۱۴)</sup> در شعری ایران نیز همین سبک را بکار میبردند در میان

و او لطفعلی بیگ آذربایجانی صاحب آتشکده آذرات که به عقیده وی طالب " در شاعری طرز خاصی که <sup>(۱۵)</sup> شعرائی سبک هندی نسفا میبودند که زبان آنها فارسی بود ولی هیچگاه از ایران به هند یا بکنی

مطلوب شعری فصیح نیست دارد " <sup>(۱۶)</sup> مسافرت نکرده بودند و عده ای دیگر شعرائی هستند که از ایران به هند مهاجرت کردند • بعضی از آنها

بهیاد است که نظریات فوق کلیاتی پیش نیست و هیچکدام از آنها متکی بر تحقیق و سنجش دقیق نیست و <sup>(۱۷)</sup> در میان بدو زندگی گفته اند و بعضی به ایران باز گشتند •

اینکه ماحضی المقدور این وظیفه را انجام میدهم • <sup>(۱۸)</sup> آنرا قبول سبک از عراقی به هندی در عصر فارسی از قرن نهم تقریباً تمدار شده ولی دوره شرح

(۱) صفحه ۷۸۸ از دوره جایی ( ۸۱۷ - ۸۹۸ ) بعضی از قرن نهم است • این سبک تا قرن نوزدهم  
 (۲) نسخه عکسی کتابخانه ملک شماره صفحه ندا و دو ذکر طالب به ترتیب حروف تهجی آمده •  
 (۳) کذا است و در این بخش راه نثری و تکامل و امی میسود • ذیل از قرن نهم شعری فارسی زمانی در هند  
 (۴) صفحات ۱۷۰ - ۱۷۱

طالب و سبک هندی تا بحال در شرح فارسی آنرا هم در شمار بنیان گذاران سبک هندی نام  
 برده از جمله طبع ساده و گرا نند. امیر خسرو هندی (۱۱۳۰ - ۱۲۱۱) که اگر چه در آغاز و دوران ترقی  
 و کمال این سبک پیشا رو می رود بنا بر این مناسب است که قبل از پرداختن بذکر خصوصیات شعری طالب کلیات  
 از سبک منثور بصورت مقدمه بیان شود. البته در این مقدمه وارد بحث های مختلف که پیرامون این  
 سبک شده است نمی شویم از این نظر که جهت تراختن و مراعات و از تکرار غیر لازم مطالب جلو گیری شود  
 مختصات این سبک و بعضی تغییرات که نسبت بسبکهای دوره های قبل در لفظ و معنی بوجود آمده بطور مستقل  
 و جدا بیان نکرده بلکه تا آنجا که مربوط به موضوع بود در ضمن مختصات سبک شاعر گنجا نکرده شده است.  
 و در مورد سبک الهی از نظر سبک هندی در این اشعار شعری و فنی را نیز مطالعه کرد ولی آن  
 در سرزمین هند بوده است و بزرگترین شعرائی که در این سبک شعر سروده اند در هند میزیستند و در  
 دوره ای که این سبک در شعر فارسی رایج بود شعرای ایران نیز همین سبک را بکار میبردند در میان  
 شعرای سبک هندی دسته ای بودند که زبان آنها فارسی بود ولی هیچگاه از ایران به هند یا بعضی  
 مسافرت نکرده بودند و عده ای دیگر شعرائی هستند که از ایران به هند مهاجرت کردند. بعضی از آنها  
 در همانجا بدو زندگی گفته اند و بعضی به ایران باز گشتند.  
 اثر تحول سبک از عراقی به هندی در شعر فارسی از قرن نهم تقریباً نمودار شده ولی دوره شروع  
 و کمال آن بعد از دوره جامی (۸۱۷ - ۸۹۸) یعنی از قرن دهم است. این سبک تا قرن دوازدهم  
 ادامه یافت و در این مدت راه ترقی و تکامل را می پیمود. قبل از قرن نهم شعرای فارسی زمانی در هند

شعرائی از آن سبک سبک طالب که اشعار زیبایی چون...

میزبستند که میبایست در تاریخ تحول شعر فارسی آنان را هم در شمار بنیان گذاران سبک هندی نام  
برد از جمله شاعر پرمایه و گرانقدر امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵) که اگرچه در اشعار خود چه در مثنوی  
و چه در غزل و سایر انواع کوشش کرده است که سبک عراقی که سبک متداول در عصر او بود شعر بگوید لکن  
با تجزیه و تحلیل افکار وی بخوبی می بینیم که اکثر افکار و تفهلات اجتماعی و سیاسی هندی که بعدها  
در سبک شعری هندی بروز و ظهور یافته در آثار وی نیز نمودار است. اگر از قسمتی از اشعار او که  
چنینه تقلید در آن بیشتر است بگذریم قسمت دیگری میماند که ذوق و ابتکار در آن بیشتر نمودار  
میباشد و زاده طبع سرشار خود اوست و مطالعه همین قسمت است که ما را به ریشه سبک هندی در شعر فارسی  
و میری میبکند البته از نظر سبک هندی میتوان بعضی از اشعار شعری قبلی را نیز مطالعه کرد ولی این  
اندر در اشعار آنها مانند امیر خسرو چندان ظاهر نیست.  
در ابتدا شعر فارسی چه در زمان نوری و چه در زمان صفی نامه و طبعه بود ولی این سادگی بتدریج  
سبک هندی را باید سبک غزل گفت زیرا غزلیات بهترین قسمت های شعر سبک هندی را تشکیل  
میدهد و غزلیات این سبک معمولا ابتکاری است. مثنوی در این دوره نیز مانند دوره های دیگر شعر  
فارس در دوره دوم باقی ماند. شعرای سبک هندی بیشتر مثنوی های خود را بتقلید سه شاعر معروف  
امیر خسرو و نظامی و جامی ساختند. قصیده در سبک هندی اثر قابل توجهی ندارد و اصولا مهمل به قصیده  
سرای و سایر اقسام شعر غیر از غزل و مثنوی در میان شعرا این سبک وجود نداشته است این نکته هم  
قابل ذکر است که از جهت کمیت اشعار سبک هندی نسبت به سایر سبکها ترجیح دارد. از میان شعرا  
سبک هندی صاحب و نثری در غزل سراسری عرفی و طالب آملی در قصیده و غزل فیضی در مثنوی و قصیده  
شایدانی از آن میره باغیم طالب که اشعار مستفیای خوبش را هم

و حکیم در غزل و مثنوی و قصیده قوی اند . از شعری معروف دیگر این سبک میثاق محتشم - آمیدی -  
ضمیری - هلالی - اهلی - وحشی بافقی - شهری و زلالی و غیره را نام برد .

بیا نداء و تشبیه این مثنوی اغلب بصورت ابیات خورشید منون در آمده ولی در مقابل بعضی افکار مست و تشبیهات  
مختصات سبک طالب

کم مایه نیز او در شعر واری ساخته که بنا از آن ذکر میکنم . اینک چند نمونه از مضامین خوب طالبه  
یکی از بهترین مختصات سبک طالب با بهتراست بگوئیم سبک هندی تنوع و ابتکار است  
شانه برود وصال تو بر آن که زلفک دست خورشید گریبان ندیده روزن را  
شعری این سبک تنها به این نکته توجه داشتند که آنچه می سرایند تازه و ابتکاری باشد و این نوع  
ابتکار بصورت مضامین نو و تشبیهات و استعارات و کنایات و ترکیبات تازه نمودار شده  
از هم تو جان بپسند بکنم لب تلمس جمع آمده مرقوم سبک همین است  
همین نثاره رشاد تو از پسرده دل اشک را زلفکنان بر سر موگان آرد  
ابتکار در مضامین

سبک سترگران عد چشم غم پرورده ما بند برگ از خاک مستوفانه خورشید گرد ما  
از حیث معنی و مضمون اختلافی که بین سبکهای مختلف شعر فارسی بطور عموم بچشم میخورد آنستکه  
لب از بگفتن چنان چشم که گریه دمان بر پاره زخمی بود به کف

در ابتدا شعر فارسی چه در معانی و صفتی و چه در معانی مدعی ساده و طبیعی بود ولی این سادگی بتدریج  
گلی که نوب تماشا می کشن رویش بهار بلبل غده را پای در رکاب شکست  
از میان رفت و جای خود را با لفاظی مشکل و صنایع لفظی و مثنوی و مضامین تخیلی و معانی اغراق آمیز  
چنان ز حسن تو اجزای منم رفت زهری که گرسرخی من بختند صد آنکند

داد چنانیکه در دوره سبک هندی قدرت تخیل در شعر فارسی به سرحد کمال رسید بحدی که معانی را هم  
علاوه بر ایجاد مضامین نو و تازه طالب مضامین قدیم را که شعری و مضامین بیان کرده بودند  
که امروز در بعضی از اشعار سبک هندی می بینیم زاده همین مهل شعرا به آوردن مضامین نو است .  
بجز اینکاری خاصی بیان میکند مثلا :

طالب خود در ضمن ابیات ذیل توجه خوبی را به مضامین و افکار ابتکاری نشان میدهد و این ابیات  
نرمیدی از وصال تو حسرت کاز بود شجا گره زدم امید پرده را  
میتواند بطور نمونه نشانهای از توجه سبک هندی با ابتکار در لفظ و معنی باشد :

بلمعه ای که فلک بششم ز فصل سپر مرا بر آنکو و خورشید را گما نکند  
چوباغ دهر یکی کهنه گلشنم طالب چوباغ دهر یکی کهنه گلشنم طالب  
بگرد غزل سخن خورشید اهل معنی را چرا که از هر سوک اعتبار می یابند  
طالب از هر روشی شیوه ما تازه تراست روی ما ست کزان تازه صوری نیست پدید  
خیال بافی از آن شیوه ساختن طالب که اختراع سخنها ی خوش فضا می کنم

نظیر این ابیات که در آن وی مهل و علاقه خود را نسبت به 'روشن تازه' و 'معنی جدید' و غیره اظهار

میکند کم نیست و همین مهل و علاقه بود که او را وادار میکرد که هرچه بیشتر نیروی تفهیل خود را بکار  
بیاورد تا نتیجه این تلاش اغلب بصورت ابیات خویش مضمون درآمده ولی در مقابل بعضی افکار مست و تنهلات  
کم مایه نیز او در عصر وارد ساخته که بعد از آن ذکر میکنم . اینک چند نمونه از مضامین خوب طالب :

دست خورشید گریبان ندرد روزن را	خانه پرشد ز جمال تو بر آتم که زرشک
جمع آمده موقوف بیک چین چین است	از بیم تو جان جمله بکنج لب تسلیم
اشک را در کفکفان بر سر موگان آرد	شوی نظاره رخسار لوز پسرده دل
بعد مرگ از خاک مشوقانه خیزد گرما	بسکه بس سترگران شد جسم پرورده ما
دهان بر چهره زخمی بود به گشت	لب از گفتن چنان بستم که گوش
بهار طی شده را پای در رکاب شکست	گلی که نوب تماغای گلشن روشن
که گر صراحی می بکشد صدا نکند	چنان ز حسن تو اجزای بنم رفته زهری

علاوه بر ایجاد مضامین نو و تازه طالب مضامین قدیم را که شعرای پیشین بیان کرده بودند  
بسیار ابتکاری خاصی بیان میکند مثلاً :

صد جا کره زدهم امید بریده را	نومیدی از وصال تو حسرت گداز بود
مرا تو انگر و خورشید را گما نکند	بلمه ای که فلک بنشتم ز مثل مهر
چرا که از پس مرگ اعتبار می یابند	بگور غفل سخن خوشتر اهل معنی را

طالب نغمه عزم لبی داعت که ناگاه پای مژه لغزیده بچاه ذکن افتاد  
 بیت عالی و بیرون بطور اجماع است آنچه چنانکه خواننده میسر است که این مرد نتیجه  
 چشم تو پیکرهای سنی یک یک بکمر شراب شکست  
 طبع یک خاعرات در سبکهای در سبکهای اختلاف گهر دامن و کف پای فخر و کان لغزیده  
 مقالی از یک قول عالی است که در آهنگین فکنند که مرغ ناوک او را در آورند بدام  
 در آوردن مضامین نو طالب بعدی راه اغرای را پیچوده که کیفیت اشارات و نغز نشسته است با کمیت  
 آنها برابری کند و بعضی وقت وجود ابهام و ترکیبات نارضا عمرا و را پیچیده و دور از فهم نشان میدهد  
 چنانکه برای خواننده عادی فهم آن مشکل میسر میشود نظیر بیتهای زیر:

صبارا غالبا گستاخی ای ره داده با زلفش که دیگر سوی شمشیر از زبان نشانه <sup>ی آید</sup> ~~بسیار~~  
 می آمده و از آن سکه تنم چون مژه دندانها در ضعیف امثال غم خانه زلف نفس ساخت  
 آگاهی هم ایهات ستو مبدل ساخته که بهیچوجه با اعمار بلند او قابل مقایسه نیست چند بیت برای  
 مقال نقل میشود که اساس تمیز بر اثر نوع عمرا و دوره های مختلف ظهور میآید و هر چه بیشتر  
 به دوره نشد فیه در کیفیت هیچ سرا با اید همان هم همان قسم همان است با اید و هر چه  
 دوره اند ز جوی جریب تر از دود عنبر و است با نگاهم را بروغن نان فغان است که تر از دود  
 بطور کلی تو حراشی و من خفانی طالب در آن تراغب زنده میدارد سرا رفت  
 دنبال سبیله خانه غم بگر بود دختر رفت از نگاه پرده شکاف منن بکارش برده  
 اینک چند نمونه از تصانیف خوب وی :

این روش را اصولاً شعرای سبک هندی داشته اند که حتی در يك غزل آنها اغلب در دنبال چند  
 بهمت عالی و خوش نظمون اینها حتی سلت آمده چنانکه خواننده نمیشود تصور کند که این هر دو نتیجه  
 طبع يك شاعر است. در سبکهای قدیم نیز اینم اختلافاست ولی نه بدین صورت در يك غزل. آه اینك  
 مقالی از يك غزل تالیب قرآن عابدان گفتم *بمستوری که نام روزه دار از دره درون آمد*

و غارش چمنت کس بهار منتها است *و که گل بدست توان خال قاره بر ماند*

اگر به جامه آتش دهن فدایم اشك *که از آن نه ابره بجای و نه آشنی بر ماند*

اگر در تشبیهات و استعارات و کنایات

استعاره را در شعر نیست *بیا که دیدار از اشك ملك به خواست*  
 میدانیم که تشبیه و استعاره و کنایه از قدیمترین ادوار شعر فارسی جزو ارکان شعر بهشماره  
 می آمده ولی در طول چندین قرن تطور و تحول در آن تشبیهاتی راه یافته تا بسبک هندی رسیده است.  
 این تشبیهات يك قسمت در الفاظ و کلمات بود و يك قسمت در مفهوم و اساس تشبیه. در مورد کلمات  
 را به آفریدگی در کلمات تشبیه میکند و آنرا *بیا که دیدار از اشك ملك به خواست* می گویند.  
 اکنون بعضی نیست ولی اساس تشبیه بر اثر ذوق شعری دوره های مختلف تشبیه میانه و هر چه بیشتر  
 به دوره سبک هندی نزدیک میشود بیشتر شعرا با بداع تشبیهات و استعارات و کنایات متمایل و متوجه  
 این تشبیهات می گردند. در دوره سبک هندی اساس تشبیه و استعاره و کنایه بر تازگی و تنوع و ابتکار قرار دارد.  
 این تشبیهات کلی تشبیهات این دوره مشکل و دقیق و دور از ذهن است اگرچه تالیب آملی نیز همین روش را  
 دنبال میکند ولی با این وصف تعداد قابل توجهی از تشبیهات وی بسیار طبیعی و روان افتاده و  
 اینك چند نمونه از تشبیهات خوبی وی :

آغشته صد هزار کدورت بزهر چرخ      مانند درد در ته مهنا نسته ایم  
روی خود آفتاب را بمیسان در      تفرقه شمع بزم و شمع مزار است  
بیرون آید نفس افغان و غیره از دل تنگم      جو مجوسی که با زنجیر از زندان بیرون آید  
سواد زلفش آمد در نالیزان شادمان گشتم      بدستوری که شام روزه دار از در بیرون آمد  
دست بر نبض منه کهن خسته را      پوست برین گسرد روی اخگر است  
بی طراوت همچو برگ لاله بی شبنم است      گوشه دامان موگانی که اشک آلود نیست  
گاهی اوقات تاثیر محیط هندی هم در تشبیهات و استعارات او دیده میشود مطلق در ابیات زیر  
دلا مزاج تو خندها در دوزخ نیست      بیا که دیده ام از اشک ملک پنجاب است  
محبت بهین که گر باد وزد بر کاکل شمع      ز غیرت خویش را پروانه چون هندو بسوزاند  
در موارد استعمال استعاره باید گفت که طالب شعر بدون استعاره یا بدون خویش ساده گوئی  
را به اشرفی در کلام تمهید میکند و آرنجا بی نمک و بی ملاحظ میداند چنانکه میگوید :  
رماده گوئی اشرفه نادیم طالب      من و سخن بهمان طرز استعاره خویش  
سخن که نیست درو استعاره نیست ملاحظ      نمک ندارد شعری که استعاره ندارد  
اینک نمونه های چند از استعارات زیبا و ابتکاری طالب را نقل میکنیم :  
و شمع مدت عمر خضر و عهد صبح      صرف يك بخیه خود در جگر پاره ما  
بدروازه باغ خلقت که از وی      ق گلستان جنت بسرد عرساری



ز گیسو هر صبح کفکول بر کف باید که  
بدر سوزه آید نسیم بهاری چگونه خشان

چشم که شورید عین کم ز دیده خلق باید که  
هزار شکر که بیرون از این کتاب نهد چگونه خشان

کاخ دلم آماده صد گونه خرابی است باید که  
این کمی پذیرفتن تصویر نداند چگونه خشان

لاله از جلوه گناز بیرون زد خرگاه باید که  
سبزه از خلوت محبوبی بیرون آمد چگونه خشان

سرو را باز بدل خوشی لیلی جا کرد باید که  
بیدر با باز بسر شویس مجنون آمد چگونه خشان

(مطلع ترکیب شده)

آیدنیان اما استعارات طالب همیشه معیار بالا را حفظ نکرده و در انبوه بی حد شمار آنها تنها

استعارات کم ارزشی هم مشاهده میشود. درمیت برای مثال نقل میکنند باید که  
(فریب آند را)

حسد را کم کند از اضطراب باید که  
راه سوراخ ذهن مار زبان چگونه خشان

جلوه طفل خیالت بدل از غایت مهر باید که  
مادر چشم مرا شیو بیستان آورد چگونه خشان

طالب به کنایات هم توجه زیاد دارد و مکرر بکار میبرد. بطور کلی کنایات وی خوب

و دلپذیر است و بعضی دسته تقسیم است دسته اول آسان و ساده است مثل کنایه (چشم سوزن)

از برای سوراخ سوزن (دو شب تاب) و (آتش حل کرده در محراب) برای شراب (ناسفته گوهر

مزدانی) از برای اشک (گیاه خدا کشته) از برای دهن (مرجان فروش) از برای سرخ رنگ

(جامه عیدی) از برای جامه سرخ و امثال آن. دسته دوم کنایاتی که تاحدی مشکل و دور از ذهن

میباشد چند بیتی از دسته دوم بطور نمونه ذیل آورده میشود:

۱۱۴ - ۱۱۵

۱۱۴ - ۱۱۵

با واکنش (مطرح فریاد کردن) (۱) چکیده خفقان (تراوش قلب خفقان گرفته . ناله درد آمیز) (۱)

گسزار عیب و لاله میان نشاط را با واکنش فراوان غریب این مقام بود

مده پندمه ما گوئی خاطر ای مطلوب چکیده خفقان قابل شنیدن نیست

جو گشتم (موی) سفید و سیاه (۲) یکی صبر کاکل رویای طلب کن

سعد طالب که رفیق صفتی جهنم بسکود در مجلسیان عزیز نا میروم بسود کتابیات

در صبر با لب این را عزت بفضل بود و سپهر او را حرمت برهش جو گشتم بسود کتابیات

آیدندان در (ضعیف و نغیب) (۳) و کمال بیانی ممکنه مثلاً در بیت زیر

زهی به تیر و کمان تو تنم خانه سپهر قهی به پیم زبانی تو آیدندان تیغ

خوبی قلم (اوران کاغذ صاف و ساده که بخوشی و خوشی بر آن توان نوشت) (۴)

میتوان ز در قلمی خواه بخون خواه به نول صغه گاهی رخساره ما خوشی قلم است

آفتاب مشرقی (تیغ) (۵) در حال استعمال بسود کتابیات قدرت این شعر را در تصویر بخوبی ثابت میکند

در حالت آفتاب مشرقی عدد بر کتا و آندم که او را آفتاب مشرقی زیب میان آمد

چند نمونه از این دسته از کتابیات عبری طالب می برداریم (۱) مصطلحات الصرا تالیف و راسته چاپ مطبع نولکتور صفحه ۱۵۶ فرهنگ آندراج چاپ تهران صفحه ۱۴۴۷

(۲)	"	"	صفحه ۱۹۱
(۳)	"	"	۱۳
(۴)	"	"	۱۹۱
(۵)	"	"	۳۰۵

بارافکن ( مثل فروکش کردن ) (۱) ( بارافکن فواغل شعری این مقام بود )

گلزار عیش و لاله ستان نشاط را  
بارافکن فواغل شعری این مقام بود

تیرکاکل ریا ( تیریکه موی کاکل را از سر برهاید و شخص را خیر نشود ) (۲)

مگر کز سرت موی سودا رساید  
یکی تیر کاکل ریا بشی طلب کن

دسته سوم عبارت از کنایاتی است که بطور اصطلاحات زبان بکار برده میشود اینگونه کنایات

در شعراللب در اکثر موارد طبیعی و علاوه بر افزودن بر زیبایی کلام منثور شاعر را نیز که شاید ادای

آن با الفاظ دیگر مقذور نباشد بتمام و کمال بیان میکنند مثلاً در بیت زیر :

در کعبه دو رویه گر زنی تیغ  
آن کبکست که آورد بسروست

اصلاح و بزه " سرو آوردن " روح شمر است و تنها جمله ایست که میتواند کیفیت بخصوص امتزاج احساسات

اعتراض و جرأت و خوض و رعید و ادب را بمنقصر ترین وجه بیان کند . اما در بعضی مواضع دیگر دیده

میشود که منثور شاعر فی نفسه استعمال کنایه برده است . بعضی از این دسته کنایات در دیوان

بالین که نیامین ( خواب گران کردن ) (۳)

او عامه پسند و سهل الفهم است ولی فهم بسیاری از آنها مستلزم داشتن اطلاعات کافی ادبی است

چند نمونه از این دسته از کنایات شعری طالبی بردازیم :

(۱)	مصطلحات الشعرا صفحه ۲۵	فرهنگ آندراج صفحه ۱۱۶
(۲)	" " " "	" " " "
(۳)	مصطلحات الشعرا صفحه ۵۴	فرهنگ آندراج صفحه ۵۵۸
(۴)	" " " "	" " " "

دست نرفتن ( کاری از دست کسی ساخته نمودن ) (۱)

طاوس و زبس بصارت مفیدم دستم نمیرود که زنگ یا برآورد

شماره نفسی بجا روینج افتادن ( آخرین نفسها را برآوردن )

براه وعده او کاروان عمر گشت شماره نفس اکنون بجا روینج افتاد

گندم نمودن و جو فروختن ( دوروشی کردن )

غلط نماست متاع فلک بهوش که گردون بماجوی نمرود که گندمی ننماید

برای آتش گرفتن آمدن ( جاگرم ناکرده رفتن ) (۲)

برفت جان بهشتایی که در تن آمده بود گمان ببری که بآتش گرفتن آمده بود

اسرو بلند کردن ( نمودار شدن ) (۳)

اینک بملک ناطقه عید سخنور است کاسرو بلند کرده هلال معانم

بالین کج نهادن ( خواب گران کردن ) (۴)

فلک وسیله بیداری مهیا ساز که بخت خفته ما کج نهاد بالین را

(۱) مصطلحات الفصحا	صفحه	۲۰۵	فرهنگ آندراج	صفحه	۱۸۶۰
(۲) " " " "	"	۲۲	" " " "	"	۶۴۶
(۳) " " " "	"	۲۸	" " " "	"	۱۳۲
(۴) " " " "	"	۶۰	" " " "	"	۵۸۸

(۴) مصطلحات الفصحا ... آندراج صفحه ۲۲۹

جو بر آوردن زبان ( اخفا و استتار امری - منکر امری شدن ) ( ۱ ) ( مستجاب گفتن بکسی که کار نیندود ) ( ۲ )  
 ( دساج گفتن زبان ناله بر آوردن امری ) ( ۳ ) ( گفت آنشد در بنال که آهن مو شود سفید )  
 در آب زانیدن ( ضرب دادن ) ( ۱۳ ) ( خورش کردن - مصطلحات ۵۵ - آندراج ۳۳۰ ) ( آب سپید برونیدن )  
 ( برست خوردن ای تو ای فلک و من خیم ولی - بی آنچنان خری که جو در آب رانجی - مصطلحات ۲۹۵ -  
 عرق زانیدن / سخت گفتن و سخت کردن - مصطلحات ۲۹۶ )  
 برآوردن ( ۱ ) ( زانیدن و پذیرفتن ) ( ۴ ) ( زوی بودن ) ( مصطلحات ۳۱۰ ) ( کج نشستن ) ( کمال نشستن -  
 با ناز و شور ) ( از آن مقلد سرکردم این غزل طالب ) که دوش فایده ای بر نداشت با زوریدن  
 مصطلحات ۳۲۹ - آندراج ۳۳۹ ) ( زود کم کردن / زود کم کردن - مصطلحات ۳۲۹ ) ( منز و دیده بر  
 موز و اینک پاره ای از کنایات دیگر طالب بدون ابیات ذکر میشود ) ( صرف درمراج کردن - مصطلحات ۳۳۰ )  
 نام آب چشمه گماندن ( روان شدن چشمه - مصطلحات الشعرا صفحه ۷ ) ( از پوست بیرون کشیدن ) ( پوست  
 زدن کشیدن - مصطلحات ۳۳۲ - آندراج ۳۳۹ ) ( از پوست بر آمدن ) ( در کمال شادی بودن - مصطلحات ۳۳۲ -  
 آندراج ۳۳۹ ) ( بر سر کار نشستن ) ( مشغول شدن بکار - مصطلحات ۹۵ - آندراج ۳۳۹ ) ( پیش حرف  
 مصداق شخصی که حرف او بگویی نشیند - مصطلحات ۱۱۲ - آندراج ۳۳۵ ) ( پاک کشیدن ) ( آهسته و سرحمت  
 آسوده رفتن - مصطلحات ۶۷ - آندراج ۳۳۷ ) ( خم کسی خوردن ) ( گول کسی خوردن - مصطلحات ۱۸۸ -  
 آندراج ۳۳۷ ) ( در تنه پوست دویدن ) ( درنگ و بی کسی سرایت کردن - مصطلحات ۳۳۹ - آندراج ۳۳۷ )

( شعرا و لغت ) ( مصطلحات الشعرا - آندراج ۳۳۷ )  
 ( ۱ ) مصطلحات الشعرا صفحه ۲۷۵

( ۲ ) امثال و حکم دهخدا صفحه ۱۷۵۲

( ۳ ) مصطلحات الشعرا صفحه ۱۹۸ فرهنگ آندراج ۱۸۰۸ در دیوان ( حدیثی داعی است - آخر الذکر  
 در طهوری میگوید چه زوی چشم تراز اگر همه های تلخ خود دارد فریب خنده شهرین دهانی را نندرد آهش  
 و نیز خواه آسفی میگوید : نسودی چهره در آینه تاسوزی دل زاهد بطلسوزی جواد آب مهرا بی مسلمانرا  
 ( ۴ ) مصطلحات الشعرا صفحه ۷۸ حاشیه فرهنگ آندراج صفحه ۹۴۹

دل بر سر زمان داغتن ( نکه ظننه نداغتن رازی ) مصالحات ۲۱۴ - آندراج ۱۹۰۵ ( روستن دماغ  
 ( دماغ گرفتن مصالحات ۲۳۴ - آندراج ۲۱۳۵ ) ستان خفتن ( رو با آمان و پشت بزمین خفتن -  
 مصالحات ۲۴۹ ) سرخاریدن ( اراده و خوهن کردن - مصالحات ۱۵۵ - آندراج ۳۳۶۰ ) به اسپه پوئیدن  
 ( سرعت رفتن - مصالحات ۲۷۰ ) طرح افناندن - طرح فکندن - طرح زدن ( آغاز کردن - مصالحات ۲۹۵ -  
 عرق زدن ( سخت نموت و سخت کردن - مصطلحات ۲۹۹ )  
 ۸ ( ۲۸۲۴ ) چیزی داغتن ( قابل مساعدت با چیزی بودن ) ( مصالحات ۳۱۰ ) کج نشستن ( جمایل نشستن -  
 با ناز و شور و نشستن - مصالحات ۳۲۱ - آندراج ۳۳۷۱ ) کج کرم پلاس بودن ( در موضع ایراد بودن -  
 مصالحات ۳۲۹ - آندراج ۳۳۹۶ ) مژه گرم کردن ( دیده گرم کردن - مصالحات ۳۶۹ ) منز و دیده بر  
 مؤگن دویدن ( اشکی خونین ریختن - مصالحات ۳۷۳ ) ناخن زدن ( تصرف در مزاج کردن - مصالحات ۳۸۰ )  
 نام آباد و ده ویران ( اسم بی بسی - مصالحات ۳۸۳ ) نودبان در راه نهادن ( دو حین راه حرف  
 زدن تا راه آسان شود - مصالحات ۳۸۴ ) نگوین نگوین ( قلعه قلعه مصالحات ۳۸۹ ) واژدن ( برگرداندن ) -  
 مصالحات ۳۹۵ ) بساز کسی رقصیدن ( تابع او امر کسی بودن - مصالحات ۳۹۷ ) یک اسپه ( دلیرانه -  
 مصالحات ۴۰۴ ) خوسه برگلو آوردن ( نزدیک نرس بودن - مصالحات ۴۱۲ ) کارازکا و گذشتن ( چاروق نداغتن )  
 آستین افناندن ( بختیدن - آندراج ۷۰ - برای اظهار غوغ یا کراهت نسبت و ابا لعیج آستین جنبانیدن -  
 امثال و حکم دهنده صغحه ۲۲ ) محبت شکستن ( از رونق دور آوردن ) حنجره کسی را غلبلان کردن

( خواننده ای را سر حال آوردن - مصالحات ۱۷۵ - آندراج ۱۵۵۷ )

(۱) مصالحات المراسمه ۴۲

(۱) در کتاب مصالحات المراسمه ( حدیثی داغتن ) نوشته عده ولی دوردیوان ( حدیثی داغتن است . آخر الذکر

درست است و شاهد آن این بیت حافظ است :  
 خزینه دل حافظ بزلنسو خال مدی که کارهای چنین حد هرسپاهی نوشت

در اعمار طالب نمونه های زیادی از ترکیبات کناشی می بینیم که بسیاری از آنها پرداخته  
 لبح خود اوست و جز در همان بیت که در آن بکار رفته و معنی خاصی به فریفته از آن استنباط میشود و  
 بیرون از ترکیب همان شعر دارای آن معنی نیست و بهمین جهت هم مولانا نظیر وارسته (صاحب  
 مسلمات الشعراء) و صاحب فرهنگ آنندراج با توجه به استعمال آن ترکیب کناشی در یک مورد واحد  
 در شعر طالب و شعری نظیر او معنی خاصی از آن ترکیب استنباط کرده و در کتابهای خود آورده اند  
 در خلی جاها دچار اشتباه شده اند و اینک نمونه هائی از اینگونه کنایات را در شعر طالب با معنی  
 که در کتابهای مزبور بیان شده نقل میکنیم:

در فروردن (بیت کردن - بستن) (۱)

نار در چه فری برده بود کز دردوست رسید فاعله باد و توتیا آورد

خون از بن ناخن روان شدن (در کمال مستی و تمب بودن یعنی از جوش ملال خون تا بن ناخن رسیدن) (۲)

معدن دست همت او در شکنجه است زان خون لعلش از بن ناخن بود روان

تمیغ بخاک کردن (توك فتنه و خونی زنی کردن) (۳)

مقرر است که بعد از هزار صید کنند بلی شکارستانان بخاک پنهان تمیغ

بدین لباس همانا شکاری مسزده ای بخاک کرده بود هر قدم هزاران تمیغ

(۱) مسلمات الشعراء صفحه ۲۰۲

(۲) " " " ۱۹۲ - فرهنگ آنندراج ۱۳۸۱

(۳) " " " ۱۳۵ - " " " ۱۳۸۰

سرا نداء ( کجیکه با ناز و نخوت خرامند ) (۱)

آنکه مفوز بود آشفته مفوزی قلمبر

شاخه ( نهبت و اغترا ) (۲)

عزرا شاخه بر خویش بسته ام طالب

ابتکار در ترکیبات ( کیه نام ) ترا

چهل بساختن ترکیبات تازه در شعر از او این دوره سبک عراقی شروع شده است \*

بسیاری از شعرای این سبک برای بیان مفاهیم خود دست به ابداع ترکیب میزدند اغلب در ترکیب

سازی فهم فنی از اشعار شعرای سبک عراقی را دشوار ساخته و در میان این شعرا بخصوصی خاقانی

و نظامی هنری در این باب دارند . این روش بتدریج در دوره سبک عراقی به دوره سبک هندی

انتقال یافت و شعرای این سبک نیز هر یک در حدود توانایی شعری خود در این راه قدم نهادند .

طالب از این دسته از شعرا هستند که ترکیبات او با ترکیبات دیگران این اختلاف را دارد

که معمولاً ساده و عوام فهم و سبک است منثور او از ایجاد ترکیبات ابتکار و زیبایی شعری برخوردار

بود نه دشوار ساختن معنی . اینک چند نمونه از ترکیبات وی را برای اثبات مدعای خود نقل میکنیم .

(۱) صلحات الفصحا صفة ۲۰۱ - ترجمت آنندراج ۳۳۷۰

(۲) در آن روز " در معنی ۷۷۰ با تکلف " عربی " انباء ۲۰۰۴ شعر فهم معنی سجاج به



خارج

داشتن مدلهای بعضی میزند از آمت بلند اما در این (گودسرفلک عدد) یا در کیهان ریگشت حذف  
 و ترکیبات ماخانه و این نفس اغسرو خدک انیم در هر تکند خلعت مهتاب شب مسا  
 مبتکر با عر نیست زبان ما در زبان و لفظ ناما بنده کامل معنی است . طالب ذلیا و صیدههای  
 بسکه بردل زده ام فاخن الناس خیال همکشی را بن هر موی هلاکتا نیست  
 زیاد سروده که بعضی ایهات آنها در کمال سلامت فصاحت است بعضی از ایهات با ایهات دیگر دارای  
 یاد ایامی که از نوی وصال گره در چشم (تسم رنگ) بود  
 چنانچه در بعضی و مشکون و نمایی نغزلت از حیث زبان و لغت نیز چنگ و سلیم است . اگر این  
 خانه چشم (کمیه نام) ترا سرمه گل کرده اند و ساخته اند  
 دوره چندی پس از شروع دوره سبک خراش در عصر فارسی ترکیب و بعضی صرا به بیان در خوار  
 روی زمین معرکه از نعل مرکبان گردد چو لوح سینه سوهان (خراش زار)  
 در ترکیبات دور از نظم و ریاضی بریند طبعی است که در سبک هندی نیز دیده می شود اما  
 غنچه معنی (تسم ناک) بدسوی لفظ چون خیال آرزوی گل بدامانی کند  
 یافت و صرا در این معنی چنانچه خود را در کیهان ادا کرده که جزو شعر آن آما در چشم نیست  
 زس کوه آگین تنم بعد مسردن (صدف مده) گردد همان استخوانم  
 ولی در میان بعضی از ایهات این صرا و از آن جمله طالبی بعضی کلمات در بعضی از  
 زبونی صفحه ای به گویدم (مداله بشکفتن) زلفش جلوه ای سر بودم (سدمله بالیدم)  
 سادگی کتب دیگر لفظی و لفظی که خبر سبکها در شعر فارسی است در اوست . ایام طبع  
 بعضی از ترکیبات او که در ایشا آمده از این فرار است : گهرهای شب چراغ -  
 طالب برای مشک کردن سازگور نبرد از همین جهت است که اصطلاحات مشکل علی که در ایهات  
 مشترکده - شوخی کده - ترم کده - حسرت زار - کرشمه زار - آبله زار - شکرزار - عمله زار -  
 شکافستان - نیلوفرستان - نوگردان - ضعیف باد - سرمه ناک - فهم دون اساس - نظاره پسند -  
 او است بنا بر این معنی صرا و سبکها است چون در آن زمان در بعضی ایهات و عبارات  
 نیم بار و غیره و غیره .

سادگی و سلامت زبان

زیر نمونه سلامت زبان طالب است  
 شعر طالب مانند سایر شعری سبک هندی یکنواخت نیست چنانچه از لحاظ زبان نیز قوی  
 ای ظاهر مراد از خوشی در سبکها  
 واضحی در آن وجود دارد در بعضی از آنها تکلفات شعری انباشته شده است و فهم معنی محتاج به

خارج

دانستن مقدماتی از آنچه در شعر آمده است اما در قسمت عمده شعر او ضامین مشکل و قلب و حذف  
 و ترکیبات لفظی دشوار چنانکه حل و فهم شعر را بر خواننده مشکل سازد و وی برای درک معنی ناچار  
 به تفکر باعد نیست زبان ساده و روان و لفظ نماینده کامل معنی است . طالب غزلها و قصیده‌های  
 زیاد سروده که بیشتر ابیات آنها در کمال سلامت و فصاحت است بعضی از ابیات او با اینکه دارای  
 ضامین دقیق و سنگین و معانی نغز است از حیث زبان و لغت نیز محکم و سلیس است . اگر این  
 دوره چندی پس از شروع دوره سبک عراقی در شعر فارسی ترک شد و بیشتر شعرا به بیان دشوار  
 در ترکیبات دور از ذهن راغب بودند طبیعی است که در سبک هندی نیز دنباله این روش ادامه  
 یافت و شعرای این سبک ضامین خود را بر کیفیت ادا کردند که حل و فهم آن آسان میسر نیست  
 ولی در میان بعضی از اشعار این دسته شعرا و از آن جمله طالب می بینیم که هنوز نشانه‌های از  
 سادگی گفتار و لطف بغیل که مخصوص سبکهای قدیم شعر فارسی است نمودار است . اما طبع  
 طالب برای مشکل گویی سازگار نبود از همین جهت است که اصطلاحات مشکل علمی که در اشعار  
 شعرای نظیر خاقانی بطور سرسام آوری موجود است در شعر او نیست . هر قدر هم مشکل و دشوار در شعر  
 او است بنا بر اقتضای عصر و سبک او است چون در آن زمان دقت خیال و بیان نشانه پختگی و مهارت  
 و فنل مصوب میشد و اگر خلاص آن واقع میشد حمل بر عدم اطلاع و بی بضاعتی شاعر میگردید . ابیات

زیر نمونه سلامت زبان طالب است : *خزانه‌ها را چون غنای سبانی*

ای طایر مراد ز خود تو سوختم *غنایهای کجاست خراب آسمانها*

(۱) *حیاطات الشعراء ص ۴۹ - ترجمه آندراج ص ۲۳۰*

(۲) *۲۳*



جولانی = آب (۱)

نازاده هنوز ترك چست جولانی فتنه زهر زین داشت  
حافظ = ملرب و قوال (۲)

ما ز در آغوش هرسو ملربان زهره سوز نشت مضراب هر يك با رنگ جان همفرین  
چندا حفاظ خوش الحان که مرغ لهجه شان در دل بلبل فشارد ناخن صوت خزین  
حیوانی کردن = گوشت خوردن (۳)

عساک = سخت مالنده و گوشمال دهنده (۴)

ذکر  
همت شرم بلند بسی دعوی شاعر بخلک سنج نی عساک

این نکته تعجب آوراست که طالب برخلاف بسیاری از شعرای دیگر که از ایران به هند  
مهاجرت کردند از زمان هندی بسیار کم متاثر شده چنانکه جز چند کلمه هندی مانند پان و  
وام رنگی در اشعار او نیست. کلمه فوق الذکر اسم برگی است و معادل فارسی ندارد و کلمه دیگر  
گستاخی اگر رفت منظور دار طالب دوران صفویه است

(۱)	مصالحات الصرافه	صفحه ۱۶۱	گرماتیک آری	که غور مستوفی را مان
(۲)	"	"	"	"
(۳)	"	"	"	"
(۴)	"	"	"	"

هم اصلاح مخصوصی است برای شراب که جهانگیر شاه استعمال میکرد . طالب این کلمه را در این

بیت بکار برده :  
در ابتدای شعر فارسی رعایت تناسبات و هم آهنگی لفظی مورد توجه نبود ولی پس از آن  
ندایم منکر صیها و لیک میگوئیم که رام رنگی ما نغشاه دیگردارد  
هر قدر شعر در تکامل میرفت شعرا برای آرایش ظاهر عبارات به تناسبات لفظی و مدعی نامایل بیشتری  
پیدا کردند . در کتب هندی سنت در شعر فارسی آریز و اهمیت خاصی یافت همانکه گاهی شعر به

روانی کلام  
آنها به صورتی که تمام کلمات در نمودار منتهی از تناسبات شعری بوده و گفته از منتهی یک مناسبتی  
از تناسبات لفظی میباشد .  
توأم با سلامت زبان خصوصیت دیگری که گهر اشخاصی به شعر طالب میکنند عبارت است از  
روانی کلام و لطف مکالمه . اعداد او گاهی با اندازه ای طبیعی و خالی از تصنع است که گوش را خراب  
نمیزد .  
بسیار ساده مشغول گفتگو است و الفاظ را بدون تلاش بر زبان میآورد . اینها تخیل این صفتی را

واضح خواهد کرد :

طالب آید و تیغ عشق تو آخر بداد جان طالب  
رضی از صنایع جدا بر است ای دل چند گیری دامن راحت با سرو سربک  
نصنعن نیتسن ایگذا بر خیزد از از

صنایع و بدایع از عکس رخ تو چشمم بند دور  
آئینه بسری همیشه دارد  
کفاخی اگر رفت معذور دار طالب  
دیوانه مشربانرا حسن ادب نتاعد  
عقابی کن دلا شاید گریه با نرس چنگ آری  
که خوش مست و خرامان مهرود عهد شهاب  
بمسجد روا گریون زاهدان در فرید محرابی  
که اینجا قبله جز گوشه ایرونی باعد  
دامم بکار برده و هرگز نکرده ام  
کاری که روزی واقعه آید بکار ما

(۱) شعر المصنوع

صنایع شعری

در ابتدای شعر فارسی رعایت مناسبات و هم آهنگی لفظی مورد توجه نبود ولی پس از آن هر قدر شعر رو یکمان میرفت شعرا برای آرایش ظاهر عبارت به صنایع لفظی و بدیعی تمایل بیشتری پیدا کردند. در سبک هندی صنعت در شعر فارسی ارض و اهمیت خاصی یافت چنانکه گاهی شعر به آن پایه میرسد که تمام کلماتش نمودار صنعتی از صنایع شعری بوده و گذشته از معنی که مناسبتی از مناسبات لفظی میآید بخصوص صنعت جناس و صنعت توصیح زیاد مورد توجه قرار گرفت. تنها با توجه به صنایع شعری ما امروز میتوانیم دورانیهای شعر را از یکدیگر متمایز کنیم فقط بعد از دوره سبک هندی تشخیص شعر تا اندازه ای مشکل است زیرا در این دوره شعرا از سبک گذشته گاه تقلید کرده و خوبی از عهده تقلید برآمده اند.

طالب آملی به استعمال صنایع و بدایع توجه زیادی نداشت اما طبق روش آن عصر میزان قابل توجهی از صنایع شعری در دیوان او وجود دارد که اغلب آنها طبیعی و ساده است اینک چند مثال از صنایع و بدایع او:

مانع وصل ما و غم چند بود شگفتگی	ماهسگی هلاک غم عم همگی هلاک ما
کوچک با آزار خسان دست میالای	کافیت مرا این بی ادبها ترا ادب ما
بمان خاک می نس آتش مزاج افتاده ایم	شعله بگازد اگر پهلو زنده برگرد ما
دایم بکار رسیده و هرگز نکرده ایم	کاری که روز واقعه آید بکار ما

پروانه ز من شمع ز من گل ز من آموخت	افروختن و سوختن و جامه دریدن
لاله اش گستاخ بود سنبلی سرکش دمد	گشتری کز روی و موی او پذیرد رنگ موی
نعوذ بالله اگر چاره بگذرد یا پنج	درین دوروز کم آمد سرا سه دانه نک حیات
کا نظروا یا ایها الجبال فی العلم الیقین	کی مکن برقع جمالش تا به کوم با عقول
زانو ز خواب او نشود چشم کوکنار	از چشم سار سخت عدوی تو خورده آب
در صلح گلستانی و در خشم عمله بهار	در ستم نلم خوانی و در ستم تیغ باز
بر روی صلح نوری و در جان مهر نثار	در جام مهر شهدی در کام کهن شرنک
خار افشرد بسینه 'خلاف تو' وجه خار	گل گشرد بسینه 'ولای تو' و چه گل

نقاط خامه او خال چهره او و اجاج مواد نامه او نور دیده اجساد

یکی از صنایع شعری که در دوره سبک هندی و راجی بسزا داشت استعمال تمثیل و ارسال مثل است یعنی شاعر برای توضیح گفته خود یا تاثیر بیشتری در کلمه تمثیلی در شعری آورد این روش اغلب از این دوره نیز وجود داشت و امیر خسرو دهلوی (کفیه ای مستقل در این صنعت دارد ولی توجه بخصوصی در همین دوره به آن معطوفند چنانچه ابوالالب کاکم - غنی - علی قلی سلیم و غیره این صنعت را روزی بخشیدند و میرزا صاحب جزو پیروان این روش است . در دیوان طالب هم تعداد قابل توجهی از این نوع اشعار دیده میشود ولی او مانند شعرای مذکور این صنعت را بخصوص مورد توجه قرار نداده و صورت تکلف نبخشیده است ارسال مثل های او طبیعی و ساده و حسی است .

(۱) شعر المعجم جلد سوم ترجمه سید محمد فخر داعی گیلانی صفحه ۱۸۲

اگر خوب دقت کنیم می بینیم اغلب شعرا و شاعران هندی که بهرامین سلت را دارند و بهترین محتامین  
 خونام عنان نگلد از دیده طالب آرام بلی آید سرازیر در ندرت خود استیلاط  
 خرمین را با گل و شمشاد جلوه نیست از ادب دور است با نخل تو عطوشی برای سبک هندی  
 ملاحت کن و فارغ شواز سلامت خلق که نخل هم ز آسیب دیده آزاد است  
 فراغ مال گلی از بهار گمنامی است در آتیمت مدام آنکه شهر بی دارد لیل و لایح و ایستگار  
 دشنام خلق را ندم جز دعا جواب ایسم که بلخ گرم و شیرین عوض دم  
 هواز دود بدل اهری زایل عود طالب بلی چون سیر کرده کرکس از مردار بر خیزد  
 ترا با بدن خویش آموختن علم و فاداری چه حاجت با معلم صاحبان درک عالی را دار

و اضطراب دل و لکنت زبان بهدات که شعری در مودن و بهدتی دارد  
 استثناء در بعضی موارد هم مقایسه های وی بی لطفو عاری از تاثیر است مثلغ  
 حسن دنیا عاقبت دین را کجا افتد پسند گرگ یوسف دیده کی گردد به گرد گوسفند  
 زلفت غبار کوجه دل میخورد بلسی مارات و ما را خورشی غیر خاک نیست  
 امر ایسمی تسبیح بیرو و شراست

احاسات و عواطف

یکی از صفات برجسته طالب عشق احاسات و عواطف است وی دوری و محبت خود را و آنچه در  
 آن جریان دارد با دقت مراقبت میکند نظری ژرف بین و احاساتی عمیق و دقیق دارد چنانکه آنچه  
 در انظار دیگران بی اهمیت و بی ارزش با افتاده جلوه میکند در نزد او درخور توجه و محط احترام است  
 چنانکه طریقه دیگر شعرا و شاعران هندی است از جزئیات آنچه در اطراف او می گذرد مضمون میسازد .



اگر خوب دقت کنیم می بینیم اغلب شعرای سبک هندی کما بیش این صفت را دارند و بهترین مضامین  
 سبک هندی آنها شی است که شاعر با لطف تخیل و دقت نظر از زندگانی معمولی روزانه خود استنباط  
 کرده و با مادگی و لطافت خاص بیان نموده است. درست است که این توجه خاص شعرای سبک هندی  
 موجب آمده است که گاه گاه در یافتن مضامین سهل انگاری هاشی شده باشد و جنبه لطافت و ذوق را فدای  
 ابتکار نموده باشند ولی همیشه موارد چنین نیست بلکه قدرت طبع و هنر شاعری هوام باطنی و ابتکار  
 و تازگی در شعر آنها جلوه میکند و اینک نمونه هاشی از آن:

گر پند میدهی قدری مادرانه تو	گاز که چاک ای زال دهر رنجه سازم به گوشمال
کوزه بیدسته چو پستی بدو دستش بردار	مردی سرگ و نوا را سبک از جای مگیر
که شعری دم مردن وصیتی دارد	از اضطراب دل و لکنت زبان پیداست
که جهانی عده آباد ز ویرانی مسا	ما که ویران عدا کنیم بدین دلشادیم
مورم در حذات خویش خرمن دشمنست	ز آفتا نگیزاست جمعیت کناه سری نیست
عمر بلهیمی نصیب سری و شرار است	سرگ عدم ساز کن دلا که درین عهد
خضر بجز تهمت حیات ندارد	بک عمر ابد بهش آید نفسی نیست
میناید خام در چشم تو اما خام نیست	میوه دل سایه پرور هست زو غافل مهای
دانم که هر چه کرد بجانم امید کرد	ای از چشم خود مرا گله هست و زبانش نیست
روزه نیت کند آن روز که نانش نرسد	مرد غیرت ندهد آب رخ فسر بساد

سوز و گداز

غرضی و طنز

غم ورنج زندگی بشر را طوری محاسره کرده است که هیچ کس را از آن راه نبراه نیست  
 در این صورت عمر که وسیله ای برای بیان احساسات است چگونه میتواند از میان غم و اندوه عاجز  
 بماند و بیاید اما این احساسات را باید استیفاء کرد تا عمر را از آن محاسره نماند و در این صورت  
 بیکنان باعد بلکه عمری که این حقیقت تلخ را بیان نماید دوزخها تا بهر عمیق تری دارد و از هر عمر  
 نیست ولی از عمر او بهیچت از ملاحظه طنز و غرض و کمالی است که در مزاج او در این صورت  
 دیگر جاویدان تراست . طالبان از هنگامیکه چشم بدنیا گشودند با مونس بکرنک خود باغت و این رفاهت  
 با اینکه تمام عمر او در لذت و راحت و آسودگی سپری شد و در هر مرتبه که در این دنیا  
 تادم مرگ بمفوت خود مانند چنانچه اگر او از زندگی و محیط خود بد ناله و فغان افتد عجب نیست . سوز و  
 و جلی او نتوانست منگوم بماند . چون مزاج سینه و مشغولی است که در این دنیا  
 گداز که حاکی از رنج درونی او است و این ایماجات ملاحظه کنید :

- |  |                                       |
|--|---------------------------------------|
| میرفتی و ساکن شده بودم بوداعت          | سحاب مزاج آن نگه باز هم ساخت          |
| ای هجر مسروست ، سردیم                  | یا چند شکنجه دل ما ؟                  |
| عمری گذشت کز نظم رفتی و هنوز           | آواز پای عسری گوشم نمیروید            |
| زدی چو تیغ زمانی بکن عنان سمند         | که نم کشته ناز سرا و سیهات            |
| هر کجا بود سری چید گل سامانی           | سرما بود که از دیده مسامان افتاد      |
| یکی خود را بما محنت کفان بنمای ای راحت | نظان خویش تا کی کم کنی عنقا نه ای آخر |
| هر چند شام غم کلد و شقه حیات           | چون در شمای عمر بود پس غنیمت است      |
| ای عجب هجر گلو گیر زمانی مشغاب         | آنقدر باش که صبح نفسی تازه کند        |
| یک نفس عادی و یک عمر صیبت صمست         | مدت عیش با اندازه غم با پستی          |

حلقه میبکند آنها را مورد طعن و عبر قرار میدهد و در این رویه گاهی تا سرحد ابتذال هم میرسد.  
عوضی و طنز

امثال دیگر بمنزله نمونه آورده میشود :  
البته از امیات بالا نباید استنباط کرد که عمر طالب سراسر میان حزن و ملال اوست  
بعضی از امیات که اساس عمر است رضاسن او بخوبی یافت میشود ووی اگر چه شاعری باصلاح فکاهی  
چهره عکس طالب همین که زاهد گاه حفظ خواست کز لبش فضا ندرده سواک ریخت  
نیست ولی از عمر او پیداست که از ملاحظت طنز و عوضی و گاهی فکاح و مزاح هم بی مایه نبوده .  
باید آنگاه که به عفت سرگازی دازند چشم بندور که غریب عمر گازی دارد  
با اینکه تمام عمر او در آرزوی راحت و آسودگی سپری شد و گوهر مراد نصیب او نداد این صفت ذاتی  
عین با اهل طاعت بود دام در گوشت خدا در چشمم چو نماز بی وضو پیشد  
و جبهلی او نتوانست مکتوم بماند . چون مزاج فسیده و مشنوی اصولا بسراه فکاه و مزاح سازگار نیست  
زاهد چه وقت سینه خارده که سینه و عام اوقات سرد خانه و سواکه میکند  
لذا از آنها گذشته در هر صنف دیگر شاعری که او عمر ساخت دامن طنز و عوضی از دستش رها نند  
دیده نازک ساز و رنگ درین زاهدان تا بدانی صاحب مشرب کد و عباد کیمت  
حتی در قصاید هم در بعضی موارد رنگ شغیف طنز و فخر افزون نماید تا نماند مقلد :

دوین کا ندر خسار بی تاسی گفت چشم خفایم خواهی

مزه برهم بهفت را دیلم دور ازین زاهدان فلاهی

یا میگوید : دارم آنرا که دعا از کلهش بشکون آرد

اگر چه نفس مستان روح را در وجود می آرد سماع صوفیان هم نیست خالی از تصانیف

زبان دورداستغفار بود در طاعت عیطان معاذ الله نمی باشد بهترین نفس و سواهی

در غزل وی و اعلان و زاهدان ریاضی را مورد طعن و حمله قرار داده و غالباً نقاد اخلاق

و مردم فرهی آنها را با نقاد گرفته است . در غزل بطور کلی شکفتگی زبان و بیان و لطف تعبیر را

نمودار میسازد . دوره اعیات بسزاهدان و عالم نمایان رها کار به بعضی از مخالفین شخصی خود نیز

حمله میکند آنها را مورد لعن و عجو قرار میدهد و در این رویه گاهی تا سرحد ابتذال هم میرسد.

امثال دیگر بعنوان نمونه آورده میشود:

غزل بحر تن مجسم افکنم نشتین گام / دل و دماغ رسن بازی صراطم نیست

جلوه عکس مطالب همین که زاهد گاه و عطف / خواست کز لب گل فضا ندریزه سواک ریخت

زاهدانی که بعفت سروکاری دارند / چشم بندوز که خوش عمر گذاری دارند

آنهایی با اهل طاعت برده ام در گوشه مسجد / خدا در محشم جرم نماز بی وضو بخشد

زاهد چه وقت سبزه شمارد که صبح و شام / اوقات صرف خانه و سواک میکند

دیده نازک ساز و انگه در من زاهد نگر / تا بدانی صاحب مغرب کد و عبادت کیمت

فیضات استخوان پستی ترکیمینتا صرا اما که سراز سیمیا بسزرون آوردن

آنچنان ضیف بر کنش غالب بود که نفس بنا عشا بیرون آورد

با چنین ضیف، صدهای دارم ارا که دماز از گیشا بسزرون آورد

نارضا گردنم نشوونند / که سراز جوب یا سرون آورد

(۲) دی گرومی ز حاسدان دیم / که گسراعت نامشان سرگوش

سه سوگان گشاده لبک بخواب / خفته اما بسنت غرگوش

(۱) نشدهای بدل: بانجان - جوپاسن - باسپچین



مایه ایفاخوار و بقول خودی اطالتر نسب - خصال حمیده - علم و فضل - یختگی و استادی  
 در فن شعرا در حدیث سن و زویس تازه - الیداع 'معنی جدید' - ادا ارازی - 'خوش زمانی' و 'نیکه  
 کوشی' بوده - گاهی تفسیر یک آیت از دیوان خود را حاصل انشای نظم و نشر میداند و گاهی خود را  
 بهیچ معجزات سخن میگوید و برای اثبات ادعای بهیچری دلیلی هم میداشته که البته وحی اوست :  
 خاقانی را شعر و سخن شروانی و شعری نه شعر بل همگی وحی معنویست  
 خاقانی نسبت دارد : بگزار اوج عسری تافته تا مرکز دلم  
 وی اکثر در ضمن توصیف خود از شاعران بهیچ از خود مانند خاقانی و انوری و عنصری  
 و طبریزی و قاری و سعدی و سنایی و کمال و خیام نامبرده - استادی سنایی را در مثنوی قبول دارد  
 و او را براسر خود می انگارد - همچنین در غزل و رباعی و قصیده خود را هم طراز سعدی و خیام و کمال  
 میدانند - در فن قطعه سازی بهسارت انوری اعتراف کرده :  
 بهگونه گونه حدیث فصاحت بلوغ بهشمیه شمیه گزیم بلاغت تمام  
 به قطع و غزل انوری و سعدی دان بهمثنوی و رباعی سنایی و خیام  
 کم از کمال نهم در قصیده گو ندمید مرا بهزیر لب ای اهل اصفهان دشنام  
 معمولاً او در هنگام مقایسه خود با استادان بهیچین محتاط بوده و روش ملایم و معتدلی را اتخاذ نموده  
 چون مشرد اصلی او المهار فضیلت و بزرگی خود بوده نه اعانت دیگران مثلاً در اشعار زیر از انوری  
 و اعیان و خاقانی و طبریزی و قاری و اعیان و جبر سخن گفته : به از اظهار میکند مثلاً میگوید :

طالب جادو خیالم کز مقالات بضح  
 رشک خاقانی است بر من چون بر او رشک امیر  
 یا در جای انوری کر مرد میدان منستی حاضر  
 ور لهر فارهاپ اینک من و اینک لهر  
 تازیان را گزینم عطر فصاحت بر مقام  
 تازه گردد از بخورم روح اعنی و جریر  
 غیر کک من نشان ندهد کسی از آب شمر  
 دفتر اسلاف شوید کودک دی و پسر  
 خاقانی را شرح شروانی و شکر ریز شروانی میگوید بلکه در یکجا گفته است که شمر وی به شمر  
 خاقانی نسبت دارد :

از آنجا که طالب میکند نسبت بخاقانی درست گو خاهاش از فلک خاقانی ثانی مباد  
 اما گاهی در جوی تفاخر و تملی از جاده اعتدال منحرف شده میگوید :

بیمبر منم معجزات سخن را سنائی و خاقانی از امتانم  
 در موقع دیگری میگوید :  
 مجموعه خیال من آمد بسوی کار منوخ گشت نسخه دیسوان انوری  
 آتش نشانند عنصر طهمس بر من بساط با خاک گشت یکمان ایماث عنصری

تنبیه از شمرای دیگر

طالب از عرفی همیشه با عزت و احترام خاصی یاد میکند و از بیبک وی مناسرت و شمر  
 وی را شرمش خود قرار داده و جای جای عقیدت خود را نسبت به او اظهار میکند مثلا میگوید :





ذکر این عربی عالی از نایبند نیست که طالب در بسیاری طالب عربی عبارت دارد

صد قول بهک زمزمه ملی میکنم اصعبند تا بدین عربی و میکند ملی میکنم اصعبند

از مستی نه و باز چه عربی میکنم اصعبند و نام عربی میکنم اصعبند

بزرگ بود و هر دو از مخالفت و دشمنی با خداوند شدت خاکی بودند و هر دو در عین شباب بدو

بزم وصلت دیدم آنجا زهر دریاست و عربی و چشم کام از او ندیده خاطرست و عربی

عادت گفتند از عربی عادات و عمارت و طرز عمرگویی نیز از یکدیگر زیاد دور نبودند هر دو

میشدیم شربت لطف همین ناست و عربی دوزخ و شبنم گدایی مضایراست و عربی

نهایت درجه غرور و با حیرت و عجب بودند همیشه از طلب سکه احتراز داشتند و در توصیف

لغز

صیغه

از آسمان و زمین مؤذنه در فشان آمد عربی با کوش اهل کجرات این ندا از آسمان آمد

که آفتاب زمین و فاج آسمان آمد عربی که باغ ملک را خیم بهساری خزان آمد

لوای اوج حکمت بقتل گاه رسید عربی های اوج عزت کرده بود از آسمان بهروز

های اوج سعادت با آشیان آمد عربی به تکلیف سعادت باز سوی آشیان آمد

کبر نداشت سرایدار عربی و صد کبر و ناله زده را در است

صورت امید می بینم جو آب موجزن عربی بیاکه بی چمن عارضت مهبك شد

بسکه میگرد ز سرم رعبه در نورنگاه عربی نقاب دیده صوم ز کاو کاو نگاه

تا اسپران محبت را بجو لانگاه دوست عربی ز شرم بی روی خندان نازت را

احتمال سجده کردن مضمومت اندر جباه عربی خوی تماسی اعضا می چکد ز جبهان

احتمال رو سفیدی دور باد از آنسکه او عربی بیاکه در غم بهپسوده رنجش نازت

جز بدرگاه تو ساید چهره در عذر گناه عربی تمام شرم زگام تمام عذر گناه

مرا

ذکر این نکته هم خالی از فایده نیست که طالب در بسیاری جهات با عرفی شباهت دارد.

هر دو از ایران به هند رفتند . سختیها کشیدند تا بدر بار خاهی راه یافتند اما هیچکدام نتوانستند

از رحمت خود نصرت دلخواه برگزینند چون شهرت و نام وقتی نصیبشان شد که آفتاب عمرشان رو

بمزاول بود . هر دو از مخالفت و دشمنی حاسدان خود سخت شاکی بودند . هر دو در عین شباب بدوید

حیات گذشتند . از لحاظ عادات و خصلت و طرز شعرگویی نیز از یکدیگر زیاد دور نبودند هر دو

نهایت درجه شعور و با صمیمت و شجاع بودند . همیشه از طلب صلح احتراز داشتند و در توصیف

خوب غلبه میکردند . عزت نفس و راد مردی در آنها تا این حد بود که حتی دو قصایدی که در مدح جهانگیر

می ساختند ابیاتی در مدح خود در آن قصاید می گنجانیدند با اینهمه ذوق خود ستاشی آنها قانع

نمیگردد و هر توصیفی راد در برابر او صاف خود هیچ میسرندند . طالب این خود ستاشی را " کسرتفس "

مینامد و علنا اعتراف میکند که این وصف را از عرفی یاد گرفته است :

کسرتفس است سراپاد ز عرفی طالب ورنه وصف گهرو قاره زد و یاد و رواست

در اینجا ذکر مقالی از فتویها می آید این دو شاعر برای روشن ساختن موضوع لازم است . يك قطعه از

قصیده عرفی که در مدح شاهزاده سلیم ( جهانگیر ) سروده است بهمان میگویند و يك قطعه دیگر از قصیده

طالب که در مدح محمد شفیع است :

تقلید از بعضی شعرا می آید که در مدح او گفته اند :

آن اگر با عدل است از انصاف آنگاه نیست

آن اگر با عدل است از انصاف آنگاه نیست

آن اگر با عدل است از انصاف آنگاه نیست

آن اگر با عدل است از انصاف آنگاه نیست

عرفی

طالب

خدا یگانا بگویم به صدح خویش دوا بهیت

خدا یگانا بگویم تا کبر ایستادم از تو دستوری

کزین نثاره بر زمین کرد طبع ملهیم

بوصف خود دوانه بهیتی کنم بذهل شواد

ز زاده دل و طبع اکر شود آگاه

هزارم نغمه نغمه بر لبم گزشت

باصول خویش بهتازد ز عسرم در بعمم

کرد یکی تقوایم ز عسرم بسوزن داد

مثل طبع من و هر طبعی که جز اوست

من آن مجسم لایسم که بی تامل و غور

زالل ماء همین است و درد شاه حنیم

توان در آب و گلم دیدم چنین استعداد

خویش عرفی از این ترهات وقت دعامت

چو زایید از قلم طفل معنی بگری

بر آرم دست بدر گاه کرد کار کسرم

رسد ز نه فلکم نغمه نغمه بسیار گناه

بیت خدا حافظ بگویم من یاد است

خویش طالب و زمین گفتگو دلگیری بس

کار کرد بر از دست خدا مستحق است

تو کیستی که ببری نام خویش شرمت بهاد

بسم الله الرحمن الرحیم و آری به آرزو است

بسم الله الرحمن الرحیم و آری به آرزو است

چند نمونه دیگر از اشعار طالب که در جواب بعضی شعرای معروف سروده شده و در پیوسته این بخش

داده شده به قرار ذیل است . همین دارد که اگر در این مورد دقت بیشتری بکنار رود نمونه های

تقلید از بعضی شعرای دیگر هم به دست خواهد آمد .

بسم الله الرحمن الرحیم و آری به آرزو است

بسم الله الرحمن الرحیم و آری به آرزو است

آن اگر راست انسانی بده این راه نیست

در حق ما چه کرد جای هیچ اکراد نیست

دعا بر آن گاه میفرموی به اسرار میزنند

بسم الله الرحمن الرحیم و آری به آرزو است

آینده آن کون اما سلطان کوتاه نیست

بسم الله الرحمن الرحیم و آری به آرزو است

حافظ

بندی

دوین وقت سحر از غصه نجاتم دادند  
 و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند  
 چه مبارک بخوری بود و چه فرخنده مهبسی  
 آن شب قدر که این تازه مرا تم دادند  
 من اگر کامروا نگشتم و خوشدل چه عجب  
 مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند

طالب

طالب

شکر کز ظلمت اندیده نجاتم دادند  
 سینه صافتر از آب حیاتم دادند  
 مدرم جان بلباب از خون رساندند بتان  
 کز لب خویش یکی بسوسه برام دادند  
 سالها حلقه اسیرام زدم هر دو چشم  
 تا زدل دلمه خونی بزکاتم دادند

بیکام تا نرساند مرا لبس چون شای  
 نصیحت همه عالم بگویی من باد است  
 گدای کوی تو از همت خلد مستغنی است  
 اسیر عشق تو از هر دو عالم آزاد است  
 پرو فسانه بخوان و فسون مدم حافظ  
 کزین فسانه و افسون مرا بسی یاد است  
 زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست  
 در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست  
 هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست  
 ورنه تشریف تو سر بالای کس کوتاه نیست

سعدی

دلی که عاشق و مایه بود مگر شکست  
 دست بی چاره چون بجان نرسد  
 ز منی تا به پوری هزار نفس شکست  
 چاره جز پیرهن دریدن نیست  
 در کبر بختی همی با همی تراست و صباغ  
 دست در خون عاشقان داری  
 که نوکناهی در زمین عاشقان ز شکست  
 حاجت تیغ بر کشیدن نیست  
 گفت سعدی خیال خیره میند  
 گرفتیم از دم دل راه بهشتان گیسوم  
 سیه سیمین برای چیدن نیست  
 کام سو بسالی دوست مانند است

غالب

دلم که جانم ز دم چوب آرزو که مسرا  
 غیر پیرامن تو گفته ز رشک  
 ز دست تا بگریان هزاران شکست  
 چاره جز پیرهن دریدن نیست  
 ای جوانان ازین همت بهر کادر یعنی  
 رشته عمر خود بخود گلسد  
 دلاهی نام آبران عشق را ز شکست  
 ای اجل حاجت کشیدن نیست  
 پس لطیفست آن گل وضار  
 ترا بدل نذران یافت در جهان که گزید  
 دیدنست و چیدن نیست  
 ده کار آب کند گز به آب ساندنست

گر مغرور بکنندم به قیامت که چه خواهی  
 دوست مارا و همه نعمت فردوس شمارا  
 از سر زلف عروسان چمن دست بدارد  
 کاش زلف تو گز دست زمد باد میا را

هزار چهره روان از دست طالب را  
 آتش مارا گل بهشت شمارا  
 در حرم زلف او در آمده گشای  
 سلسله در پا نهید باد بهمارا

هر امشب سبکتر می زنند این طبل بی هنگام را  
 ای با وقت بیداری غلط بودست مرغ بام را

در شب زلف تو بهیوقصت دلپارا خرویش  
 باز میخارد گلو سرغان بی هنگام را

سعدی

طالب

دلی که عاشق و مایر بود مگر سزگت

دلی چگونه چاک زخم جویب آرزو که مرا

ز عشق تا بصیوری هزار فرس سزگت

ز دست تا برگ بیا ن هزار فرس سزگت

دگر بخیفه نیی بایدم شراب و سماع

جو طالب از بی شهرت سرو که در معنی

ا که نیکنامی در دین عاشقان ننگت

تلاش نام اسیران عشق را ننگت

کایا بخت را همه بینی شین دار

کایا بخت را همه بینی شین دار

گرفتم از غم دل راه بوستان گیسوم

ترا بدل نتوان یافت در جهان که گزین

کدام سرو بهسالای دوست ما نند است

نه کار آب کند گر چه آب ما نند است

فرای یار که پیش تو گاه برگسی نیست

هزار چشمه روان از دلت طالب را

بیا بر دل من بین که کوه الوند است

دلی تو گویی دامان کوه الوند است

رضع ملاقت آم نماند و ترسم خلق

درین جهان دل خورند که میامت مگر

کمان برزند که سعدی ز دوست خورند است

بود بسینه عنقا دلی که خورند است

هزار نفس بر سرده آنجا ایست

هزار نفس بر سرده آنجا ایست

هرمن که صبحی زده ام خورده حراست

نوشم همه شب جام و جو خیزم سر از خواب

ای مجلسیان راه خرابات کدام است

هرسم که ره خانه خسار کدام است

هرمن ما بهیمنی گماند

سعدی

طالب

دنيا ز نیت عشوه ده و دلستان ولیک  
با کس بر همی نبرد عهد شوهری  
باری گوت به گور عزیزان گذر بود

نظم ز پرده های صنم خانه خیال  
هر دم بجلوه آورد بهت های آذری  
ای کار خاطر همه سرهم بلیمتند

از سر بنه شرور کیهانی و سروری

عیسی بمهدان همه بی ننگ شوهری

کانجا بخت واقعه بینی خلیل وار  
بر هم شکسته صورت بهت های آذری  
شم آید از بیاعت بی قیمت ولیک

آن کور باطلان نشناسند از سخال  
با آنکه خویش را همه گیرند جوهری  
اکثر درستان کنند آذری سخال

در شهر آپگینه فروخت و جوهری

میفکد هر دلا یکی عاویز دلشور را

نظیری

بدی و نیکی ما شکر بر تو پنهان است  
هزار دشمن دیرینه آشنا اینجاست

قدم بدیده من نه گر آشنای دلسی  
غریب خانه یاران آشنا اینجاست

ما که تسلیم بشمشیر عتلت شده ایم  
بهی منا بمسددی کردن و امداد یکیت

تمیز ناخوش و خوش نیست در شما هل دوست  
تو خواه مهر بما ویز و خواه کینه یکیت





مولوی

طالب

ای عاشقان ای عاشقان آنکس که بیند روی او  
روحان ترمویی برد از غیبت گسوی او

عوریده گردد عقل او آشفته گردد خسوی او  
گل پرده بسوخ میکند مردم زشم روی او

هرشان باد پیوسته دل از زلف پریشان  
جوانی رفت و ما دیدیم و نگرندیم دامانی

اگر بر نایب افروا سر خویش از گریه اش  
بمزدان دست چون گهرم در پیری گریه اش

داده منبع الفکره در مرآت البلدان منقول از تاریخ طبعان شهرالهدین و کتاب اولیاء الله

فیهی

طالب

و کتاب علی بن جمال الهدین و بیاض جهان فیهی منکاکه که فی فیه عوید و غیره  
ستانه بسرخ نقاب بشکفت زلفت جوئی عتاب بشکفت

کتابه های آمل اجابت با عیب کرده در چاکت در چشم گریه خواجه بشکفت  
به بر سر آفتاب بشکفت

تا برده بر روی او بر روی کرده آمل با صفت طبعان حسن نو گسود زور در سنا زو است  
من گفته آن که زهر بگسود

یافت در رسم البلدان و مرآت البلدان که در مسافت امر آنچه آفتاب بشکفت  
نرخ شکرو شراب بشکفت

و تا طالبی در رسم و پیوسته بر دمان آمل با صفت طبعان چشم شو کویا الهیای سغلی مانان  
توسم که ز دیده سر بر آرد

نایب آمل از اسلام از هزار نفر بیرون نکرده یک یک گیسو از شراب بشکفت  
خاری که بهای خواب بشکفت

وزدگی روح داعیه بجز اینکه با صفت آمل و سگی در میان و ملا زمان او تنیادهاست  
بهری

با همزم نشاط بساده گساران غنیمت است و در آن وقت بهره گسود و خور و بی زاری بوده  
میان یک دوروزه این هم عمریم

در کسای میا که صحت یاران غنیمت است غافل مشو که صحت ما پس غنیمت است  
بسیار که ما نیک گسودها بسوزانیدن مردان خود ما

مسران و اسلحه و نارای مان معاند بود (مفولات مسرودی نوما سندیت)

تاریخ ندارد (باز در مرآت البلدان کرده شهر آمل درست عری بود بزنگه مرآت ساخته شده بود)

شماره خانه های آن پس از درست ظلمت هزار خانه بوده است و در کتابه های آن بعد از  
 آن زمان گفته که در این کتبه آموخته اند از آن پس از آن آورده اند هرگز بزرگ هزار آباد آمل  
اقتباس از ذخیره المعارف الاسلامیه صفحه ۸۱-۸۰  
 یکی است مستند کم پیدا که از آنجا آمده است و ساختمان آنرا بلذکر فایح عرب نیست داده اند  
راجع به شهر آمل مربوط به صفحه ۱۵ رساله  
 در میان این بلاد در دست غریبی بود منور شد بزرگی است از آنجا تا تازه به هزار دویج تقریباً که  
 غیر در آن زمان آب نگاهدارند نمیشد و درست غریبی این بل آبادان و قلم استانی است که در  
 (آمل) نام شهر است بزرگ معروف در طبرستان مستوفی سازمان آنرا بملهورت نسبت  
 این زمان بکاروانسرای معروف تبدیل گشته - تا فارغان هنگامی که سلطان مسعود خوارزمشاه را  
 داده صبح الدوله در مرآت البلدان بنقل از تاریخ طبرستان ظهیرالدین و کتاب اولیاء الله  
 مذکور شده که شهر آمل را ویران نموده اند و مردمان آنرا تا بعد ساخته اند در سال ۱۲۵۹  
 و کتاب علی بن جمال الدین رویائی بجهان فیروز هنگامی که فریفته عشق دختری آشناد که در  
 ناصرالدین شاه فرمان داد که راه آمل را به اراک جاده نماید حین سلطان وزیر مصدی اجرای  
 کناره های آمل اقامت داشته گردیده در حکایت مسوط پیاوه گوش است منسوب کرده (بمکتبهای  
 این دستور گت راه را جاده کرده و بسیاری از پلها و بناها بر آن ساخت از آن پس سفری از  
 نامبرده رجوع شود ) بیرونی گوید آمل با تخت طبرستان و بزرگتر از شهر قزوین بوده است  
 آمل و تهران آنان گوید مسافت بین تهران و آمل از این راه در حدود ۲۷ فرسخ و بر خیز مستقیم ۳۵  
 یا فوت در معجم البلدان و مراد الاطلاع گوید مسافت از آمل تا ساری ۱۸ فرسخ و تا رویان ۱۲ فرسخ  
 فرسخ بوده در زمستانی آمل ۲۹ درجه و ۱۵ دقیقه و طول شرقی آن از پارس ۵۰ درجه و ۲۰ دقیقه  
 و تا عالیوس ۲۴ فرسخ و پیشه مردمان آمل با فنن قالیهای بزرگ و کوچک بوده است نگاهبانان  
 است چهاره تقریباً آن در زمان ناصرالدین شاه تا چار از آن برار است در استان ۴۰۰۰ و در  
 ندامی آن در آغاز اسلام از هزار نفر تجاوز نمیکردند مسعودی گوید در آمل دیانت اسلامی و یهودی  
 تا بعد از ۳۰۰۰ نفر بوده است - اراضی آمل از بیسات رود مزار تشکیل یافته و بر فرازهای  
 و زردشتی رواج داشته بجز اینکه پادشاه آمل و همگی در ماریان و ملازمان و تنهادیانت یهودی  
 را میگردیدند زیرا که از مردمان درهای خزر بوده اند و دیانت یهودی در خوش بسیاری داشی بوده  
 و در یکی از مملات دولت آمل گروهی از مردمان روس که مانند هندیها مسوزا نبودن مردگان خودها  
 همسران و اسلحه و دارائی شان معتاد بوده اند اقامت میکرده اند (منقولات مسعودی نوعاً سندیت  
 تاریخی ندارد ) باز در مرآت البلدان گوید شهر آمل درست غریبی رود بزرگ هزار ساخته شده بود

شماره خانه های آن پیش از دوست سال سه هزار خانه بوده است و در کناره های آن معدن مهم  
 آهن یافته شده که در ایام گذشته آهن بسیاری از آن بیرون آورده اند هر روز بزرگی هزار آباد آمل  
 پلی است معتد کم پهنا که از آجر ساخته شده است و ساختن آنرا به لشکر فاضل عرب نسبت داده اند و  
 در ایام این پل در سمت غربی رود منور صد بزرگی است از آجر با اندازه سه هزار ذرع تقریباً که  
 شهر را از طوفان آب نگاهداری مینماید و در سمت غربی این پل آثار قلعه باستانی است که در  
 این زمان بکاروانسرای مصروف تبدیل گشته - تا تاریخ این هنگامی که سلطان محمود غوری را  
 تمغیب میکرده اند شهر آمل را ویران نموده اند و مردمان آنرا ناپوش ساخته اند در سال ۱۲۸۹  
 ناصرالدین شاه فرمان داد که راه آمل را به اراک جاده نمایند حسینعلیخان وزیر متصدی اجرای  
 این دستور گت و راه را جاده کرده و بسیاری از پلها و سد ها بر آن ساخت از این روی مسافرت از  
 آمل به تهران آسان گردید مسافت بهین تهران و آمل از امشراه در حدود ۲۷ فرسوخ و برخلاف مستقیم ۲۵  
 فرسوخ بوده عرض شمالی آمل ۲۶ درجه و ۱۵ دقیقه و طول شرقی آن از پارس ۵۰ درجه و ۲۰ دقیقه  
 است شماره نفوس آن در زمان ناصرالدین شاه قاجار از این قرار است در زستان ۴۰۰۰ و در  
 تابستان ۲۰۰۰۰ نفر بوده است - اراضی آمل از رسوبات رود هزار تشکیل یافته و برخرا به های  
 ساختمان قدیمی آن ساخته شده رود هزار سابقاً در خود شهر آمل جاری میشده و بعداً مجرای خود را  
 تغییر داده و در مشرب شهر جاری شده از بناهای قدیمی آن مسجد میر بزرگ است که در مشرب  
 بازار واقع گردیده و با آجر ساخته شده و کاشی کارهای داخلی و خارجی آن قابل توجه است



تذکره نافع الافکار تیسرت ماخذ

نام کتابها و دیوانهایی که در فرام آوردن این رساله بآنها مراجعه شده است .

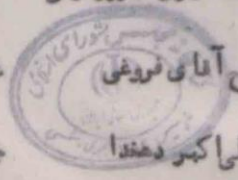
- |                              |   |                       |
|------------------------------|---|-----------------------|
| ۱ - آئین اکبری               | امیرالفضل                                 | ۱۱ - تذکره نادر آبادی |
| ۲ - آفتکده                   | تالیف لطفعلی بیگ آذر                      | ۱۲ - تذکره جبار نوری  |
| ۳ - افعال نامه جبار نوری     | معتمد خان بخش جبار نوری                   | ۱۳ - تذکره حیدر آبادی |
| ۴ - امثال و حکم              | علامه علی اکبر دهندا                      | ۱۴ - تذکره حسین بیگی  |
| ۵ - انسا شیکلو پیدی آف اسلام | جلد چهارم                                 | ۱۵ - تذکره نادر آبادی |
| ۶ - باغ مسانی                | نقش علی                                   | ۱۶ - تذکره نادر آبادی |
| ۷ - برهان فاطم               | محمد حسن تبریزی                           | ۱۷ - تذکره نادر آبادی |
| ۸ - تاریخ ادبیات فارسی       | ای . جی . براون                           | ۱۸ - تذکره نادر آبادی |
| ۹ - تاریخ ایران              | سریرسی ساشیکس ترجمه سید محمد تقی فخر داعی | ۱۹ - تذکره نادر آبادی |
| ۱۰ - تاریخ خلد برین          | محمد یوسف والہ                            | ۲۰ - تذکره نادر آبادی |
| ۱۱ - تاریخ عالم آرای عباسی   | منشی اسکندر بیگ ترکمان                    | ۲۱ - تذکره نادر آبادی |
| ۱۲ - تاریخ فرشته             | ملا محمد قاسم هندو شاه                    | ۲۲ - تذکره نادر آبادی |
| ۱۳ - تذکره الشعرا            | تالیف (؟)                                 | ۲۳ - تذکره نادر آبادی |
| ۱۴ - تذکره حسین بیگی         | میر حسین دوست سنبلی                       | ۲۴ - تذکره نادر آبادی |

نسخه خطی شماره ۱۱۴ کتابخانه ملی  
 چاپ تهران ۱۳۱۰  
 نسخه خطی شماره ۶۹۸  
 چاپ زوار  
 کیمبرج پریس  
 چاپخانه رنگین نور  
 انقیر  
 امیر کبیر  
 ملاحظه نولکشور  
 نسخه خطی شماره ۱۳۹۱ کتابخانه ملی  
 ملاحظه نولکشور

۱۵ - تذکره نتایج افکار	مصباح محمد قدرت اله گویا موی	چاپ اردشیر خاچ بسجی
۱۶ - تذکره نصر آبادی	میرزا محمد ملا هر نصر آبادی	چاپخانه ارمغان تهران
۱۷ - جزوه جهانگیری		چاپ علیکوه
۱۸ - تکملة الصرا	قدرت اله شوی	چاپ شماره ۲۴۱۴ کتابخانه با نکی
۱۹ - خزانه عامره	غلام علی آزاد	چاپ نولکشور
۲۰ - خلاصه الافکار	ابو طالب بن محمد تبریزی	نسخه خطی شماره ۴۳۰۲ کتابخانه ملک
۲۱ - دایرة المعارف الاسلامیه	عبدالمعزین	نسخه خطی شماره ۱۷۲۲ کتابخانه با نکی و وزارت فرهنگ
۲۲ - دیوان طالب آملی	واله داعستانی	نسخه خطی کتابخانه ملک شماره ۳۶۲۳
۲۳ - " " "	محمد علی تبریزی (مدرسی)	حرکتها من جامع کتب ۱۳۸۹ ۴۶۰۵
۲۴ - " " "	نصرت اله غلمی	انتهاوا " کیهان " ۳۳۰۳
۲۵ - " " "	غلامعلی آزاد بیلکرازی	چاپ " لایحه " " ۱۹۲۵
۲۶ - " " "	عظیمعلی نصیر تبریزی	حرکتها من " مجلس شورای املی ۱۰۱۸
۲۷ - " " "	نواب سید محمدعلی حنظل خان	چاپ " کلکته " " " ۱۰۱۹
۲۸ - " " "	علی ابراهیم خان	نسخه خطی " مدرسه سیه سالان ۱۳۰۰
۲۹ - دیوان غزلیان امیر خسرو	نظام الله	نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای املی (۹۸۱) کتابخانه ملک (۵۴۴۱)
۳۰ - دیوان فیضی	اسحاق خلی	نسخه های خطی شماره ۴۹۷۳ - ۴۹۷۴ - ۴۹۷۵ کتابخانه ملک

چاپ تهران ۱۳۱۸	بتصحیح حسین پژمان	۳۱ - دیوان حافظ
چاپ کابل ۱۹۱۵	مستمالح کتو کتو	۳۲ - دیوان عرفی
چاپ لاهور ۱۹۲۸	چاپ لاهور	۳۳ - دیوان نلییری
چاپ ۱۷۸۰ (کتابخانه مجلس شورا یملی)	چاپ لاهور	۳۴ - دیوان شمس الحقایق مولوی آس
چاپخانه مرکزی تهران	علی اکبر شهابی	۳۵ - دیوان ادبی ایران و هند
چاپ تهران	رضا قلیخان هدایت	۳۶ - روضة الصفا
نسخه خطی شماره ۱۷۸۴ کتابخانه ملی بود	مجلس شورا	۳۷ - ریاض الافکار
" " کتابخانه ملک تهران	واله داغستانی	۳۸ - ریاض الصغیر
شرکت سهامی طبع کتاب ۱۳۲۹	محمدعلی میرزوی (مدیر)	۳۹ - ریاض الادب
انتشارات کیهان	نصرت الله فلسفی	۴۰ - زندگانی شاه عباس
چاپ لاهور	غلامعلی آزاد	۴۱ - سرو آزاد
شرکت سهامی چاپ ونگین تهران	علامه شبلی نعمانی ترجمه سید محمد تقی فخری کمالی	۴۲ - شعر العجم
چاپ کلکته	نواب سید محمد صدیق حسن خان	۴۳ - شمع انجمن
نسخه خطی شماره ۷۰۸ کتابخانه ملی بود	علی ابراهیم خان	۴۴ - صحف ابراهیم
چاپ هند ۱۲۹۲	نظام الدین بن محمد مشیم الهروی	۴۵ - طبقات اکبرشاهی
چاپ لاهور	استانلی لین پول ترجمه عباس افغان	۴۶ - طبقات سلاطین اسلام

- ۴۷ - عرفات العاشقین نواب مصمم الدوله صاحبزادگان  
تقی الدین محمد اوحی
- ۴۸ - عمل صالح مصدق علی کاتب  
محمد صالح کنیولاهوری
- ۴۹ - فہرست کتابخانہ موزہ ہری پتا نیا چاپ و پست  
چاپ و پست
- ۵۰ - " " " " ایندیہ آفس  
ہرمین اسٹ
- ۵۱ - " " " " ہا نیکی پور  
سراج الدین صاحبزادگان  
مولوی عبدالقادر
- ۵۲ - " " " " ہودلین  
ای . دی . سٹاؤ  
انور حسین علیخان لودی
- ۵۳ - " " " " کتابخانہ مجلس شورا یعلیٰ  
ابن ہوشن شیرازی
- ۵۴ - " " " " مدرسہ سیہالار  
نواب سید قاسم حسین کاشانی
- ۵۵ - فرہنگ آندراج محمد پادشاہ متخلص بہ شاد  
سید علی خان علم آبادی
- ۵۶ - " " " " نظام  
سید محمد علی داعی السلام
- ۵۷ - " " " " نفیسی  
دکتر علی اکبر نفیسی
- ۵۸ - قاموس الاعلام علامہ علی آزاد  
ع . م . مامی
- ۵۹ - کلیات الصرا محمد افضل سرخوش
- ۶۰ - کلیات صاحب تبریزی با مقدمہ امیری فیروز کوهی  
کتاب فروش خیم
- ۶۱ - کلیات سعدی بتصحیح آملای فردوسی  
شرکت تصانیف علمی
- ۶۲ - لغت نامہ دہخدا علامہ علی اکبر دہخدا  
چاپخانہ مجلس تہران





۶۳ - مآثر الامراء	نواب صصام الدوله شاهنواز خان	مجموعه اردو آئيد كلكته
۶۱ - مآثر رحيم	مير عبد الباقى بناوندى	چاپ كلكته
۶۵ - مجمع الخواص	صادقى كفا بدار محمد دكتور عبدالرحمن خيا مجور	چاپ كلكته ۱۹۶۹
۶۶ - مجمع الفرائد	احمد على هاشمى	نسخه خطى شماره ۱۹۹۲۲ كتابخانه نكته
۶۷ - مجمع النفا	رضا قلبيان بهاريت	چاپ تهران
۶۸ - مجمع النفاش	سراج الدين عليخان آرزو	نسخه خطى شماره ۹۹۹ كتابخانه نكته پور
۶۹ - مرآة الخيال	اخبر مير عليخان لودى	چاپ بمبئى
۷۰ - مصالحت الشعراء	وارسته	مطبع نولكهور
۷۱ - مقدمه سيرا المتأخرين	نواب سيد غلام حسين عليا شى	مطبع بمبئى كلكته
۷۲ - ميثانه	ملا عبد الله فخر الزمانى قزوينى	عبارتند كپورا پندستون لاهور
۷۳ - نشتر عشق	حسين قلى خان عليهم آبا دى	نسخه خطى شماره ۷۱۷ كتابخانه نكته پور
۷۴ - عميره بهار	كهن چند اخلاص	" " " " ۶۱۹
۷۵ - يد ميثانه	غلام على آزاد	" " " " ۹۹۱
۷۶ - Cambridge History of India	سرولزى سيد	چاپى نه دانشگاه كامبريدج
۷۷ - History of Jahangir	بنى پراد	چاپ دهقده
۷۸ - مصلحت متفرقه		

